

سازگاری

شماره دهم، بهمن ماه ۱۴۰۳

نگاهی دوباره به مسکنان راهبردی حوزه هنری

نون والقلم

پرونده ویژه:

سوره و ژورنالیسم هنر انقلاب

خط روایت

گزارشی از

چهار تجربه متفاوت

حوزه هنری در

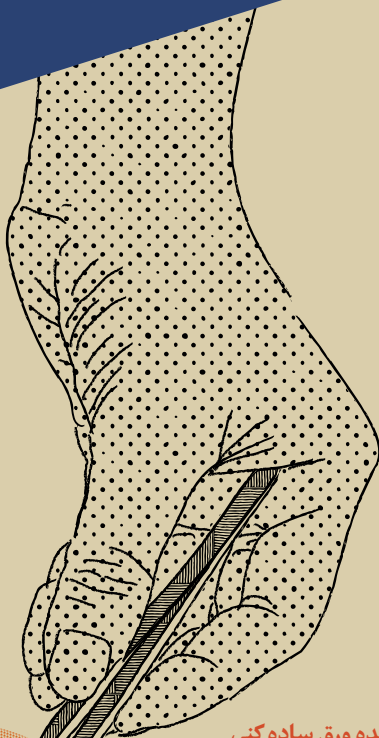
ساحت ژورنالیسم

قلم و قلمه‌ها

دکتر سجاد صفارهرندی

از تاریخ ژورنالیسم

هنر انقلاب می‌گوید



مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

یادداشت محمد مهدی دادمان، رئیس حوزه هنری

بشارت و تنذیر

بازخوانی نقادانه سوره در دوره جدید

عزم امروز، بذر آینده و عین میدان

سوره به قرائت تحریریه

ژورنالیسم تحقیقی، تحقق ژورنالیسم

گفت‌وگویی مفصل با سیدعلی سیدان، سردبیر مجله سوره





خط نقاشی مرغ بسم الله / قاجار / موزه رضا عباسی

فهرست

یادداشت

مدیریت استعداد در حوزه هنری / دکتر داود ضامنی ۱۳۶

یادداشت

کهکشان راه شیرین / ماجرای شکل‌گیری مرکز فیلم جوان
سوره و باشگاه‌های فیلم در فرانهران / محدثه پیرهادی ۱۴۲

گفت‌وگو

رسیدن و رساندن به مخاطب / گفت‌وگو با محمدرضا
باقری، مدیرعامل مؤسسه «سوره هنر» ۱۴۸

یادداشت

هر روز از این ماه مبارک، شب عیدی است / محمد صالح
سلطانی ۱۶۴

نقد یک اثر

بیدار شو مایکی! / نقد رمان «تو خواب میکائیل هستی»، اثر
تیمور آقامحمدی / سیدمحمد حسین فیروزآبادی ۱۶۸

داستان یک اثر

با زبان بی‌زبانی / داستان «پیش از بهشت» از زبان احمد
حیدریان، کارگردان اثر ۱۷۴

نگاره

سفر به ریشه‌ها ۱۸۲

یادداشت

عزم امروز، بذر آینده / علیرضا سمیعی ۷۴

یادداشت

عین میدان / سیدحمیدرضا میررکنی ۸۰

گزارش

بشارت و تندیر / بازخوانی نقادانه سوره در دوره
جدید ۸۴

سوره یا پاسدار اسلام؟! / محمدرضا محمدی نجات
۸۶

گذشتن از گذشته / علیرضا شفا ۸۸

کشکول / مجتبی مجلسی ۹۲

خودتان باشید! / محمد زعیم‌زاده ۹۴

بازآفرینی بسیجی گام دوم / مجتبی عرب ۹۶

عزمی که باید تکامل یابد / علی رشیدی ۹۷

گفت‌وگو

ژورنالیسم تحقیقی، تحقق ژورنالیسم / گفت‌وگویی
مفصل با سیدعلی سیدان، سردبیر مجله سوره ۱۰۰

یادداشت

به کجا می‌رویم؟ / بازخوانی اولین سرمقاله سوره به
قلم شهید آوینی ۱۳۲

در آغاز کلمه بود... / سخن سردبیر ۴

سرمقاله

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی / چند
کلمه درباره تحریریه و روزنامه‌نگاری فرهنگی که کوره
آدم‌سازی است / محمدمهدی دادمان ۶

گزارش

خط روایت / گزارشی از چهار تجربه متفاوت حوزه
هنری در ساحت ژورنالیسم / حسین بیطرف ۱۰

گفت‌وگو

قلم و قلمه‌ها / دکتر سجاد صفارهرندی از تاریخ
ژورنالیسم هنر انقلاب می‌گوید ۳۴

یادداشت

نهفته در آغاز / بایسته‌های امروز ژورنالیسم انقلاب
اسلامی / سید جواد طاهایی ۵۶

گزارش

آیه‌آیه، سوره‌سوره، جزء جزء / گزارشی از مجلدات
منتشرشده در سال اول تحریریه جدید سوره / علیرضا
غفاریان ۶۸

بازدید

نگاهی دوباره به مسائل راهبردی حوزه هنری

معاونت راهبردی، دفتر نوآوری و توسعه

پهمن‌ماه ۱۴۰۳، شماره ۱۰

مدیر مسئول: احمد خلیلی

جانشین مدیرمسئول: سیدابوالفضل میررضی

سردبیر: سید محمد حسین فیروزآبادی

مدیر هنری: مجتبی مجلسی

عکاس: محسن سیدی، رضا ذاکری

با تشکر از: محمد توکلی، محمدکاظم داودی، داود ضامنی، سیدمهدی فاطمی،
معین صوراسرافیل، مصطفی کریمی، محمد نوربخش، مؤسسه تترا و همه کسانی که
در این شماره یازدید ما را یاری نمودند.

@baazdid



حوزه‌های فرهنگی و هنری

در آغاز کلمه...

کلمه، از مهم‌ترین مخلوقات خدا و امانت او به دست جانشینش در زمین است؛ کما اینکه معجزهٔ خاتم رسل (ص) نیز از جنس کلمه بود. می‌توان کلمه را بن‌مایه و مادر بسیاری از آثار هنری دانست؛ کلمه‌ای که حتی اگر روی کاغذ هم نیاید، در خیال هنرمند است که تبدیل به رنگ و نور و صدا می‌شود. به همین خاطر هم هست که در عصر حاضر، با اینکه چشمان جهان از تصویر پر شده است و با جامعه‌ای نمایشی مواجه هستیم، این کلمه است که در گذر قرون و اعصار، هنوز ارزش و اهمیت خود را حفظ کرده است.

ژورنالیسم، یکی از انواع گونه‌های کاربرست کلمه است. «روزنامه‌نگاری»، یعنی خلق اکسیری که از زمان، کلمه و معنا تشکیل شده است. ارزش اصلی ژورنالیسم، صرفاً نوشتن متنی با مضامین مختلف و ناظر به اکنون نیست. ژورنالیسم نه خاطره‌نگاری است که از گذشته سرچشمه بگیرد، نه داستان است که پیوند وثیقی با مقولهٔ زمان نداشته باشد و نه نامه است که برای یک نفر یا عده‌ای انگشت‌شمار به نگارش دربیاید؛ بلکه تلاش و تدبیر انسان برای ارتباط برقرار کردن میان زمانهٔ خود، ذهن و معانی فرازمانی آن و «دیگری» است که در قالب متنی کوتاه به ثمر می‌نشیند.

در این شمارهٔ بازدید، تلاش ما بر آن بوده است که بتوانیم گذشته و اکنون ژورنالیسم هنر انقلاب اسلامی را ترسیم کنیم و میان اندوخته‌های پیشین جبههٔ فرهنگ و هنر انقلاب و تلاش‌های حال حاضر آن پیوند برقرار کنیم. ژورنالیسم هنر زمینه‌ای برای رشد و بلوغ تجربهٔ فرد در نسبت با آثار هنری است. با این وجود، داشته‌های گذشته و وضعیت اکنون نشان می‌دهد که ژورنالیسم هنر را نمی‌توان فارغ از فرهنگ و حتی سیاست بررسی کرد.

بخش اول پروندهٔ ژورنالیسم هنر انقلاب، به تاریخچهٔ آن می‌پردازد و توجهی ویژه به حال‌وهوای ژورنالیسم در پیشینهٔ حوزه هنری دارد. همچنین بایسته‌های ژورنالیسم در شرایط فعلی، از دیگر نکات برجستهٔ متون این بخش است. در بخش دوم، سوره و تحریریهٔ جدید آن که مصداق عینی ژورنالیسم هنر در حوزه هنری امروزند، از زوایای دید مختلف مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در این بخش، به سراغ اعضای تحریریه رفتیم و با سردبیر نیز گفت‌وگویی مفصل داشتیم. از طرف دیگر تلاش کردیم تا دیدگاه‌ها و نقدهای وارده به مجله را در متون افرادی با سوابق و سلاقی متنوع بازتاب دهیم. در این بخش با ایده‌های اصلی تحریریهٔ سوره آشنا می‌شویم و نقدها و پاسخ تحریریه به آن‌ها را می‌خوانیم.

پس از پروندهٔ اصلی، امتداد پروندهٔ پیشین، یعنی آموزش و تربیت هنرمند را با دو متن پی‌گرفته‌ایم. در انتها نیز آثار تولیدی و احوال امروز حوزه هنری سوژهٔ متن‌های پایانی بوده‌اند. ■

مگرازنقش پراکنده ورق ساده‌کنی

چند کلمه دربارهٔ تحریریه و روزنامه‌نگاری فرهنگی که کورهٔ آدم‌سازی است

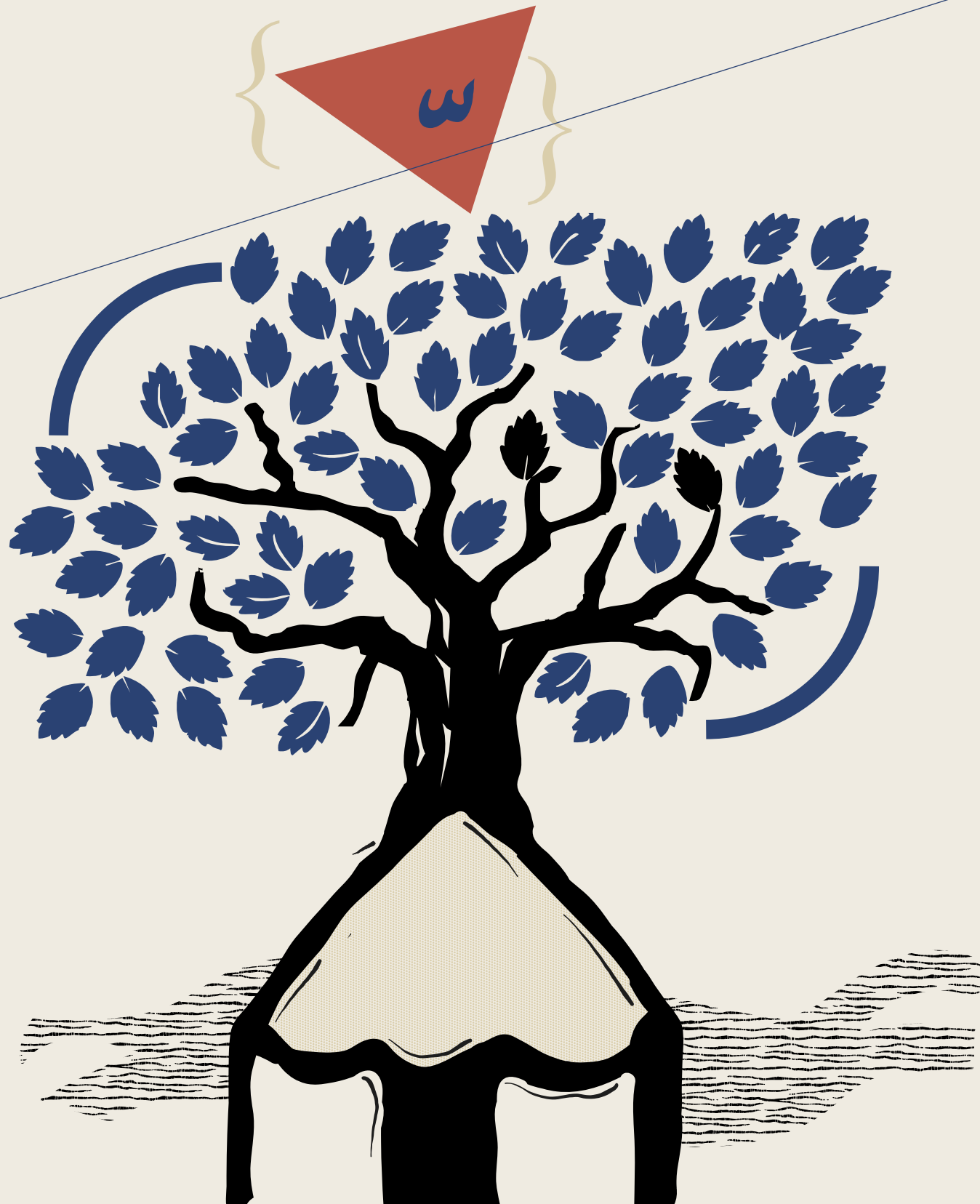
محمد مهدی دادمان

رئیس حوزه هنری انقلاب اسلامی



نطق، فصل انسان از سایر هم‌نوعانش است. کلمه مایهٔ نطق است. انسان قائم که برای خدا برخاسته است، موظف به اقامهٔ کلمهٔ توحید است. سوره در جهان کثرات، دعوت به وحدت و توحید بود، دعوت به انقلاب اسلامی در برابر جهان تکاثری تجددی. از همین جا بود که سید مرتضی آوینی، سید شهیدان اهل قلم شد.

مدرنیته، این بت پیچیدهٔ ظالم، تنها به یک برق از نفس می‌افتد که همان حکمت لازمان لسان الغیب است: «خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات / مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی». معنادار کردن این پیچیدگی متظاهر متناقض، تنها با دریافتن پیام سهل و ممتنع، ساده اما دشوار توحید ممکن است و سوره



اگر سوره
سید مرتضی حکمی تر
و سوره جلیلی
اجتماعی تر بود، این
سوره گزارشگرتر و
میدانی تر است. از
سیستان و بلوچستان
تا آذربایجان، از دوحه
تا بصره، از دمشق
تا بوشهر، از تبریز
تا کرمان، خودش را
وقف رؤیت و روایت
ذره‌های برآمده از
آفتاب انقلاب کرده
است.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۸

در عهد سید مرتضی چنین بود؛ بینه‌ای بود در برابر عالم عهد فراموش غربی و غرب‌زده؛ تذکر و ذکری هنرمندانه و خاطر مجموع امت دلدادۀ رسول‌الله (ص) و هم عهدان علی مرتضی (ع) در قرن سلطۀ غفلت و خودفراموشی.

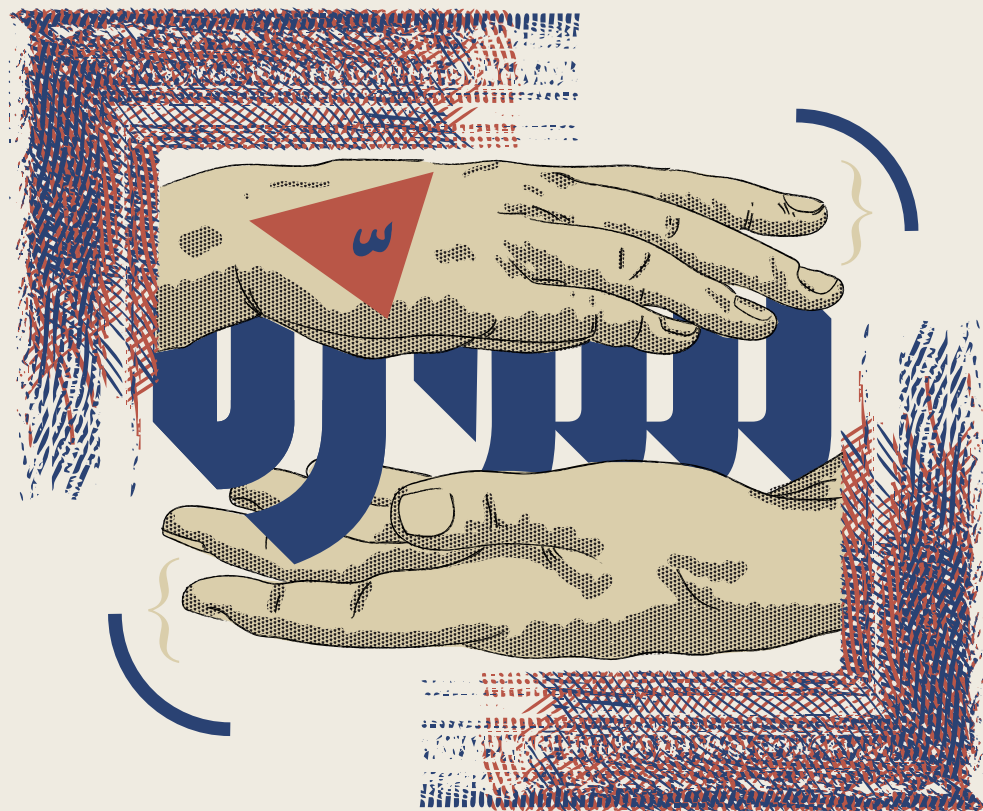
سوره آوینی، حتی برای ما که دیرتر از راه رسیده بودیم تکیه‌گاه بود. این فرا رفتن از زمان، مستظهر به همان کلمۀ توحید بود. دفاع بی‌واهمه از «لا اله» و «الا الله» خمینی (ره)، سوره را از مرز اکنون‌زدگی عبور داد. سوره از خط عبور کرد و خون سردبیر شهیدش، که شهادتش اوج هنرش بود، این عبور از خط را تحکیم و تثبیت کرد.

سوره از کجا چنین گرما جسته بود و چطور در پس نامهربانی‌های زمانه از زمان عبور کرد؟ چطور بدون آنکه سیستم توزیع و سامانۀ بازاریابی داشته باشد، از کنجی در تقاطع خیابان حافظ و سمیه، به دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و محافل و گعده‌هایی در بیست سال بعدش رسید؟ آن روزها که ما سوره آوینی می‌خواندیم، حتی آرشیو درست و درمانی وجود نداشت. سوره مماس با گرمای لحظۀ انقلاب بود؛ آن را دریافته و در خود ذخیره کرده بود. متن‌های سوره، خصوصاً سرمقاله‌های سردبیر شهید، خوانندۀ افقی را عمودی می‌کرد. ایستادگان را به حرکت درمی‌آورد و این همه را نه با جادوی وردها و ایسم‌های ایدئولوژیک، که با تکیه بر قیام لله نورانی امام ممکن می‌کرد. کلمات طیبۀ انقلاب اسلامی، بر قلم سردبیر شهید جاری بود و این روح، مکرر لیل و نهارزدگان را می‌سفت و جلا می‌داد.

سوره در مسیرش چندین ایستگاه و موعد داشته تا به امروز رسیده است. این میراث پس از شهادت سید مرتضی، تا چند سال بعدش یا تعطیل بود، یا دولت سردبیرهایش آن قدر دوام نمی‌آورد که فصلی به عطر و روح بهار نخستینش باشد. تا زمانی که به دوران سردبیری آقاوحید رسید. او مروج و مبلغ یک کلمه تازه شد: جبهۀ فرهنگی انقلاب؛ این معنا سکۀ رایج سوره جلیلی بود. سرمقاله‌های او، مخاطبه با جبهه بود. گاهی نهیب می‌زد و عتاب می‌کرد و گاهی از برافراشتن تصاویر سید حسن نصرالله در اقصی نقاط عالم بر سر دست‌های مستضعفین خبر می‌داد. بعدالتحریرهای جلیلی، تلگراف‌های داغی بود از یک دیده‌بان مستقر در خط درگیری به همه کسان که خود را نیروی این جبهه می‌دانستند.

سوره سید مرتضی کمی حکمی تر و سوره جلیلی کمی اجتماعی تر بود؛ اما اختلاف‌ها و درگیری‌ها، دوباره سوره را بایگانی و تعطیل کرد؛ تا پاییز ۱۴۰۱. آن روزهای عجیب که بزرگترین لشکرکشی رسانه‌ها و رسانه‌چی‌های مستکبران علیه تنها انقلاب ناسازگار با نظم نوین جهانی، قلب‌ها و چشم‌ها را آشفته و تب‌دار کرده بود. سوره این بار با جمعی تازه در هفتمین دوره‌اش پا به میدان گذاشت. آن آشوب را «بلوا» نامید و بی‌واهمه از سرزنش سرزنش‌کنندگان، از پوچی صداها و سوداها گفت. سوره، تازه‌فرزند زمانۀ رشیدی و بلوغ انقلاب اسلامی است.

اگر سوره سید مرتضی حکمی تر و سوره جلیلی اجتماعی تر بود، این سوره گزارشگرتر و میدانی تر است. از سیستان و بلوچستان تا آذربایجان، از دوحه تا بصره، از دمشق تا بوشهر، از تبریز تا کرمان، خودش را وقف رؤیت و روایت ذره‌های برآمده از آفتاب انقلاب کرده است. این سوره کلمۀ توحید را در لایه‌لای تماشای عرق جبین مجاهدان انقلاب اسلامی، در میدان‌های گوناگون جست‌وجو و گزارش می‌کند. سوره تازه، حیثیت ربطی هنر انقلاب به حقایق انقلاب را پیش چشم دارد و از این سر گزارشگر هنر انقلاب و هنرمند انقلاب است.



که معدن کشف استعدادها و کارخانۀ صیقل الماس‌های تراش‌ناخورده را از فرهنگ و هنر انقلاب دریغ کرد. آنچه در این چند سال اتفاق افتاده است، عمدتاً با هدف احیای تحریریه به‌منظور دستیابی به همین افق بلند بوده است. امروز که در طلیعۀ چشیدن ثمرات این غرس پربرکتیم، لازم است اندکی به ریشه‌ها نظر کنیم و مسیر طی شده را دیگر بار ارزیابی کنیم.

احیای مجلۀ سوره و به‌طور عمومی روزنامه‌نگاری فرهنگی در حوزه هنری، برای ما گذشته از خلق کلمه و روایت میدان، طرحی برای رشد استعدادها و تعالی جان‌ها هم بوده است. تحریریه، محل گداختن مس‌ها و پخته شدن خامی‌ها است. چه بسیار اساتید برجستۀ هنر و نظر انقلاب اسلامی که از تحریریه‌ها به پا خاستند. تعطیلی تحریریه نه فقط روزنامه‌نگاری،

گزارش

طروایت

گزارشی از چهار تجربه متفاوت حوزه هنری در ساحت ژورنالیسم

حسین بیطرف / پژوهشگر فلسفه و هنر



مقدمه

انسان به دو روش اصلی واقعیت‌ها را ادراک می‌کند: یکی از طریق شیوه مفهومی ماهوی و دیگری از طریق روایی داستانی. مثلاً می‌توان انقلاب اسلامی را از طریق مفهومی منطقی ادراک کرد: اسلام اساساً دینی است که برای تشکیل حکومت آمده و غرض انبیا قیام به قسط بوده است و در این راه استدلال‌های عقلانی و کلامی عرضه کرد. اما طریق دیگر این است که ظهور اسلام انقلابی را در بستر تاریخ بررسی کرد؛ مثلاً به حرکت تاریخی امام خمینی اشاره کرد: «آیت الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ فوت کرد. تا پیش از فوت ایشان امام چندان موضع‌گیری سیاسی نداشت؛ استادی بود که در گوشه‌ای درسش را می‌داد؛ اما بعد از فوت ایشان کنش‌های سیاسی امام شروع شد. در مهر ۴۱، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصویب شد. عده‌ای از علما و در رأس آنان امام به این لایحه اعتراض کردند. امام ولوله‌ای در حوزه‌های علمیه به پا کرد. این نخستین بار بود که حوزه‌های علمیه چنین خروشی را در



روایت این قدرت را دارد که ذهن ما را رفته رفته متوجه ذات و حقیقت مفاهیم کند؛ مفاهیمی که در بستر تاریخ متعین می شوند و لباس واقعیت را بر تن می کنند.

جامعه راه می انداختند...». بعد جلو آمد و داستان مبارزات امام را نقل کرد. در این روش مخاطب در هر خرده روایتی متوجه وجهی از اسلام انقلابی می شود و ذهنش آماده ادراک ذات اسلام می شود. روایت این قدرت را دارد که ذهن ما را رفته رفته متوجه ذات و حقیقت مفاهیم کند؛ مفاهیمی که در بستر تاریخ متعین می شوند و لباس واقعیت را بر تن می کنند. درباره اینکه روایت چیست، بحث بسیار است. تعریف معمول از روایت این گونه است: بیان ادبی هنری واقعیت در بستر زمان، به نحوی که دارای طرح و انسجام داخلی باشد. مهم ترین ویژگی های یک روایت عبارتند از: یکم، طرح؛ دوم، مبتنی بودن بر واقعیت؛ سوم، داشتن ویژگی های یک اثر ادبی یا هنری. با این تعریف بسیاری از آثار هنری ادبی یا متونی که هر روز می خوانیم یا قصه هایی که برای هم تعریف می کنیم، روایت است. در سابقه حوزه هنری مجلات بسیاری بوده اند که با تعریفی که ذکر شد حاوی روایت اند؛ از جمله این نشریات می توان به این موارد اشاره کرد: سوره، نقد سینما، شعر، مقام موسیقایی، کتاب صحنه، مطالعات هنری تجسمی، بیناب، عروس هنر، ادبیات داستانی و... از میان این نشریات، چهار نشریه را که به نظر بیشتر تأثیرگذار و از جهت فرم ممتاز بوده اند، انتخاب کردیم تا درباره اختصاصات و ساختار روایی آن ها سخن بگوییم. این چهار نشریه عبارتند از: کمان، مهر، لوح و سوره (در دوره سردبیری آقای جلیلی). می خواهیم از یک سو درباره شناسنامه، آغاز، غرض و سرانجام، و از سوی دیگر مضامین و لحن و ساختار روایی آن ها سخن بگوییم. با مروری بر شاکله، مخاطب و مفهوم روایت در هر یک از نشریات، می توان از روایت آشنایی زدایی و آن را بازتعریف کرد. دوست می داشتیم سوره آوینی را هم بررسی کنیم؛ اما چون راجع به سوره آوینی کارهای بسیاری شده و نسبتاً معروف است، به آن نپرداختیم.

مجله مهر

محمد حسین جعفریان حال و هوای مهر را با بیانی طنز، این طور روایت می کند:

«مهم ترین هدیه من برای احمدشاه مسعود دو شماره از مجله «مهر» بود. شماره هایی که خودم در آن ها خاطراتی دور از این فرمانده اسطوره ای افغان را منتشر کرده بودم. هنگام تقدیم این دو شماره، تردید سراپایم را فراگرفته بود. بیش تر از این جهت که مبدا احمدشاه مسعود، پس از تماشا و مطالعه خاطره مربوط به خودش، دیگر صفحات مجله را نیز تورق کند و احیاناً بخواند. درست قبل از مطالب من، دو صفحه، کیپ تا کیپ، پر شده بود از مزخرفات سید ابراهیم نبوی. جوک های رنگارنگ و حکایات مسخره سرکاری. کمی آن طرف تر می رسید به صفحه "حسنعلی خان مستوفی". خزعلات ابوالفضل زرویی نصرآباد که مطالعه یک پاراگرافش آدم سالم را هم دیوانه می کند. این که هیتلر آمده و مرید حسنعلی خان شده. وصیت کرده زیر پا و زیر پله ویلای حسنعلی خان در اوشون فشم او را دفن کنند و... بلا به دور! کافی بود پس از خواندن آن صفحه، مجله را ورق بزنند و صفحه بعد را ببینند. ذهن مالیخولایی امیر رازی و «پروژه کاشت خربزه در کشمیر!» دورتادور مجلس، ژنرال ها و فرماندهان زیردست مسعود، سبیل به سبیل نشسته بودند. جز خود او، نسخه ای دیگر از مجله نیز دست یکی از مشاورانش به نام ملا قربان بود. او آدم باسواد و چیزفهمی بود.

بررسی اجمالی مجلات



آرام آرام داشت مجله را ورق می زد. امیدوار بودم اگر مشکلی پیش آید، برای ملا قربان توضیح دهم که؛ «این یک نشریه ویژه و یک نوع روزنامه نگاری مخصوص عده ای از جوانان ایران است.» قلم توی قفسه سینه تالاپ تالاپ می تپید. همه اطرافیان مسعود مسلح بودند. ما در نزدیکی جبهه جنگ و در یک فرصت کوتاه، که برای استراحت نصیبمان شده بود، توانسته بودیم با این فرمانده مشهور افغان ها از نزدیک خوش و بش کنیم. بعد حرف مجلات و مطالبی شد که من درباره مسعود و از سر ارادتی که به او داشتیم در ایران منتشر کرده بودم...»^۱

شناسنامه مهر

ایده اولیه نشریه مهر، حدود سال ۷۶ در ذهن آقای زم شکل گرفت. زم ایده خود را با آقای سیدعلی میرفتاح مطرح کرد و ایشان کار سردبیری مجله را پذیرفت. قرار بود که مجله به طور هفتگی برای مخاطب عمومی متعدد منتشر شود و در آن به رویدادها، اخبار و آثار فرهنگی هنری پرداخته شود. مجله از همان ابتدا لحن طنز داشت و این لحن به مرور خاص تر می شود. با اینکه جناب میرفتاح سردبیر مهر بود، تا مدت ها - بیش از هشتاد شماره - جناب زم سرمقاله ها را می نوشت. سرمقاله های زم ویژگی های یک سرمقاله خوب را نداشت؛ با لحن کلی مجله همخوان نبود، حال و هوای مجله را منتقل نمی کرد، به مخاطب خود نزدیک نمی شد و خواننده را از اتفاقات مجله مطلع نمی کرد. اما سرمقاله های میرفتاح

۱. به نقل از یادداشت هدیه برای احمدشاه مسعود، نوشته محمد حسین جعفریان؛ منتشر شده در ابرار هفتگی - پیش شماره دوم - چهارشنبه ۲۹ آبان ۱۳۸۱ - ص ۱۰ و ۱۱.

بعد
از سال ۷۶،
خون تازه‌ای در رگ
رسانه‌های کشور
جاری شد؛ اما
رفته‌رفته فضای
رسانه‌ها رادیکال
شد. در این دوره چه
روزنامه‌های طیف
دوم خرداد و چه
روزنامه‌های طیف
کیهان، مخالف مواضع
مجله بودند.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۴

در دوران پختگی طنزانه و صمیمی بود و به مخاطب نزدیک می‌شد و نبض مجله را به دستش می‌داد. میرفتاح ۳۰ ساله کارش گرفته بود؛ وقتی تیراژ مجله به عدد پنجاه هزار رسید، دیگر سروصدای مجله بلند شده بود و او می‌توانست چهره‌های مهم‌تری را برای نوشتن دعوت کند.

هسته اولیه مهر را برخی از اعضای تحریریه سوره آوینی شکل می‌دادند: میرفتاح، میرشکاک، بهروز افخمی، شهریار زرشناس و حسین معززی‌نیا. شهرام شکبیا و برادران موسوی (سید عبدالجواد و سیدرضا موسوی) به این گروه نزدیک بودند و به تیم اضافه شدند. حلقه طنز مهری‌ها را زرویی نصرآباد تکمیل می‌کرد. علاوه بر این‌ها، این افرادی مثل سیدابراهیم نبوی، نیک‌آهنگ کوثر و آرش خوشخو نیز در مهر فعالیت داشتند.

اولین شماره مهر در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۷۵ منتشر شد. مجله در اواخر دولت آقای هاشمی کار خود را آغاز کرد؛ در آن زمان در فضای اجتماعی هنری کشور، رخوت حاکم بود. مهر منتقد سیاست‌های فرهنگی دولت بود؛ میرفتاح می‌گوید: «مثلاً مصطفی میرسلیم وزیر ارشاد دولت سازندگی بود و ما او را کلافه کرده بودیم... ما در مهر می‌نوشتیم: «مصطفی میرسلیم - نویسنده کتاب موتورهای احتراق درون‌سوز-»؛ ول کن نبودیم و هر جا در گزارشی نامی از او بود این‌گونه از او یاد می‌کردیم، درحالی‌که وزیر ارشاد بود! ... من فکر می‌کنم مجله مهر و یادداشت‌هایش در برکناری مصطفی میرسلیم مؤثر بود».^۱ بعد از انتخابات ۷۶ و روی کار آمدن دولت اصلاحات، فضای فرهنگی سیاسی کشور باز شد و رویدادهای فرهنگی بسیاری در کشور پا گرفت. بعد از سال ۷۶، خون تازه‌ای در رگ رسانه‌های کشور جاری شد؛ اما رفته‌رفته فضای رسانه‌ها رادیکال شد. در این دوره چه روزنامه‌های طیف دوم خرداد و چه روزنامه‌های طیف کیهان، مخالف مواضع مجله بودند. به دنبال فضای ملتهب آن روزها، میرفتاح در سال ۷۷ به دلیل اختلاف نظر با زم، کار را ترک کرد: «من دنبال یک فکر جدید بودم؛ اما فضای سیاسی آن موقع هم اجازه اجرای آن را به ما نمی‌داد و نمی‌خواستیم شدیداً سیاسی باشیم».^۲ در سال ۷۸، او مجدداً سردبیر نشریه شد. او در دوره جدید تصمیم گرفت به‌نحو خصوصی مجله را بگرداند و از زم بیست میلیون وام اخذ کرد. او در این دوره اختیارات تام گرفت. سیدعبدالجواد موسوی، آرش خوشخو و محمد صالح‌علاء در این دوره به مهر پیوستند. در حدود سال‌های ۸۰-۷۹، به دنبال التهاب‌های سیاسی رسانه‌ای، طیف وسیعی از روزنامه‌ها و مجلات توقیف شدند؛ مهر هم از تندباد توقیفات برکنار نماند. در دوره لاریجانی در سال هشتاد، پرونده‌ای جنجالی درباره صداوسیما در مجله مهر منتشر می‌شود. ضرغامی، معاون حقوقی وقت صداوسیما، علیه مهر شکایت کرد و سرانجام مهر، در شماره ۲۰۹، در تاریخ بیستم شهریور ۱۳۸۰ به کارش خاتمه داد. بعد از رفتن آقای زم، جناب بنیانیان مجدداً به میرفتاح پیشنهاد داد کار سردبیری مجله را بپذیرد؛ اما او قبول نکرد. حمید باباوند به‌عنوان سردبیر، چهل شماره دیگر از مهر منتشر و بعد خداحافظی کرد. بعد از او مجله عمدتاً به مسئله نشر کتاب و انتشارات سوره مهر پرداخت.

آغاز مهر

ایده اصلی تولد مهر از آن زم بود. او می‌گوید همواره یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایش در حوزه هنری مسئله توسعه مخاطب بوده است. زم درباره انگیزه انتشار مهر می‌گوید: «حفظ، پرورش و توسعه مخاطبان کالاهای فرهنگی و هنری حوزه و ارتباط با ایشان یکی از دلایل انتشار مهر بود ... مجله سوره و ۱۲ مجله دیگر ... هر کدام مخاطب خود را داشت و مهر هم مستقل از آن‌ها دارای مرام و منش خاص برای مخاطبان افزون‌تر از دیگر نشریات حوزه بود». زم درباره انتخاب میرفتاح به سردبیری، این اوصاف را برای او برمی‌شمرد: «جوانی، ظرافت، خوش‌فکری ...، جزو دست‌پورده‌های شهید آوینی بودن، ...، احساس احترام به مخاطب و حس و شم مخاطب‌سازی داشتن و...». از نظر او خط سیاسی مهر مافوق خطوط مرسوم بود: «هنرمند سوار بر دوچرخه و موتور و ماشین و اتوبوس و ترن نیست، هنرمند باید خود را سوار بر هواپیما بداند و در بالا حرکت کند و از بالا همه جریانات پایین را رصد و مواظبت کند؛ اما نباید آشغال بر سر پایینی‌ها بریزد». از نظر زم، حوزه هیچ‌گاه به تکیه بر بیت‌المال اعتقاد نداشت و در انجام هر کار نخست به هزینه و درآمد آن فکر می‌کرد. هنر بی‌برگشت (مالی) هنر انباری است؛ این نوع هنر به سمت هنر غیرمردمی و ضدمردمی حرکت می‌کند. از ابتدای شکل‌گیری مجله، درآمدزایی جزو اهداف اصلی بود.^۱

میرفتاح پیش از مهر در سوره آوینی گرافیست و نویسنده بود. در چند شماره‌ای که محمد آوینی سوره را درمی‌آورد، میرفتاح هم در کنارش بود. بعد تصمیم گرفته شد که سوره را به فصل‌نامه تبدیل کنند و سردبیر فصل‌نامه میرفتاح بود: «ما ذوق فلسفی داشتیم و سوره را به عنوان فصل‌نامه حکمی و فلسفی منتشر می‌کردیم. من آن ایام میانه‌ای با مجله‌های پاپیولار نداشتم و آن‌ها را یکسره زرد و سطحی می‌پنداشتم. ... وقتی شنیدم که حوزه هنری می‌خواهد هفته‌نامه‌ای عمومی دربی‌آورد گفتم این



آخرین شماره مهر؛

بعد از این مجله مهر توقیف شد و اجازه چاپ پیدا نکرد

هم یکی مثل بقیه. ... دکتر رجبی نام مجله را پیشنهاد داده بود به حاج‌آقا که «مهر» باشد. ... ظاهراً قرار بود استاد محمدرضا جوزی مجله را منتشر کند. ... انتخاب آقای جوزی خیلی خوب بود که معلوم می‌کرد مجله زرد نخواهد بود اما با شناختی که از استاد داشتم می‌دانستم حوصله کار اجرایی به معنای ژورنالیستی ندارند. ... از دفتر حاج‌آقای زم به من زنگ زدند و گفتند حاج‌آقا کارت دارد. حاج‌آقا مستقیماً رفت سراصل قصه و سردبیری مهر را پیشنهاد داد. من هم خیلی سریع قبول کردم. ... فکر می‌کردیم پاپیولار الزاماً به معنی سطحی و سخیف است و جز روشی که در سوره پی می‌گیریم بقیه کارها مبتذلند. ... کم‌کم فهمیدم می‌شود کاری کرد که مبتذل نباشیم و در عین حال با طیف گسترده‌ای از مخاطب‌ها هم به راحتی حرف بزنیم».^۲

۱. نشریه مهرنامه، شماره ۴۶، نوروز ۹۵، گفتگو با سیدعلی میرفتاح

۲. همان

۱. نشریه مهرنامه، شماره ۴۶، گفتگو با محمدعلی زم

۲. همان، گفتگو با سیدعلی میرفتاح



اولین سرمقاله مهر؛

به نظر می‌آید این سرمقاله بی‌نام را سیدعلی میرفتاح نوشته باشد.



سرمقاله میرفتاح در شماره ۱۹۷ درباره کرگدن‌ها در مهر؛

اولین باز میرفتاح در مجله مهر به استعارهٔ کرگدن رسید؛ نمادی که تا به امروز معرف میرفتاح است.

لحن و مضامین مهر

مهری‌ها در تراس طبقهٔ چهارم ساختمانی واقع در کوچه دوم خیابان فاطمی دور هم جمع می‌شدند و بند می‌کردند به ریزودرشت آدم‌ها، دربارهٔ فلسفه و تاریخ و سینما و ادبیات بحث می‌کردند و سیگار می‌کشیدند. میرفتاح مهری‌ها را کرگدن‌های تنها می‌نامید؛ نمادی که بعدها خیلی از آن استفاده کرد؛ نام مجلهٔ معروفش را کرگدن گذاشت و نقاشی‌های زیادی با موضوع کرگدن کشید. او در توصیف کرگدن‌ها اینگونه می‌گوید: «کرگدن موجودی است زشت، بدقواره، سنگین وزن، تا حدودی غیربهداشتی، ناخوشایند و تنها. تقریباً درون جنگل، کرگدن‌های تنها نه دوست دارند، نه دشمن. ... کرگدن‌ها یک خصوصیت دیگر هم دارند: نه چپ هستند، نه راست. نه لیبرال هستند، نه فرصت طلب»^۱.

سرمقاله‌های میرفتاح در ابتدا لحن فلسفی سوره آوینی را دارند. بعد از چند سرمقالهٔ میرفتاح، محمدعلی زم سرمقاله‌های زیادی (بیش از ۸۰ سرمقاله) می‌نویسد. در سرمقاله‌های بعدی، میرفتاح به مرور لحن فلسفی راها می‌کند و به جای آن طنزانه و ساده می‌نویسد. اگرچه در این سرمقاله‌ها همچنان دغدغه‌های فلسفی وجود دارد، اما متن آن روان است؛ گویی آوینی پنهان در متن‌های میرفتاح جای خود را به کسی داده است که می‌تواند با مخاطب عمومی و مردم عادی سخن بگوید. او می‌گوید من به دلیل ارتباط با مخاطب، کاملاً مخاطب را تصور می‌کردم و می‌دانستم چه لباسی می‌پوشد، احتمالاً چند سال دارد، در کجا زندگی می‌کند، دانشجویست یا نیست و خیلی جزئیات دیگر.^۲ برخی سرمقاله‌هایش در شکایت از فضای سیاسی است؛ دوره‌ای که در آن روزنامه‌نگاران و هنرمندان تحت فشارند تا اعلام موضع کنند؛ اما کرگدن‌ها می‌خواهند زندانه خود را از این فشارها خارج کنند. برخی دیگر در واکنش به اتفاقات

- سرمقاله (برای همه کس و هیچ کس)، مجله مهر، شماره ۲۹، ۱۹۷، خرداد ۸۰.
- تیم سازی بدون اتیکت استازبانی / گفتگو با سیدعلی میرفتاح: https://www.aparat.com/v/m24kb1u

سیاسی‌فرهنگی یا در هجو مسئولان و نهادهای سیاسی است؛ از جمله هجو صداوسیما که نهایتاً منجر به توقیف مهر شد.

یوسفعلی میرشکاک از نویسندگان ثابت مهر است و جزو معدود کسانی است که در اکثر شماره‌های مهر نوشته است. برخی نوشته‌های او سلسله‌یادداشت‌هایی‌اند که با زبان فلسفی دربارهٔ اسلام، و تجدد، و تکنولوژی، و آزادی و قدرت نوشته شده‌اند. در برخی نوشته‌های دیگر سعی می‌کند نزاع‌های سیاسی را کنار بزند و از منظری بالاتر به آن‌ها بپردازد؛ مثلاً در نوشته‌ای تلاش می‌کند به این پرسش روز پاسخ دهد که توسعهٔ سیاسی یا توسعهٔ اقتصادی؛ کدام بر دیگری مقدم است؟ در برخی نوشته‌های دیگرش با زبانی طنز به اخبار روز می‌پردازد و مسئولان و نهادهای سیاسی و غیره را هجو می‌کند.

سید عبدالجواد موسوی در مهر عمدتاً دربارهٔ شعر و شاعری نوشته است؛ او در برخی نوشته‌ها شعر را بهانه می‌کند و به سیاست می‌پردازد؛ مثلاً عطاءالله مهاجرانی در جایی به کنایه میرشکاک را شاعر متوسط خوانده بود؛ همین کار به عبدالجواد موسوی فرصتی داد تا متنی را در هجو عطاءالله مهاجرانی بنویسد. آرش خوشخو عمدتاً دربارهٔ سینما می‌نویسد؛ برخی یادداشت‌هایش به مناسبت رویدادهای فرهنگی هنری است؛ مثلاً در یادداشتی به مناسبت جشنوارهٔ فجر به نسبت بین گیشه و جوایز فجر پرداخته است؛ او تلاش می‌کند به موضوعات عام سینما بپردازد؛ مثلاً در یادداشتی دربارهٔ جسارت در سینمای ایران و جهان نوشته است و سینمای ایران را بسیار محافظه‌کار دانسته است.

جمع‌بندی مهر

نمی‌توان گفت که مجلهٔ مهر در کل حاوی یک روایت بزرگ است؛ اما در مقابل، به زبان عمدتاً طنز، حاوی خرده‌روایت‌هایی است که نویسنده‌ها برای عامه بیان می‌کنند. میرفتاح در سرمقاله‌هایش وقایع سیاسی یا اتفاقات سادهٔ زندگی را روایت می‌کند؛ اما بعد از آن سعی می‌کند مقاصد بالاتر را بیان کند؛ برخی از مقاصد



یادداشت انتقادی یوسفعلی میرشکاک

برای جهانگیر خسروشاهی که خود نویسندهٔ مهر بود!

شماره ۲۰۲ مهر

او عبارتند از: نفی زهدفروشی و ریاکاری، تأکید بر پرداختن به هنر و فرهنگ ورای خط‌کشی‌های سیاسی، دغدغه‌های فلسفی نظیر غرب‌زدگی و توسعه‌نیافتگی و سیاست‌زدگی. آرش خوشخو به ذکر وقایع سینمای ایران و جهان می‌پردازد اما روایت این وقایع را بهانه‌ای می‌کند تا دربارهٔ ایده‌های کلان‌تری سخن بگوید. مثلاً به بهانهٔ بازی بایرن مونیخ و منچستریونایتد (آن بازی معروف که منچستر در دقایق آخر برنده شد) دربارهٔ اهمیت فوتبال و الههٔ فوتبال حرف می‌زند. اگر روایت، ذکر حوادث و سلسله اتفاقات در بستر زمان باشد، مهر حاوی خرده‌روایت‌هایی است که به زبان طنز برای مخاطب عمومی نوشته شده و ذهن را به سمت ایده‌هایی بالاتر از رخدادهای جزئی هدایت می‌کند. شاخص‌ترین ویژگی مهر، جمع‌شدن افرادی بود که با دغدغه‌های جدی فلسفی و نظری، به زبان طنز و هجو در آن می‌نوشتند.

اگر روایت، ذکر حوادث و سلسله اتفاقات در بستر زمان باشد. مهر حاوی خرده‌روایت‌هایی است که به زبان طنز برای مخاطب عمومی نوشته شده و ذهن را به سمت ایده‌هایی بالاتر از رخداد‌های جزئی هدایت می‌کند.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۸

مجله کمان

شناسنامهٔ کمان

«من هم مثل خیلی‌ها معتقدم، نشریه‌ها موجودات زنده‌ای هستند که عمر معینی دارند. روز مرگ آن‌ها بیش از آن که روز بدی باشد، روز درنگ و تأمل است. من این عمر را دو قسمت می‌کنم و دربارهٔ هر قسمت چند کلمه حرف می‌زنم. قسمت اول همین عمر ظاهری و به اصطلاح خودمان عمر تیراژی است. هر نشریه‌ای در روز معینی به دنیا می‌آید و گروهی آن را به عنوان یک هم‌صحبت کاغذی انتخاب می‌کنند، سال‌ها با آن می‌نشینند و پا می‌شوند و به حرف‌ها و نظرهایش انس می‌گیرند. قسمت دوم، همین حرف‌ها و گفتنی‌ها است که روح این موجود زنده را تشکیل می‌دهد. این حرف‌ها اگر حرف باشند و نوری از حقیقت در جان‌ش دمیده شده باشد برای ماندگاری دیگر نیازی به کالبد کاغذی ندارد.»^۱

عبارتی که نقل شد، بخشی از آخرین سرمقالهٔ آقای سرهنگی در مجلهٔ کمان است. تیم اصلی عبارت بود از یک جمع چهارنفره: مرتضی سرهنگی، هدایت بهبودی، کوروش پارسانژاد و احد گودرزبانی. پارسانژاد صفحه‌بندی و طراحی روی جلد را انجام می‌داد. احد گودرزبانی مدیر داخلی بود؛ برخی مطالب را می‌نوشت و به سروشکل گرفتن کار کمک می‌کرد. افراد دیگری که در شکل گرفتن مجله مشارکت داشتند عبارتند از: علیرضا کمری، مجید قیصری، احمد دهقان، حبیب احمدزاده و بسیاری دیگر. کمان، دوهفته‌نامه‌ای بود که در ۲۰۰ شماره منتشر شد. اولین شمارهٔ آن در تاریخ سی مرداد ۱۳۷۵ و آخرین شمارهٔ آن در ۲۴ شهریور ۱۳۸۳ انتشار یافت. موضوع آن ادبیات پایداری، خصوصاً ادبیات جنگ و انقلاب بود؛ همچنین به ادبیات پایداری در جهان علاقه نشان می‌داد و آثار و هنرمندان و مشاهیر این حوزه را معرفی می‌کرد.

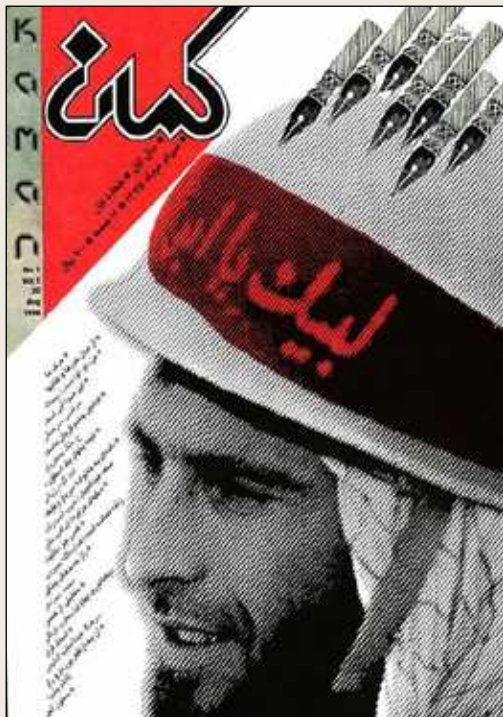
کمان مجله‌ای مستقل بود که خودش دخل و خرجش را درمی‌آورد؛ البته در آن دوران سرهنگی و بهبودی در دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری مشغول به فعالیت بودند و از برخی حمایت‌ها بهره‌مند می‌شدند. این دوهفته‌نامه به دو دلیل عمده به کار خود خاتمه داد: اول آنکه مجله دیگر از پس هزینه‌هایش برنمی‌آمد و پول کافی برای ادامه‌دادن نداشت؛ دوم آنکه مؤسسين حس می‌کردند کیفیت مطالبشان درحال افت است؛ هشت سال دربارهٔ جنگ و انقلاب نوشته‌اند و اکنون نیاز دارند تا نفسی بگیرند و خود را برای کار بهتری آماده کنند.

آغاز کمان

مرتضی سرهنگی درباره وجه تسمیه کمان در اولین شماره می‌نویسد:^۲
«قبل از اینکه به این آپارتمان دوکاره بیایم، زه این کمان را از سال‌ها پیش در ذهنمان

۱. مجلهٔ کمان، سال نهم، شماره ۲۴، شهریور ۱۳۸۳، ص ۳.

۲. مجلهٔ کمان، سال اول، شماره اول، ۳۰ مرداد ۱۳۷۵، ص ۲.



اولین طرح روی جلد کمان؛

کمان به دلیل کیفیت طرح‌های روی جلد و گرافیک

بسیار خوش‌نام بود.

ابتدای تأسیس دفتر این ایده در ذهن مؤسسين پررنگ بود که مجله‌ای منتشر کنند. ابتدا فصلنامهٔ کتاب مقاومت را منتشر کردند. هدف این بود که با این فصلنامه دستشان را گرم کنند تا به ماهنامه یا دوهفته‌نامه برسند. فصلنامهٔ کتاب مقاومت بعد از پنج شماره متوقف شد. مجله کمان در سال ۷۵ منتشر شد. در واقع مجله بعد از هجده سال کار مداوم در زمینه روایت منتشر شد. روایت آقای سرهنگی این است که: «احساس کردیم که هم فرصت داریم و هم تجربه‌مان آن قدر شده که به‌لحاظ علمی و دانش کار می‌توانیم یک نشریه را بچرخانیم».^۲

روایت آغاز کار از زبان آقای بهبودی شنیدنی است:

«جنگ تمام شده بود. قطعنامه پذیرفته شده بود.

نوعی ناباوری و تعجب، حتی خمودگی در کسانی

کشیده بودیم؛ کمانی که چله‌اش می‌بایستی

مرز تازه‌ای در ادبیات این مرز و بوم کهنسال

نشانه رود. ما آرش نیسیتیم! اما دل‌مان

می‌خواهد آن مرزهای نو را نشان دهیم، حتی

با این کمان شانزده صفحه‌ای. حادثه‌های

انقلاب و جنگ آن قدر بزرگ هستند که

شانه‌هایشان برای گذاشتن میله‌های تازه

ادبی جا داشته باشد.»

حقاً و انصافاً چنین بود و کمان، مرز ادبیات پایداری

را چنان آرش نشان داد. در گذشتهٔ ادبی ایران چندان

نمی‌توان به معنای امروزی سراغ ادبیات پایداری

را گرفت. شبیه‌ترین گونهٔ ادبی به ادبیات پایداری،

حماسه است؛ اما حماسه نیز تفاوت ماهوی و غایی

با ادبیات پایداری دارد. در حماسه عمدهٔ آرمان‌های

ملت به نحو اسطوره‌ای یا ماورایی بیان می‌شود؛ اما

ادبیات پایداری، روایت مقاومت و پایداری ملت

است در برابر زورگویان و استبداد و اختناق. ادبیات

پایداری به معنای امروزی در ایران، از مشروطه

شروع شده است. پس از انقلاب و خصوصاً با

شروع جنگ، خونی تازه در ادبیات ایران و خصوصاً

ادبیات پایداری جاری شد. در دههٔ شصت رمان‌ها

و خاطراتی در موضوع ادبیات پایداری نوشته شد. از

جمله روایت‌هایی که در این دوره نوشته شد می‌توان

به کتاب سفر به قله‌ها اشاره کرد. سفر به قله‌ها

توسط بهبودی، سرهنگی و هشتودی و از طریق

انتشارات برگ در سال ۱۳۶۷ منتشر شد. سرهنگی

و بهبودی در دههٔ شصت در ستون «جبهه و جنگ»

روزنامهٔ جمهوری اسلامی می‌نوشتند. کارشان در این

روزنامه دیده شد و به‌عنوان خبرنگاران درست‌نویس

و خوب‌نویس^۱ جنگ شناخته شدند. ایشان بعد از

ده سال کار در روزنامهٔ جمهوری اسلامی، طرح اولیهٔ

دفتر ادبیات و هنر مقاومت را نوشتند و آن را به

دست زم رساندند. دفتر در آذر ۱۳۶۷ تأسیس شد. از

۱. «درست‌نویس» و «خوب‌نویس»، تعابیری هستند که آقای بهبودی

روی آن‌ها تأکید دارند؛ به این معنا که هم باید حقیقت را بیان کرد، هم

آن را به شیوه‌ای زیبا بیان کرد.

۲. پرونده ویژه کمان، هفته نامه پنجره، شماره ۱۰۷، شهریور ۱۳۹۰.



داستان دریاقلی سورانی ابتدا در کمان توسط

حبیب احمدزاده روایت شد: اوراق فروشی در حاشیه آبادان بود

که در جریان حملهٔ عراق به ایران، مسافت ۹ کیلومتری را

تا نیروهای خودی با دوچرخه می‌پیماید

تا نیروهای خودی را از یورش عراقی‌ها آگاه بسازد.

بعدها فیلم «شب واقعه» بر اساس زندگی وی ساخته می‌شود.

همچنین حبیب احمدزاده دربارهٔ او مستندی به نام

«بهترین مجسمه دنیا» را می‌سازد.

که وفادار بودند به آرمان‌های جنگ وجود داشت. توضیح‌حاتی که امام دادند تا حدی توانست آرامش را به بدنهٔ بچه‌های جنگ و وفادارن به دفاع برگرداند، اما هرم آن تعجب و رخوت همچنان ادامه داشت. ... به این فکر افتادیم که یک تابلوی جدید برای جنگ داشته باشیم. تنها جایی که از آن استقبال کرد حوزه هنری و جناب آقای محمدعلی زم بود.»^۱

شاکلهٔ کمان

کمان دو بال برای پریدن داشت: مرتضی سرهنگی و هدایت‌الله بهبودی. سرهنگی بال شور و شوق آن بود و بهبودی بال عقل و نظم. از نظر بهبودی به دو زبان اصلی می‌توان دربارهٔ تحولات عظیم اجتماعی (جنگ و انقلاب) سخن گفت: زبان تبلیغی و زبان تعقلی. زبان تبلیغی بُرد زیادی ندارد و معمولاً فرهیختگان آن را جدی نمی‌گیرند؛ بلکه نوقلمان وفادار به تحولات اجتماعی به سراغ آن می‌روند. در مرحلهٔ بعدی زبان تعقلی ظاهر می‌شود. فرهیختگان به این زبان مجهز می‌شوند و با این زبان دربارهٔ تحولات سخن می‌گویند.^۲ کمان از این زبان تعقلی بهره‌مند بود؛ بهبودی در سرمقاله‌هایش پرسش‌های مهمی پیرامون روایت جنگ و انقلاب را مطرح می‌کرد و به پاسخ آن‌ها می‌پرداخت و مجله به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها بود. اینکه مجلهٔ کمان به دنبال پرداختن به پرسش‌های اصلی پیرامون جنگ و انقلاب بود، باعث نمی‌شد ظاهر خشکی داشته باشد؛ بلکه کاملاً یک مجلهٔ ادبی‌هنری بود، مملو از داستان، روایت، نقد، شعر و ادبیات.

۱. پرونده ویژه کمان، هفته‌نامه پنجره.

۲. برای مطالعه بیشتر درباره زبان و ادبیات تبلیغی و تعقلی از منظر هدایت‌الله بهبودی ر. ک: ادبیات تبلیغی، ادبیات تعقلی، نوشتهٔ هدایت‌الله بهبودی، چاپ‌شده در کتاب پویهی پایداری، انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۷.

ثمرات کمان

مجلهٔ کمان مانند درخت انگور بود؛ دور ریز نداشت. ثمرات مختلف آن تا سال‌ها باقی ماند. حلقهٔ اصلی آن تشکیل می‌شد از یک تیم مختصر چهارنفره. در این میان، یک گرافیست خیلی خوب به نام کوروش پارسانژاد کارهای صفحه‌بندی و طراحی جلد را انجام می‌داد. کوروش پارسانژاد برای طرح‌های جایزه‌های بسیاری گرفت و از طراحی‌های جلدش چند نمایشگاه برگزار کرد. طرح جلد‌ها و گرافیک آن کمان همچنان دیدنی و چشم‌نواز و الهام‌بخش است. سرمقاله‌های مرتضی سرهنگی که با عنوان «حرف ما» منتشر می‌شد، همچنان خواندنی است و نکات مهمی را دربارهٔ زوایای پنهان جنگ و ادبیات آن بیان می‌کند. او بعدها گزیده‌ای از آن سرمقاله‌ها را در کتابی با عنوان «حرف ما» منتشر کرد. سرمقاله‌های تحلیلی و مهم آقای بهبودی با عنوان «ستون اول» منتشر می‌شد. برخی از این سرمقاله‌ها در جاهای مختلف منعکس شده است و برخی در سال ۱۳۹۷ در کتاب «پویه پایداری» چاپ شده است. در کمان بخشی برای روایت خاطرات سرداران شهید از زبان همسران وجود داشت که آقایان سرهنگی و گودرزبانی و بهبودی راوی آن بودند. سری مصاحبه با همسران شهدا، اولین‌بار توسط این مجله پیشنهاد شد. بعدها از طریق نشر کمان سری کتاب‌های «بانوی ماه» روانهٔ بازار شد که در آن خاطرات همسران شهیدان حسن باقری، مرتضی آوینی، محمد جهان‌آرا و... بیان شده بود؛ خود این خاطرات همسران شهدا تبدیل به یک جریان ادبی شد. نسلی از داستان‌نویسان به‌واسطهٔ این نشریه به فضای ادبیات پایداری معرفی شدند و کمان آثار آن‌ها را چاپ می‌کرد. در این نشریه بخشی وجود داشت به نام «این ژنرال را به خاطر بسپارید» که به روایت آن سوی خاکریز می‌پرداخت. این بخش، ابداعی در پرداخت به جنگ بود؛ چون جنگ را از سمت ژنرال‌های صدام روایت می‌کرد. فیلم مستند «مدال‌های شکسته» با الهام از این بخش ساخته شد و در جشنواره سیما به عنوان بهترین فیلم پنج سال تلویزیون انتخاب شد.



اولین سرمقالهٔ کمان؛ «ستون اول» را هدایت‌الله بهبودی می‌نوشت و «حرف ما» را مرتضی سرهنگی.

کمان تأثیر شگرفی بر روی اهالی حرفه‌ای ادبیات جنگ و انقلاب داشته؛ از جمله حسین دهباشی دراین‌باره می‌گوید: «کمان تأثیر زیادی روی نسل آن موقع داشت؛ ذهن نسل ما را شخم زد، بذر پاشید و آبیاری کرد. ... نوع نگاه این نشریه به جنگ جنسش را متفاوت کرده بود.»^۱

جمع‌بندی کمان

کمان مبدع گونهٔ جدیدی از روایت بود: روایت میدان ادبیات پایداری. کمان، کشورگشا و مرزبان ادبیات پایداری بود. به‌واسطهٔ حضور بهبودی و سرهنگی، کمان هم مملو از شور و شوق بود و هم مملو از عقلانیت و مسئله. با اینکه موضوعشان خاص بود و ذهن عامه را درگیر نمی‌کرد؛ اما موفق شده بودند برای یک مخاطب نسبتاً عمومی مطلب منتشر کنند، به‌نحوی که دلشان به اندازهٔ خرجشان باشد.

نشریه‌کمان-سوره- https://www.mashreghnews.ir/news/999449/1. ادبیات-بود



طرح جلد آخرین شمارهٔ کمان؛

در این طرح جلد تخته شدن در کمان به تصویر کشیده شده است.

زبان روایی مجله آشنایی‌زدا و تازه بود. مهم‌ترین دغدغهٔ آقای بهبودی در روایت ادبیات پایداری، زبان تازه و جذاب و به‌روز است؛ کمان توانسته بود به یک زبان تازه برسد. این دو، سال‌ها قبل از کمان به ادبیات پایداری اندیشیده بودند و مجموعه‌ای از روایت‌ها را نوشته بودند. در کمان فرصتی فراهم شده بود تا این تجربیات را عرضه کنند و در این حوزه جریان‌سازی کنند. در یک کلام کمان مرزبان متعهد و خوش‌ذوق سرزمین ادبیات مقاومت بود و رمز موفقیتش در نگاه انسانی و تازه به مقولهٔ جنگ و خویش‌ن‌داری از ورود به دیگر عرصه‌ها و موضوعات جانبی بود.

مجله لوح

شناسنامهٔ لوح

محسن مؤمنی شریف در متنی که دربارهٔ خداحافظی رضا امیرخانی از مجله لوح منتشر کرد، مجله را اینگونه توصیف کرده بود:

«به نظر من لوح، در همین ایام کوتاه به سبب روحیات سردبیرش، حائز چند ویژگی است: اول، صراحت لهجه و گفت‌وگوی بی‌رودربایستی با اهل قلم و مخاطبان، که حاصلش، مقالات و مکتوباتی است که دیده‌ایم و خوانده‌ایم.

دوم، توجه و عکس‌العمل به موقع به اتفاقات و اخبار و مسایلی است که حول و حوش ادبیات و فرهنگ کشور رخ نموده است.

سوم، اتخاذ شخصیتی مستقل و کاملاً جدا از جریان‌ات سیاسی روز که البته به معنی بی‌خطی و بی‌سیاستی^(۱) نبوده است.

چهارم، جمع‌آوری و ارایه آثاری از همه نسل‌های ادبی بعد از انقلاب که حاصلش همدوشی و همراهی جوانان و پیشکسوتان ادبیات کشور است.

پنجم، اثرگذاری بر نوع نشریات ادبی



صفحهٔ اول

سایت لوح

در ابتدای راه‌اندازی.

اینترنتی، که گاه حتی در شکل و شمایل و تقسیم‌بندی مطالب، متأثر از حال و هوای لوح هستند.

این‌ها و خیلی از ویژگی‌های دیگر عمدتاً برگرفته از روحیات رضا امیرخانی است و حاصل زحمات اوست.^۱

مجله لوح به ابتکار رضا امیرخانی در سال ۱۳۸۱ شروع به کار کرد. لوح به سردبیری امیرخانی، ذیل مرکز آفرینش‌های ادبی و آقای مؤمنی شریف، قائم مقام رئیس مرکز آفرینش‌های ادبی، هر هفته منتشر می‌شد. این وبگاه بستری بود برای نوشته‌های وبلاگی برخی افراد در شبکهٔ مرکز آفرینش‌های ادبی. مهم‌ترین کسانی که در این سایت مطلب می‌نوشتند عبارت بودند از: مؤمنی شریف، امیرخانی، بابرامی، سرهنگی، فزوه، محمدحسین جعفریان، زرویی نصرآباد، محمدرضا ترکی و بسیاری دیگر. کم‌کم بخشی به سایت اضافه شد به نام «لوح دانشجو»؛

۱. این متن در تاریخ ۸۴/۰۹/۰۳ در سایت لوح منتشر شده است:

<https://web.archive.org/web/20060306101845/http://louh.com/momeni/0044.asp>

مجله
لوح یک کل
منسجم نبود؛ بلکه
بهانه‌ای بود برای
نویسندگان و شعرا و
اهالی هنر که در این
سایت مطلب منتشر
کنند. یا اینکه برخی
مطالبی را که در جای
دیگر منتشر کرده
بودند، در اینجا نیز
بازنشر کنند.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۲۴

لوح دانشجو از دانشجویان می‌خواست تا مطلب بفرستند تا در سایت منتشر شود. علی‌محبی لوح دانشجو را می‌گرداند. امیرخانی در سال ۱۳۸۴ به دلیل برخی مشکلات با مدیریت حوزه، جدا شد. لوح خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. امیرخانی رفت و محبی را به‌عنوان سردبیر پیشنهاد داد. محبی چند سالی سردبیر بود و سعی کرد حال‌وهوای سایت را حفظ کند؛ اما تلاش او ناکام ماند. بعد از محبی، لوح عملاً از یک مجله اینترنتی تبدیل به سایتی شد که مطالب جذاب در زمینه ادبیات و هنر و اندیشه منتشر می‌کند. سایت تا حدود سال ۹۵ به فعالیتش ادامه داد و در همین حدود، از دسترس خارج شد.

آغاز لوح

دو نفر در شروع لوح نقش عمده داشتند: مؤمنی شریف و امیرخانی. مؤمنی شریف در آن زمان معاون رئیس مرکز آفرینش‌های ادبی بود. مؤمنی شریف درباره آن روزها می‌گوید: «به‌هرحال زمانی که رئیس حوزه هنری شدم به خاطر آن هشت سال بود و اتفاقات خوبی رخ داد. آقای بنیانیان اهل تعریف کردن نبود ... اما مجبور شد چندباری از من تعریف کند. ما واقعاً یک تیم بودیم و محور آن تیم من بودم. خب فردی مثل رضا امیرخانی که با کسی کار نمی‌کرد هم بود اما مدیر من بودم و سایت لوح را که خیلی طرفدار داشت راه انداختیم. اول رضا امیرخانی را برای ترجمه می‌خواستیم اما به لوح رسیدیم.»^۱

امیرخانی درباره آغاز کارش می‌گوید: «پایگاهی که در سال ۸۰ تصمیم به راه‌اندازی‌ش گرفتم و ۸۱ راه افتاد و در برنامه‌ریزی شخصی‌م قرار بود چهارساله به یکی از چهار سایت پر مخاطب فرهنگی کشور تبدیل شود (که شد) و بعدتر هم چرخش به صورت خودگردان، از طریق گرفتن آگهی و... بچرخد (که نچرخید).»^۲

مضامین لوح

مجله لوح یک کل منسجم نبود؛ بلکه بهانه‌ای بود برای نویسندگان و شعرا و اهالی هنر که در این سایت مطلب منتشر کنند. برخی مطالبی را که در جای دیگر منتشر می‌کردند، در اینجا نیز بازنشر می‌کردند؛ مانند آقای سرهنگی که برخی مطالب مجله کمان را در این وبگاه نشر می‌داد. برخی دیگر مطالب دست اول خود را در لوح منتشر می‌کردند؛ مانند مطالب مؤمنی شریف یا امیرخانی. بیشتر مطالبی که در سایت منتشر می‌شد روزنوش بود. امیرخانی حدود ۸۰ سرلوحه (سرمقاله) نوشت؛ سرلوحه‌ها بیشتر بیانگر دغدغه‌های او بودند و ضد فضای فرهنگی سیاسی عصر اصلاحات. سرلوحه‌ها سیاق واحدی نداشتند؛ او بعدها آن‌ها را غربال و ۴۵ یادداشت را در کتاب سرلوحه‌ها منتشر کرد. او درباره سرمقاله‌ها این‌گونه می‌گوید: «این یادداشت‌ها الزاماً نه ادبی‌اند، نه فرهنگی، نه خط موضوعی واحدی دارند، نه وابسته‌اند به یک نگاه خاص آیین‌نامه‌ای؛ شاید این پرت‌وپلاها نموداری باشند از اوضاع

جامعه در آن سال‌ها از نگاه یک داستان‌نویس.»^۱ سایر یادداشت‌های لوح مانند سرلوحه‌ها سیاق واحدی نداشتند. این کلام امیرخانی درباره سرلوحه‌ها را می‌توان به تمام یادداشت‌های سایت لوح تعمیم داد. او در این کتاب این یادداشت‌های پراکنده را این‌گونه فهرست‌بندی می‌کند: الواح، امکانه، اجتماعیات و فرهنگ. «الواح» درباره مجله لوح‌اند. «امکنه» مربوط به مشاهدات نویسنده در سفرها و شرایط مختلف است، از زلزله بم تا عراق در آغاز اشغال یا از بشاگرد هرمزگان تا نیویورک آمریکا. «اجتماعیات» شامل ده مقاله است که بیشتر به کاستی‌ها و خلأهای اجتماعی و سیاسی می‌پردازد. «فرهنگ» هم شامل ۱۹ مقاله، پیرامون ادبیات داستانی، شعر، نویسندگان و نقد آثار و... است.^۲

چهره‌های مختلفی در لوح می‌نوشتند؛ مثلاً می‌توان نوشته‌های مؤمنی شریف را اینگونه دسته‌بندی کرد: یک، مشاهدات نویسنده از سفرهایش؛ دو، ناظر به اتفاقات روز که بعضاً کنایه‌ای به دولت اصلاحات داشت (رفتن به عروسی، تقدیر از یک دوست، درباره چهره ماندگار سال و...)؛ سه، معرفی کتاب‌ها و نقد آن‌ها؛ چهار، درباره اتفاقات در مجله. نوشته‌های قزوه عمدتاً سفرنامه است و شعر و نقد شعر. عمده مطالبی که محمدحسین جعفریان می‌نویسد درباره فرهنگ و سیاست افغانستان است. بایرامی برخی داستان‌های منتشر نشده‌اش را منتشر می‌کرد؛ همچنین درباره رخدادهای فرهنگی هنری یادداشت‌هایی می‌نوشت. محمدرضا سرشار یادداشت‌های پراکنده‌ای درباره ارتباط و تأثیرپذیری‌اش از شخصیت‌های مهم معاصر نظیر امام خمینی، شهید آوینی، شهید باهنر و... می‌نوشت. همچنین پاره‌ای از نوشته‌های او درباره شکل‌گیری آثارش و حوادث پیش‌آمده برای آن‌هاست. زرویی نصرآباد نوشته‌ها و اشعار طنز و غیر طنزش را در سایت منتشر می‌کرد. قزلی برخی داستان‌های



سرلوحه چهارم امیرخانی در مجله اینترنتی لوح؛
او هر چهارهفته یک‌بار در سرمقاله‌ای اتفاقات ماه گذشته را
مروز می‌کرد.

۱. همان.

استدعی‌سرگشاده‌خطاب-به-رضا- /https://hmotahari.com/blog/ 2.
/امیرخانی

۱. گفتگوی محسن مؤمنی شریف با رادیو مضمون چاپ شده در: کتاب علیه فراموشخانه (نسخه متنی رادیو مضمون)، روزنامه فرهیختگان، اردیبهشت ۱۴۰۳.
۲. سرلوحه‌ها، انتشارات سپیده باوران، رضا امیرخانی، ۱۳۹۷، «به جای مقدمه».

وبلاگ‌نویسی در ایران در دههٔ هشتاد شکوفا شد. در این دوره لوح، به‌عنوان یک محفل وبلاگ‌نویسی، محوری بود که گرد آن چهره‌های زیادی جمع شدند و به یادداشت‌نویسی پرداختند.



یادداشت محسن مؤمنی به مناسبت خداحافظی امیرخانی با لوح

دست‌اولش و نیز یادداشت‌هایی در نقد آثار هنری و وضعیت فرهنگی را برای این سایت می‌نویسد.

جمع‌بندی لوح

وبلاگ‌نویسی در ایران در دههٔ هشتاد شکوفا شد. در این دوره لوح، به‌عنوان یک محفل وبلاگ‌نویسی، نقش خود را ایفا کرد. امیرخانی محوری بود که گرد او چهره‌های زیادی جمع شدند و به یادداشت‌نویسی پرداختند. لوح در مدتی کوتاه مخاطب زیادی پیدا کرد. به گفتهٔ او سرلوحه‌هایش بیش از یک میلیون بار دیده شده‌اند. بعدها برخی آرزو کردند که کاش امیرخانی دوباره چنین محفلی را ایجاد کند. حسام‌الدین مطهری، نویسندهٔ مطرح این روزها، در استدعایی سرگشاده خطاب به امیرخانی در سال ۹۲ می‌نویسند: «می‌خواهم با این کلمات شما را به هشت سال قبل ببرم. به زمانی قبل‌تر از این خشکسالی. به مریخ ادبیات ... به درخت لوح. درختی که میوه می‌داد و سایه می‌گستراند. نسل من زیر سایه‌اش آرام می‌گرفت و از میوه‌اش تغذیه می‌کرد. ... نسل من فرزند زمانهٔ لوح است. ... برای ادبیات، برای فرهنگ و برای سرزمینم، از شما استدعا می‌کنم بار دیگر همت کنید، نویسندگانی خوب را دور هم

بنشانید و برندی تازه بسازید و دوباره خاطرهٔ لوح را برای علاقه‌مندان به ادبیات و فرهنگ ایران زنده کنید»^۱.

لوح چون محمل یادداشت‌نویسی و روزمره‌نویسی عده‌ای اهل قلم بود، روایتی یک‌پارچه نداشت؛ به عبارت دیگر، وقتی شما در سیر زمان مطالب لوح را مطالعه می‌کردید، احساس نمی‌کردید در حال ساختن یک پازل بزرگ هستید؛ باغ زیبایی بود که در هر قطعهٔ آن منظره‌ای چشم‌نواز و میوه‌هایی متفاوت وجود داشت.

مجله سوره (دورهٔ وحید جلیلی)

شناسنامهٔ سوره

سردبیری مجلهٔ سوره برای جناب جلیلی و جناب بنیانیان فرصت خوبی بود. بنیانیان در طلیعهٔ ریاست خود بود و نیاز داشت کارهای جدیدی راه بیندازد و چشمه‌های خشکیده را احیا کند. از طرف دیگر وحید جلیلی قبلاً در ابرار و نیستان، تجربهٔ روزنامه‌نگاری موفق‌ی داشت و به یک گفتار منسجم رسیده بود. مقالهٔ معروف او «جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی» که پیاده‌شدهٔ سخنرانی‌اش در جمع بسیجیان مشهدی در فروردین هشتاد است، در بین فعالان فرهنگی انقلابی دست‌به‌دست شده بود. اکنون فرصت درخشیدن بود: او در سوره می‌توانست حرف انباشتهٔ خود دربارهٔ فرهنگ و هنر و غایت انقلاب را بسط دهد. جلیلی در پایان سال ۸۱ سردبیر سوره شد و اولین شمارهٔ سوره در اردیبهشت ۸۲ منتشر شد.

جلیلی در سرمقالهٔ اول نکات مهمی را دربارهٔ گذشته و آیندهٔ سوره می‌گوید. او چشم‌انداز سوره جدید را در همان افق سوره آوینی می‌جوید. مهمترین نکات سوره آوینی از نظر او عبارتند از: «آسیب‌شناسی نیروهای هنر انقلاب؛ نقد فضای فرهنگی و محدودیت‌ها و چالش‌های نیروهای هنری و فکری انقلاب ... طرح مسئله در فضای فرهنگی کشور؛ حضور

^[1] استدعایی-سرگشاده-خطاب-به-https://hmotahari.com/blog/ رضا-امیرخانی


اولین سرمقاله جلیلی در مجله سوره؛

در این سرمقاله به گذشته و آینده سوره می‌پردازد.

بهترین نمونه‌های هنر انقلاب در زمینه‌های مختلف در مجله به عنوان یک منبع، مرجع و الگو ... نقد سیاست‌های مدیران و تکنوکرات‌های حوزهٔ فرهنگ؛ مسئله‌سازی در حوزه‌های تخصصی تئاتر و ادبیات کودکان، گرافیک، سینما، سینمای مستند، تاریخ‌نگاری هنر و موسیقی و...»^۲. نکاتی که او دربارهٔ سوره آوینی می‌گوید، بیشتر معرف سوره خودش است. شخصیت‌ها و آثار بزرگ تاریخ این‌گونه‌اند؛ تفسیرهای متعدد و گاه متضاد از آن‌ها وجود دارد. از فراستی و افخمی و میرفتاح تا میرشکاک و خسروشاهی همه مدعی‌اند که از آوینی و سوره‌اش تأثیر گرفته‌اند و روایت شخصی خودشان را از هر کدام از این دو دارند. او در همین سرمقاله محورهای سوره جدید را معرفی می‌کند: ۱. نگاه به گذشته (فعال کردن میراث و حافظهٔ تاریخی) ۲. نگرش جهانی ۳. رویکرد جبهه‌ای و توجه ویژه به توزیع‌گران فرهنگی ۴. روزآمدی. نگاه به گذشته یعنی: «حفظ حافظهٔ تاریخی و فعال‌کردن میراث تاریخی جبههٔ فرهنگی انقلاب در دو بُعد الگوها و عبرت‌ها». نگرش جهانی را می‌توان اینگونه توضیح داد: «توجه به رسالت جهانی انقلاب، جایگاه جهانی جامعه و حکومت اسلامی

^[۲] ماهنامه فرهنگی - تحلیلی سوره، شماره اول، اردیبهشت ۸۲، سرمقاله

از فراستی
و افخمی و میرفتاح
تا میرشکاک و
خسروشاهی همه
مدعی‌اند که از آوینی
و سوره‌اش تأثیر
گرفته‌اند و روایت
شخصی خودشان را
از هر کدام از این دو
دارند.

ایران و نیز ظرفیت‌ها و امکاناتی که در فضای فرهنگی هنری جهان برای بسط و تثبیت مواضع آرمانی انقلاب وجود دارد». در شرح رویکرد جبهه‌ای باید گفت: «نکتهٔ مهمی که ... کمتر مورد توجه قرار گرفته لزوم به هم رسیدن تولید و مصرف در حوزهٔ فرهنگ است. ... فقدان حلقهٔ توزیع تاکنون آسیب‌های جدی به حرکت فرهنگی انقلاب وارد کرده است. . . . توزیع ... یک طبقهٔ میانی برای اتصال خواص هنرمند و متفکر به توده‌های عظیم و جوان جامعه است. ... طبقه‌ای که ... قادر به فعال کردن ظرفیت‌های بالقوه یا جهت دهی ظرفیت‌های بالفعل تقاضا برای کالاهای فرهنگی است.» او همین طبقه را مخاطب اصلی سوره می‌داند. او روز آمدی را در سورهٔ جدید این‌گونه تعریف می‌کند: «ضمن حفظ عمق نظری و وزانت فکری بتواند اصول و مبانی فرهنگ انقلاب اسلامی را همپای اتفاقات و مسئله‌های روز جامعه تبیین و ترویج کند. روزآمدی و زنده‌گی مجله یکی از محورهای اساسی در جهت‌گیری آن خواهد بود.»^۱ از جمله افرادی که در سوره بودند می‌توان به این موارد اشاره کرد: محمدرضا اسدزاده، علی محمد مؤدب، محمدجواد میری، مصطفی حریری، محمدعلی صائب، نادر طالب‌زاده، علی‌رضا کمری و امید مهدی‌نژاد.

سوره در شمارهٔ سی‌ام در تاریخ بهمن ۱۳۸۵ متوقف شد. جلیلی به دلیل برخی مشکلات با آقای خاموشی، رئیس سازمان تبلیغات و آقای بنیانیان از حوزه هنری و تحریریهٔ سوره اخراج شد. در شمارهٔ آخر سوره به جای سرمقالهٔ جلیلی، بیاناتی از رهبر انقلاب با عنوان «افت‌وخیز» و یادداشتی از بنیانیان در نقد سوره چاپ شد. بعد از جلیلی حسن بنیانیان، مسئولیت ۱۵ شماره را به عهده گرفت و این دوره از سوره در زمستان ۸۸ به کار خود پایان داد.

لحن و مضامین

«روزی در محضر یکی از همین مدیران معظم که فصل مُشَبَّعی در لزوم طرد افراطی‌ها، کار کارشناسی و علمی و ترویج مباحث تئوریک داد سخن داده بود عرضه داشتم برای آنکه بدانید ما نیز اهل تاملات دقیق فلسفی و نازک‌اندیشی‌های ظریف نظری هستیم پرسشی پیش می‌نهم تا به عنوان یک چالش تئوریک بنیانی مورد توجه قرار گیرد:“آیا مدیران پرشیاسوار جردن‌نشین مایل یا قادر به تحقق اهداف انقلاب مستضعفان و آرمان‌های اسلام‌پابرهنگان هستند؟“ ... قیف مدیریت فرهنگی در جمهوری اسلامی که گردان‌ها را به گروهان و گروهان‌ها را به دسته و دسته‌ها را به نفر تبدیل می‌کند (دیالوگ دردمندانه حاج‌کاظم را یادتان هست؟) در طی سالیان به فرمول‌های پیچیده و گاه ساده‌ای دست یافته است که با آن آهن را هم خرد می‌کند؛ همان آهنی که “ فیه بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ “ است و ادامه ”لَيَقْوَمُ النَّاسُ بِالْقِسْطِ“. این مدیریت در جست‌وجوی نوعی انقلاب فرهنگی منهای فرهنگ انقلابی است و این تناقضی است که بسیاری از دستگاه‌های فرهنگی جمهوری اسلامی را به خود دچار کرده و هر روز فرصت‌ها و منابع بیشتری را ضایع می‌کند.

... فرهنگ انقلابی، آرامش در حضور ظلم و قرار در برابر ”كَظَهِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُوم“

را نه نشانه فرهیختگی و اعتدال و عقل و علم و کارشناسی و... که قرینه‌ای بر فساد و فسق می‌داند چرا که در قاموس فرهنگ انقلابی ”اخذالله علی العلماء ان لا یقاروا“ و آگاهان و فرهیختگان بی‌قراراند و هر چه فرهیخته‌تر بی‌قرارتر. در کدام‌یک از دستگاه‌های فکری و فرهنگی کشور، استراتژی ”بی‌قراری در برابر كَظَهِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُوم“ در دستور کار است؟^۱

عباراتی که نقل شد بخش‌هایی از سی‌امین سرمقالهٔ جلیلی در مجله سوره بود که حسن بنیانیان اجازهٔ چاپ آن را نداد و جلیلی آن را در اولین سرمقالهٔ مجله راه، در اسفند ۸۶ چاپ کرد. جلیلی می‌گوید این سرمقاله یکی از بهانه‌های اخراج او از تحریریهٔ سوره بوده است؛ بنیانیان در نقد رویکرد و لحن جلیلی در سوره سی‌ام می‌نویسد: «آیا این خطر احساس نمی‌شود که از رهگذر این گزینش یک‌طرفه، کاستی‌ها و ندیدن پیشرفت‌ها و موفقیت‌ها، روحیه یأس و ناامیدی در افراد ایجاد می‌شود و متأثر از این یأس و ناامیدی انواع انحرافات متوجه آن‌ها شود؟».^۲

اما جلیلی نقد صریح و تیز را مهم‌ترین رسالت خود می‌دانست. تشخیص او این بود که در جامعهٔ ایران طبقه‌ای شکل گرفته است که مثل خوره روح انقلاب را می‌خورند و در برج‌های عاج نشسته‌اند و به ریش امت اسلامی می‌خندند. البته پادزهر این مرض را پیدا کرده بود: شکل‌گیری طبقه‌ای جدید در جامعهٔ انقلابی که میان دو طبقهٔ نخبه و هنرمند و طبقهٔ توده و عامه قرار دارند. این طبقه حلقهٔ واسطی هستند که می‌توانند محتوای فرهنگی هنری را از طبقهٔ نخبه به طبقهٔ عامه برسانند. مخاطب اصلی سورهٔ جلیلی همین طبقه است. این طبقه جدید را می‌توان جبههٔ فرهنگی انقلاب نامید. جبهه‌ای که در خط

- برای دیدن اصل سرمقاله مراجعه کنید به:

/انقلاب-فرهنگی-منهای-فرهنگ-انقلابی-مقا/ www.jalili-vahid.ir

- ماهنامه فرهنگی – تحلیلی سوره، شماره سی‌ام، دی و بهمن ۸۵، نقد سازنده، ضرورت‌ها و نیازها، حسن بنیانیان.



این یادداشت در نقد عملکرد صداوسیما

در سوره ۲۹ چاپ شد. وحید جلیلی اخیراً در گفت‌وگوی با

سیدان در شمارهٔ دوم سورهٔ جدید، می‌گوید

ما را به دلیل نقد صداوسیما از حوزه هنری اخراج کردند.

درگیری در حال جنگیدن با دو گروه است؛ گروه متجددین و متحجرین. متجددین کسانی هستند که دل‌دادهٔ غربند و ملجأ آن‌ها غرب است؛ اما به زعم او گروه خطرناک‌تری وجود دارد و آن متحجرین‌اند. این‌ها کم‌تر مورد نقد قرار می‌گیرند و در لباس اهل اسلام تیشه به ریشهٔ امت می‌زنند. متحجرین منافق‌صفت خود را پنهان کرده‌اند و در بدنهٔ سیاسی کشور حضور فعالانه دارند. نان جمهوری اسلامی را می‌خورند و بر ضد آن کنش می‌کنند. این طبقه همان‌هایی‌اند که در بیان امام به اسلام آمریکایی و اسلام رفاه و تجمل و تَبَرّج و اسلام راحت‌طلب موسوم شده‌اند. عمدهٔ نقد جلیلی در سوره متوجه این گروه است. از نظر او این گروهند که اجازه نمی‌دهند انقلاب به اهدافش دست پیدا کند. در میان این

نام مجله	سال شروع	سال پایان	دوره فعالیت	لحن	مخاطب	کلان روایت	تحریریه
سوره	۶۸	۷۲	۴ سال	فلسفی / نظری	اهالی هنر و اندیشه	روایت هنری مبارزه انسان انقلابی	سیدمرتضی آوینی، یوسفعلی میرشکاک، مسعود فراستی، شهریار زرشناس، نصرالله قادری، احمد عزیزی و ...
مهر	۷۵	۸۰	۵ سال	طنز / هجو	عامهٔ مردم	-	سیدعلی میرفتاح، یوسفعلی میرشکاک، بهروز افخمی، شهرام شکيبا، ابوالفضل زرویی نصرآباد، آرش خوشخو، سیدعبدالجواد موسوی و...
کمان	۷۵	۸۳	۸ سال	روان / صمیمی	علاقه‌مندان به انقلاب / عامهٔ مردم	مرزبانی از ادبیات کوروش پارسا نژاد، احد گودرزبانی، علیرضا کمری، مجید قیصری و...	مرتضی سرهنگی، هدایت‌الله بهبودی، کوروش پارسا نژاد، احد گودرزبانی، علیرضا کمری، مجید قیصری و...
لوح	۸۱	۸۴	۳ سال	صریح / صمیمی	عامهٔ مردم	-	رضا امیرخانی، محسن مومنی شریف، محمدرضا بایرامی، علیرضا قزوه، محمدحسین جعفریان، محمدرضا سرشار، محمدرضا ترکی و...
سوره	۸۲	۸۵	۳ سال	صریح / تیز	جبههٔ فرهنگی انقلاب	نقد فرهنگی جمهوری اسلامی از منظر انقلاب اسلامی	وحید جلیلی، محمدرضا اسدزاده، علی‌محمد مودب، محمدجواد میری، نادر طالب زاده، علیرضا کمری، امید مهدی‌نژاد و...

روایت، نور انداختن بر قسمتی از زمان است. افراد زیادی ممکن است به افغانستان سفر کنند و یادداشت‌هایی درباره اتفاقات جالب منتشر کنند؛ اما در این میان مثلاً سفرنامه امیرخانی (جانستان کابلستان)، به حقیقتِ روایت نزدیک شده است. او در پس تکثرات دنبال پاسخ‌دادن به یک سؤال است: انسان ایرانی با انسان افغانستانی چه تفاوتی دارد؟ و به زبان‌های مختلف پاسخ می‌دهد که این دو تفاوتی ندارند و دل و جانشان یکی است و تنها مرزهای روی نقشه بینشان فاصله انداخته است. در روایت، منظر راوی پررنگ است. راوی، چیزی را پررنگ می‌کند و چیزی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. روایت صرفاً ثبت جزئی اتفاقات نیست. روایت با پرسش آغاز می‌شود و راوی در ثبت جزئیات به دنبال پاسخ دادن به آن پرسش یا پرسش‌هاست.

در جامعه پرسش‌هایی وجود دارد که افراد جرأت طرح آن یا التفاتی به آن را ندارند. راوی، جرأت و آگاهی طرح پرسش را دارد. روایت طرح (افکندن یا پرتاب کردن) پرسش است. وقتی آل‌احمد در سال ۴۱ کتاب غرب‌زدگی را

می‌نویسد، احتمالاً افراد زیادی هم‌زمان با او این مسئله را حس می‌کنند؛ اما این جلال است که برای نخستین‌بار به‌نحو مفصل آن را روایت می‌کند. البته پیش از او فردید این مسئله را مطرح کرده بود و جلال ایده را از او گرفت. اما بیان فردید فلسفی و دیریاب بود و بیان جلال روایی بود و توانست در ذهن طیف وسیعی از اهالی فرهنگ و اندیشه، مسئله را جابیندازد و تا همین امروز طنین آن به گوش می‌رسد. یکی از مهم‌ترین کارهای کمان، طرح پرسش بود. هدایت‌الله بهبودی در سرمقالهٔ شمارهٔ ۹۹ می‌نویسد: «درست یا غلط همهٔ آرزوها و خواهش‌های جنگ‌کرده‌ها در جبهه نقش گرفته بود. هم آرزوهای شخصی - همچون تعالی روح، پالوده شدن از شرور و بالأخره دست‌یابی به شهادت - و هم آرزوهای ملی -مانند ادامهٔ جنگ تا رفع فتنه از جهان، رسیدن به زیارتگاه‌های امامان شیعه در بین‌النهرین، آزادکردن اسرا از بازداشت‌گاه‌های عراق، تسویه‌حساب نهایی با اسرائیل بعد از رسیدن به مرزهای این کشور تحت اشغال-، اما پذیرش قطعنامه رشتۀ این آرزوها را برید و به‌ناگاه جامعهٔ رزمندگان را در تعلیقی ناآشنا فرو برد». کمان مسائل آشنا را طرح می‌کرد و بعد با زبان روایت به آن‌ها پاسخ می‌داد. طرح مسئله نو بود و پاسخ به آن هم نو بود. بسیجیان و پیروان امام بعد از پذیرش قطعنامه با این سؤال مواجه بودند که تکلیف پیمان‌هایی که بستیم چه می‌شود؟ مگر قرار نبود تا رفع فتنه بجنگیم؟ اگر قرار بر صلح بود، پس چرا زودتر از سال ۶۸ صلح نکردیم؟ اما به دلایل مختلف، از جمله حُجب و شرم، این سؤالات را مطرح نمی‌کردند؛ یا اگر مطرح می‌کردند، جوابی دریافت نمی‌کردند. کمان این سؤالات را طرح می‌کرد و به آن‌ها با زبانی تازه پاسخ می‌داد.

روایت، گشودن منظرِ تازه است. تا پیش از سورهٔ جلیلی چندان نمی‌توان سراغ کسی را گرفت که از منظر انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی را نقد کند.

سوره با گفتمان انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی را نقد می‌کرد. زمانی که جلیلی کار خود را در سوره آغاز

می‌کرد ۳۵ سال از انقلاب گذشته بود؛ اما همچنان انقلاب در رسیدن به دو هدف اصلی عدالت و معنویت نقص داشت. سوره به عدالت و معنویت می‌پرداخت و دشمنانِ آن را در دستگاه حاکمیت نقد می‌کرد.

روایت کشف زبان تازه و روزآمد است. راوی کسی است که خمودگی فضا را می‌شکند و ما را با یک زبان تازه روبرو می‌کند. فضای فرهنگی حوالی سال ۷۶ فروبسته بود. میرفتاح دربارهٔ آن روزها می‌گوید که در پیداکردن سوژهٔ فرهنگی به مشکل برمی‌خوردند. به‌واسطهٔ انتخابات دوم خرداد، نسیم تازه‌ای در عرصهٔ فرهنگ وزیدن گرفت؛ البته این بهار فرهنگی دیری نپایید و در حوالی سال هشتاد به خزان رسید. در این فضا، مجلهٔ مهر به‌واسطهٔ سردبیرش به یک زبان نو رسید. عده‌ای از اهالی سوره آوینی که در آنجا بحث‌های نظری و فلسفی می‌کردند، اکنون به زبان طنز برای مخاطب عمومی یادداشت و شعر و نقد منتشر می‌کردند. ظاهر آن طنز و هجو بود؛ اما باطن آن حرف‌های جدی‌تری می‌زد.

تحریریهٔ فعلی سوره، امروز بیش از همه از سورهٔ جلیلی میراث می‌برد و روایت را کم‌وبیش به همان معنا دنبال می‌کند؛ البته سوره سیدان از جهت پرداخت ویژه به هنر و بیان مسائل نظری از سورهٔ آوینی هم ارث برده است؛ اما مسئله این است که کدام رسانه‌ها امروز جای کمان و لوح و مهر و سوره آوینی را پر می‌کنند؟ کدام مجله است که مانند کمان، میدان‌دار یک حوزهٔ ادبی هنری باشد و از آن مرزبانی کند یا احیاناً مرزگشایی کند؟ یا کدام سایت، مجله یا صفحهٔ اینترنتی است که مانند لوح، محفلی باشد برای چهره‌های هنر انقلاب و خرده‌روایت‌های آن‌ها را منتقل کند؟ یا چه مجله یا رسانه‌ای جای مهر را پر می‌کند تا با مخاطب عام به زبان طنز سخن بگوید و محملی باشد برای معرفی آثار هنری فرهنگی؟ یا چه نشریه‌ای جای سوره آوینی را پر می‌کند تا با رویکردی نظری و فلسفی به آثار هنر انقلاب بپردازد و پرسش‌های بنیادین مطرح کند؟ امروزه در فضای فرهنگ انقلاب، روایت را تنگ تعریف می‌کنند. در حافظهٔ حوزه هنری، روایت بسیار عام‌تر فهمیده شده است و در این زمینه تجارب درخشانی وجود دارد؛ تجاربی که جای خالی آن‌ها امروز حس می‌شود. ■



گفت‌وگو

قلم‌وقلمه‌ها

دکتر سجاد صفارهندي از تاريخ ژورناليسم هنر انقلاب مي‌گويد

بازديد / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۳۴

«ژورناليسم هنر انقلاب از کجا شروع شد، بهر چه آمد و مقصدش کجاست؟» براي پاسخ به اين سؤال و رسم يك پيوستار تاريخي از تلاش‌هاي فعالان فرهنگ و هنر انقلاب اسلامي در حوزه ژورناليسم، به سراغ دکتر سجاد صفارهندي رفته‌ايم. رئيس پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامي، در اين سال‌ها تمرکز ويژه‌اي بر تاريخ فرهنگي ايران معاصر داشته است؛ بررسي تاريخچه ژورناليسم فرهنگ و هنر نيز، بخشي از پروژه فکري اوست.

• ما در اين شماره سراغ موضوع ژورناليسم هنر انقلاب رفته‌ايم. در يك سري از مطالب هم نگاه ويژه‌اي به مجله سوره داشتيم؛ ولي مي‌خواستيم يك مقدار عام‌تر و گسترده‌تر در مورد تجارب ديگري که در فضاي روزنامه‌نگاري هنر انقلاب بوده است، از انقلاب تا الان، بشنويم. اينکه چه تجاربي بوده و چه درخشش‌هايي داشته است.

اگر بخواهيم بدون مقدمه و طول و تفصيل برويم سر اصل موضوع، ژورناليسم هنر به يك معنا امتداد و ادامه پروسه بهره‌مندی از اثر هنري است. مخاطب وقتي با اثر هنري مواجه شده است، مواجهه خوشايند و ناخوشايندي داشته است، برايش ابهامات و معماهايي به وجود مي‌آيد که ژورناليسم به آن‌ها پاسخ مي‌دهد. يا راجع به فضايي از کارها، فعاليت‌ها، افراد، مکتب‌ها و گرايش‌ها که فرد نسبت به آن‌ها تصور و درکي دارد، به مخاطب اطلاعات، تحليل، تبیین، مقايسه و امثال اين‌ها را ارائه مي‌دهد؛ به اين ترتيب فرايند بهره‌مندی از اثر هنري را به يك معنا تکميل مي‌کند.

سوره تبدیل
می شود به یک تجربه
الهام بخش و اثربخش
که به اعتقاد من
می شود رد آن را گرفت
و از دل آن چندین
نسل و چندین دوره
ژورنالیسم هنری
انقلاب را شناسایی
کرد.

بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۳۶

ژورنالیسم هنر را یک حلقه در چرخه تولید و توزیع و مصرف هنر می بینم و می فهمم که دارد به یک نیاز پاسخ می دهد. دیده اید که آدم ها وقتی از تماشای فیلمی از سینما بیرون می آیند، نیازمند این هستند که راجع به آن حرف بزنند؛ هم چنان که این درباره آثار ادبی هم هست، درباره رمان و شعر هم هست، درباره آثار تجسمی هم به نحو خاص خودش؛ ممکن است دایره مخاطبان این ها با هم تفاوت داشته باشد. در هر صورت، کارکرد ژورنالیسم هنر تکمیل کار هنرمند یا امتدادبخشی به کار هنرمند و فضای هنر است. ما در جریان انقلاب پیشینه ای از ژورنالیسم هنری داریم که شاید از همان دهه ۶۰ شروع می شود؛ مثلاً ما باید صفحه های ادب و هنر بعضی از روزنامه های آن دوره را به عنوان مبدأ در نظر بگیریم که البته افراد سرشناس و قdblندی در آن حضور داشتند؛ مثلاً سرویس ادب و هنر روزنامه جمهوری اسلامی. در آن افرادی مثل آقایان سیدمهدی شجاعی، میرشکاک، احمد عزیزی، در مقطعی جناب استاد سرهنگی و آقای بهبودی حضور داشتند. یا در روزنامه کیهان همین فضا بوده است؛ در مقطعی جناب میرشکاک بوده اند و دیگرانی که الآن حضور ذهن ندارم. کیهان هم به هر حال جریان مهمی بوده است. در همان دهه ۶۰، ما یک تجربه دیگر هم داریم که البته شاید کمی فاصله و تفاوت هایی داشته باشد با آن چیزی که به آن ژورنالیسم یا روزنامه نگاری می گوییم. آن هم جنگ های سوره بوده است؛ در همان نیمه اول دهه ۶۰. جنگ های سوره چیزی بین کتاب و نشریه بوده است؛ یعنی منتخبی از داستان و مقاله و شعر که مبتنی بر آثار ارسالی هم بوده است. خصوصاً که جنگ های سوره یک زیرگروه خاص هم داشته است: جنگ بچه های مسجد، که کارکردش یک جور کار تربیت و پرورش نویسنده هم بوده است. خواننده ها آثار خود را ارسال می کردند و توسط چهره های مهمی که دست اندرکار بودند، مثل خود مرحوم امین پور و آقای ساعد باقری و آقای ابراهیم حسن بیگی و سایر کسانی که اداره جنگ را به عهده داشتند، نقد و بررسی می شده و مواردی را که کیفیت کافی داشته است، منتشر می کردند. مخاطبان جدی ای هم داشته و کار پرمخاطبی بوده است.

۱ • یعنی این جنگ سوره پیش از انتشار مجله سوره است؟

بله. فکر می کنم در سال های ۶۱، ۶۲ یا ۶۳ است.

۱ • ذیل حوزه هنری بوده است؟

بله. برند «سوره» از اول مال حوزه هنری بوده است. جنس دیگری از ژورنالیسم هنری هم در جریان روشنفکری عرفی ما وجود داشته است که ما این را تا مدت های مدیدی در جریان هنر انقلاب نداشتیم؛ یعنی مثلاً آن چیزی که در قالب مجله فیلم از همان دهه شصت راه می افتد، که مجله تخصصی نقد فیلم است، یا مجله آدینه که چندسال بعد شروع به کار می کند. تمرکز و توجه آدینه بیشتر روی ادبیات و درواقع بحث های حوزه ادبی است؛ البته چنین نشریاتی قبل از انقلاب هم چاپ می شده است؛ یعنی یک پیشینه قدرت مند دارد؛ به خصوص روزنامه نگاری ادبیات. شاید خیلی نشریات هنری خوب، از آن سنخ که در ادبیات هست، نداشتیم.

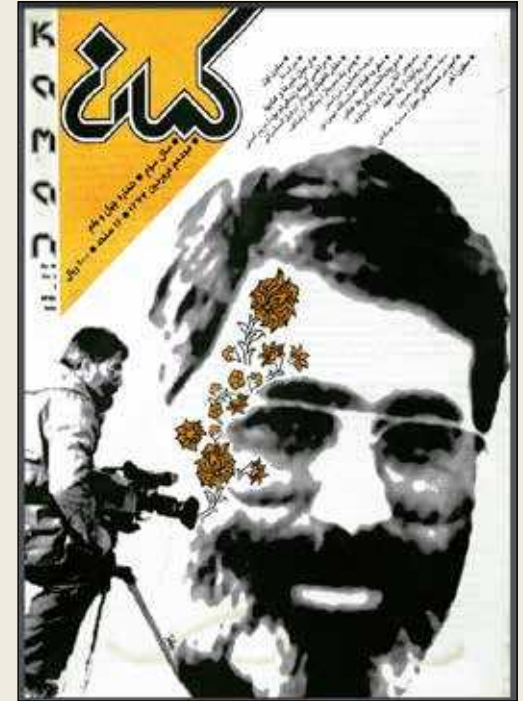
• در فضای روشنفکری، نشریات و روزنامه نگاری ادبی سابقه بیشتری نسبت به سایر حوزه ها دارد؟

بله. مثلاً مجله سخن که سابقه خیلی زیادی دارد و از دهه بیست منتشر می شده است تا همان دهه پنجاه، یا مجله فردوسی؛ مجلات مهم روشنفکری که شاید نشود خیلی هم آن ها را صرفاً به ادبیات و هنر منحصر کرد؛ درواقع مجلات فرهنگی بوده اند. همان طور که نشریاتی هم که ما می خواهیم از آن ها صحبت کنیم، چنین کارکردی دارند؛ ولی توجه و التفات خاصی به هنر و ادبیات در آن ها هست.

این را عرض می کردم که در جریان انقلابی، این طیف کم رنگ تر است، تا اواخر دهه شصت که در دل حوزه، مجله سوره شکل می گیرد؛ با محوریت برادران آوینی: شهید سیدمرتضی آوینی و آقای سیدمحمد آوینی. سوره تبدیل می شود به یک تجربه الهام بخش و اثربخش که به اعتقاد من می شود رد آن را گرفت و از دل آن چندین نسل و چندین دوره ژورنالیسم هنری انقلاب را شناسایی کرد که به نحوی از آن کار و از آن مدل متأثر هستند. در سوره جوانه ها و رویش هایی وجود دارد که بعضی از آن ها بعداً جداگانه مسیر خودش را طی می کند و پیش می رود. مشخصاً فکر می کنم که مجله نیستان، که در نیمه دهه هفتاد از مهم ترین نشریات و مجلات کشور و جریان فرهنگی انقلاب بود، به نوعی یکی از این بسط و توسعه های سوره بود. یا به یک معنا مجله کمان، مجله نقد سینما، مجله ادبیات داستانی که با نظر خود شهید آوینی تأسیس می شود و حتی خودش سردبیر یک شماره از آن هم هست؛ بعد شهادت ایشان هم ادامه پیدا می کند. تا مجله مهر که نیمه دوم دهه هفتاد منتشر می شود و سردبیری آن با سیدعلی میرفتاح است و یک بخش از همان تحریریه سوره، از آدم های سوره، با یک ترتیبات و شاید با التفات بیشتری به آن مقوله ای که می شود اسمش را ژورنالیسم حرفه ای گذاشت، در مجله مهر قلم می زنند.

خود سوره هم ادوار مختلف و گوناگونی دارد. در





دهه هشتاد در یک مقطع آقای جلیلی مجله سوره را احیا می‌کند. در آن دوره هم حوزه هنر و ادبیات (حالا شاید ادبیات کمتر و هنر به مفهوم سینما و رسانه بیشتر)، جزو موضوعات التفات مجله هست؛ هرچند که مجله در دوره آقای جلیلی قدری حال و هوای اجتماعی و سیاسی بیشتری به خودش می‌گیرد. تقریباً در همان دوره، به موازات و همزمان با هم، ما یک تجربه ژورنالیسم هنری دیگر هم از دل حوزه داریم که تجربه مهم و کم‌تر پرداخته شده‌ای است. درواقع خودش هم یک جریان پیشتاز و پیشرو است: سایت لوح؛ سایت لوح آقای رضا امیرخانی که در آن مقطع مخاطبانی را جذب خود می‌کند؛ به‌خصوص با توجه به کاراکتر فعال امیرخانی در آن مقطع و اینکه خیلی گل کرده بود؛ بعد از شهرتی که از من او و داستان سیستان به دست آورده بود. لوح در مقیاس‌های این نوع از ژورنالیسم، کار پرمخاطب و مؤثری بود. در همین دهه هشتاد، شاید با یک فاصله‌ای از مجموعه حوزه، در بنیاد روایت فتح و مؤسسه شهید آوینی ما مجله سینمارسانه را داریم که همین تیمی که بعدها خیلی از آن‌ها به حوزه آمدند، یعنی تیم شاگردهای آقای دکتر شاه‌حسینی، آن را اداره می‌کردند.

۱ • یعنی بعداً آمدند در فضای مجله نقد سینما؟
بله. آقای رضاپور و آقای دریالعل. مجله آن‌ها، مجله خاصی بود؛ از این جهت که نوعاً توجه و التفات نشریات فرهنگی و هنری انقلابی، منحصراً یا عمدتاً روی آثار داخلی بود. ویژگی آن نشریه این بود که درکنار توجه به سینمای ایران، راجع به سینما و محصولات رسانه‌ای روز جهان بحث می‌کرد.

ما بعدها در دهه نود هم تجاربی داریم. مواردی داریم که احصا کردن آن نیاز به بررسی و دسته‌بندی منظم دارد؛ ولی به عنوان یک نمونه نسبتاً دیده شده و مورد توجه، مجله اینترنتی الف یاء شکل گرفت که مرحوم آقای دیانی سردبیری آن را به عهده داشت.

خلاصه یک پیشینه و سنت برجسته و جدی وجود دارد. شاید می‌توانیم آخرین حلقه این زنجیره را دوره

جدید و فعلی مجله سوره بدانیم که فکر می‌کنم دو سالی از انتشارش می‌گذرد و به نوعی امتداد آن تجارب در آن هست؛ از بعضی جهات به برخی از آن تجربه‌ها گرایش و التفات بیشتری دارد و به بعضی از آن‌ها کمتر؛ یعنی ما در سوره دوره اخیر، یک صبغه خیلی جدی از سوره آقای جلیلی را می‌بینیم؛ ولی مثلاً کمتر حال و هوایی شبیه به حال و هوای مجله نیستان در سوره وجود دارد. در ادوار گذشته سوره، حوزه ادبیات خیلی جدی‌تر بود؛ مثلاً مجله صفحه شعر داشت که الان عملاً صفحه شعر نداریم. گاهی مطالبی با عنوان نقد شعر داریم. یا مثلاً سوره شهید آوینی بخش داستان داشت. هم سوره و هم نیستان آقای شجاعی، یکی از مهم‌ترین مطالب آن‌ها داستان‌هایی بودند که هر شماره چاپ می‌کردند؛ داستان‌های کوتاه. برای خود من، آقای رضا امیرخانی قبل از من او با داستان‌کوتاه‌های مجله نیستان شناخته شده بود. داستان‌های جالب و عجیبی هم می‌نوشت؛ از جمله یکی از آن‌ها که خیلی در ذهن من مانده است، در آخرین شماره نیستان در زمستان سال ۱۳۷۶ هم چاپ شد، داستان بود با عنوان سال نو. آنجا هم ایشان داستان کوتاه می‌نوشت، هم خود آقای شجاعی و هم دیگران. در سوره شهید آوینی هم صفحه داستان وجود داشت؛ ولی ما این‌ها را در تجربه فعلی نداریم. در مقابل، در سوره فعلی گونه‌ها و ژانرهای ادبی جدیدی داریم که شاید آن زمان در سوره خیلی شناخته شده نبوده است؛ مثل گزارش تحقیقی. گزارش‌هایی که به نظر من از دل ژورنالیسم یکی دو دهه اخیر متولد شده است؛ در فضایی که دیگر خیلی ژورنالیسم نمی‌تواند به خبر التفات کند؛ چون خبر این‌قدر فراگیر است و خبر و خبررسانی این‌قدر به سرعت اتفاق می‌افتد که کار روزنامه، چه برسد به مجله، نمی‌تواند این باشد که بخواهد خبری به کسی بدهد؛ الا اینکه خبرنگار، نویسنده و گزارشگر به سراغ یک میدان مشخص، به سراغ یک تجربه خاص برود و یک روایت دست‌اول از یک صحنه با تفصیل و جزئیات، با نوعی از خلاقیت ادبی ارائه بدهد. این کاری است که در دوره جدید سوره هم خیلی مورد





توجه است و یک ایده هم پشت سرش هست؛ اینکه آن قلب تپنده و نیروی سازنده جریان انقلاب در شرایط فعلی را باید در همین خرده‌موقعیت‌ها و خرده‌فعالیت‌های مردمی، جست‌وجو و روایت و برجسته کرد.

۱ • شعار «ما را به میان ذره‌ها جوی»؟

بله؛ که این انصافاً از خلاقیت‌های این دوره است.

• شما الان مروری داشتید بر سیری که ژورنالیسم هنر در فضای انقلاب گذرانده است و تقریباً تصویری از ابتدای انقلاب تا دههٔ نود و همین دورهٔ اخیر سوره به ما ارائه دادید. حال می‌خواهیم روی تجربیات شاخص‌تر صحبت کنیم. در آغاز، همان‌طور که شما گفتید سورهٔ آوینی شاید اولین تجربه‌ای بوده است که از بخش و صفحه و... خارج شده و یک نشریهٔ کامل به این هدف اختصاص داده شده است. شاید درموردش زیاد گفت‌وگو شده باشد، ولی باز خالی از لطف نیست که ببینیم اصلاً در آن دوره چه می‌شود که چنین مجله‌ای شکل می‌گیرد و اینکه مثلاً سورهٔ آوینی در آن زمان چقدر خوانده می‌شده است؟ آیا روی فضای هنر مؤثر بوده یا اینکه خیر، بعدها بیشتر به آن رجوع شده است؟

یکی از ویژگی‌های مهم سوره، که شاید در کارهای دیگر ما خیلی پررنگ نیست، این است که در عین تعهد انقلابی و حتی می‌شود بگوییم یک جور غیرت‌ورزی عقیدتی و دینی، موضوع خودش را خیلی جدی می‌گیرد؛ یعنی موضوع خودش را که حالا هنر است، ادبیات است، گونه‌های

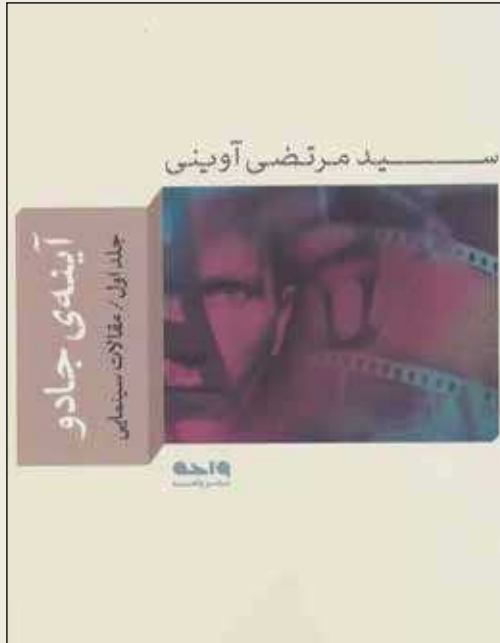
مختلف هنری است، بسیار جدی گرفته است. حقیقتاً آدم وقتی مراجعه می‌کند، کیفیت آدم‌ها و کیفیت مطالب خیره‌کننده است. نشان‌به‌آن‌نشان که از تجمیع کارهایی که آن دوره به‌عنوان کارهای روزنامه‌نگارانه در مجلهٔ سوره چاپ می‌شده. هم نوشته‌های خود شهید آوینی، هم برخی نوشته‌های دیگران. تابه‌حال چندین کتاب درآمده است. آن کتاب‌ها هنوز هم که هنوز است با گذشت این‌همه سال، خوانده می‌شود. چه از تجمیع کارهای خود شهید آوینی، چه برخی از نوشته‌های آقای میرشکاک، برخی از نوشته‌های آقای افخمی و... کتابی ایجاد شده است که شما حس نمی‌کنید کتاب‌سازی است! واقعاً هنوز هم که هنوز است، ما کتاب‌نظری در حوزهٔ سینما، بهتر از آینهٔ جادو نداریم؛ حداقل در بین بچه‌های انقلابی و کسانی که درون جریان انقلاب هستند؛ به نظر من حتی در فضای فراتر از آن هم نداریم. اصلاً خیلی حوزهٔ شلوغی هم نیست؛ بحث‌های فلسفهٔ سینما.

مجله، مجلهٔ خیلی قدرتمندی است. نمی‌گویم مطلب پرت و ضعیف ندارد، بلکه کمتر به آن‌ها برمی‌خوریم. سورهٔ شهید آوینی کارکرد خودش را حفظ مرزهای عقیدتی انقلاب در حوزه فرهنگ و هنر تعریف کرده است؛ به‌خصوص در تقابل و تمایز با جریان قدرتمند هنری‌ادبی روشنفکری که جریان غالب هستند؛ چه از حیث تولیدات سینمایی و تصویری و ادبی، چه از حیث فضای عمومی گالری‌ها و دانشکده‌ها؛ یعنی همهٔ آن چیزی که حیطهٔ فرهنگ و هنر را می‌سازد. مسئلهٔ سوره آن فضا و آن جریان است و شکل دادن به یک خط متمایز و درواقع متقابلی که به انقلاب اسلامی وفادار است. خطی که می‌خواهد هنر انقلاب اسلامی را ترویج و پررنگ کند، باغبانی کند، نقادی کند و در برابر دیدگاه غالب هم بایستد. برای همین هم خیلی وقت‌ها وقتی شما سوره را ورق می‌زنید، می‌بینید که خیلی از مطالب ناظر به نقد و گفت‌وگوی انتقادی با مجلات دیگر، مثلاً آدینه، دنیای سخن، گردون، که در آن مقطع چند سالی منتشر

می‌شود و نشریه بسیار مهمی است؛ نشریهٔ عباس معروفی، و البته با مجلهٔ فیلم.

از آنجایی که، خصوصاً تا سال‌های حدود ۷۰ و ۷۱، مدیریت فرهنگی کشور هم از نظر تیم سوره مایل به جریان مقابل است، یعنی دوره‌ای که آقای خاتمی وزارت ارشاد را به عهده دارد، مجله حالتی انتقادی نسبت به مدیریت فرهنگی هم دارد؛ یعنی سعی می‌کند جریان حاکم بر مدیریت فرهنگی کشور را. البته با لحن خیلی محترمانه و مؤدبانه و برادرانه. مورد انتقاد قرار دهد.

اینکه مجله چقدر پرنفوذ و پرتأثیر بوده است، از شواهد و قرائن و واکنش‌ها و بازتاب‌ها، این‌طور برمی‌آید که این ویژگی را داشته است. بخش عمدهٔ آن هم به ویژگی‌های شخصیتی خود شهید آوینی برمی‌گردد؛ یعنی اینکه مجلهٔ سوره کسی را می‌زده و کسی را ترویج می‌کرده است، این مهم و تعیین‌کننده بوده است. فرض کنید وقتی شهید آوینی آن نقد خیلی مثبت را برای فیلم قصه‌های مجید می‌نویسد، از روایتی که کیومرث پوراحمد گفته است، می‌فهمیم که او خیلی ذوق‌زده شده از اینکه مجلهٔ سوره از اثرش تعریف کرده است. متنی که خود شهید آوینی آن را می‌نویسد؛ خیلی هم متن پراحساسی است. به نظر می‌آید که شهید همین‌طور داشته گریه می‌کرده و می‌نوشته است. آقای پوراحمد در نقل خاطره‌اش می‌گوید: «ذوق‌زده شدم!» می‌رود یک دسته‌گل می‌خرد و به دفتر مجله می‌آید و تشکر می‌کند. یا به‌هرحال آن موضع انتقادی تیم مجله نسبت به سینمای مد روز آن موقع پررنگ بوده است که یک نوع سینمای به‌اصطلاح تفکرگرا و روشنفکری بوده که حتی مایه‌های عرفانی هم در آن وجود داشته است. نمونهٔ شاخص و بارز آن، هامون آقای مهرجویی است. آن حمله که تیم مجله، مشخصاً خود شهید و البته آقای فراستی به این سینما کردند، تبدیل می‌شود به یکی از مهم‌ترین صداهاى آن روزِ عرصهٔ فرهنگ و هنر کشور. این را ما از اینجا می‌فهمیم که بعدتر در سمیناری در اسفند ۱۳۷۰، با عنوان «بررسی سینمای پس از انقلاب»، می‌بینیم که



به همهٔ نظرات، ازجمله خود شهید، فراستی و افخمی تریبون دادند و معلوم بود این صدا به یک صدای مهم در صحنه و میدان تبدیل شده بود.

در مباحثات و مشاجرات روشنفکری هم که جایگاه و اهمیتش خیلی روشن است؛ به‌خصوص در آن بحث نقد مدیریت فرهنگی هم باز یک قرینه که نشان می‌دهد مجله، مجلهٔ مؤثر و تأثیرگذاری بوده است، این است که وقتی وزیر ارشاد تغییر می‌کند و آقای لاریجانی جایگزین آقای خاتمی می‌شود و دست‌فرمان می‌خواهد تغییر کند، یکی از مهم‌ترین جریان‌ات و مهم‌ترین شبکه‌هایی که در این تغییر نقش‌آفرین است، همین شبکهٔ سوره است. عملاً جشنوارهٔ فیلم فجر سال بعد به شهید آوینی سپرده می‌شود. البته شاید این اغراق باشد ولی شهید آوینی می‌شود رئیس هیئت داوران. در ادامه وقتی آقای لاریجانی می‌خواهد یک مجلهٔ فکری فرهنگی به‌عنوان ارگان وزارت ارشاد، که همان نشریه نامهٔ فرهنگ است، تأسیس کند، باز سراغ شهید آوینی می‌رود. شهید آوینی می‌گوید ما کمک می‌کنیم؛ ولی آقای دکتر دآوری سردبیر مجله شود که وزانت خوبی به کار بدهد. همهٔ این‌ها نشان‌دهندهٔ این است که صدای مجله شنیده

می شده و تأثیر داشته و کار می کرده است. البته این به معنی نیست که بگوییم مجله خیلی پرتیراژ بوده است؛ یعنی گزارش ها و نقل های خوبی وجود دارد که فروش مجله، زیاد نبوده است. حتی تلاش هایی که می شود برای اینکه یک جنس مخاطب انقلابی و حزب اللهی به مجله جلب و جذب شود، خیلی موفق نبوده است. شهید آوینی هم این را جایی در یکی از یادداشت هایش نوشته است. می گوید ما چند هفته مجله را بردیم کنار نماز جمعه و سعی کردیم بفروشیم؛ هیچ توجهی به آن نشده است.

ا • جای بدی را انتخاب کرده است دیگر! نماز جمعه ای ها چرا باید بخوانند؟!

نکته اش این بوده است که می خواسته آن جنس مخاطب دارای علایق و تعهدات انقلابی را جلب و جذب کند. ما در دهه هفتاد، ژورنالیسم نماز جمعه ای خیلی موفق داریم. یادم است که می گفتند نشریه شلمچه، ده هزار نسخه در نماز جمعه می فروشد!

ا • بعدش عبرت های عاشورا بود دیگر...

عبرت ها که رایگان توزیع می شد؛ ولی من خاطرم هست. سال های سال جزو برنامه ثابت ما بود که وقتی از نماز برمی گشتیم، در خیابان قدس، اگر اشتباه نکنم پنجاه تومان می دادیم و یک هفته نامه شلمچه می خریدیم که ببینیم مثلاً پته چه کسی را روی آب ریخته است! بالاثارات هم همین طور بود به نظر من؛ ولی سوره با وجود تلاشی که کرد نتوانست این مخاطب را جذب کند. شاید قلیلی از مخاطب روشنفکری عرصه فرهنگ و هنر هم بودند که به این طرف التفات داشتند. بیشتر مخاطبان و علاقه مندان جدی هنر تابع جریان اصلی و مدها و گرایش های آن ها بودند و هستند که بیشتر نماینده آن مجلات دیگر می شدند؛ البته باز تیراژهای آن ها هم خیلی زیاد نیست. شهید آوینی هم فکر می کنم در آن متنی که به بهنود حمله کرده است، می گوید: «شما که مدعی ملی بودن و فراگیری هستید، از طرف مردم صحبت می کنید، مگر چند تا فروش می روید؟ اصلاً چه نسبتی با مردم کف جامعه دارید؟ اگر گل آقا این ادعا را بکنند، به او می آید که بگوید من مردم دارم؛ ولی شماها که مثل خود ما هستید!» درواقع حرفش این است، می گوید ما که فروش نمی رویم و مخاطب این بحث ها که عموم مردم نیستند و ...

خلاصه حکایت هایی هست از اینکه مجله خیلی پرفروش نبوده است. آن چیزی که قطعی و مسلم است، این است که اگر مجله، یک دهم پوسترهایی که یک سال یا دو سال بعدش از شهید آوینی فراگیر شد فروش می رفت، حال شهید آوینی قطعاً خیلی بهتر بود.

ا • بعد از سوره، گفتید که یک سری موالید داشت...

مثلاً یک دوره کوتاه مجله ای درمی آید با محوریت آقای زرشناس به نام مشرق. از گرایش های مختلفی که در سوره هست، در مشرق بیشتر به بحث های فلسفی توجه می شود؛ یعنی جنس بحث های مرحوم فردید و دکتر داورى و دکتر رجیب و ...، بحث های حوزه روشنفکری و غرب شناسی. بعد با یک فاصله ای ما مجله نیستان را داریم. اگر اشتباه نکنم از ۱۳۷۴. بخشی از نیستان همان نویسنده ها یا گرافیست و بدنه سوره است؛ یعنی از آقای علی وزیریان

گرافیست تا تیم نویسندگان و همراهان. خود آقای شجاعی هم جزو همراهان و نویسنده های سوره است.

ا • در این زمان ما دیگر سوره نداریم؟

خیر سوره دیگر منتشر نمی شده است و نیستان عملاً مجله فرهنگی ادبی جریان انقلاب در آن برهه و مقطع است؛ اواخر دوره انتشارش قدری هم به سمت مخاطب گسترده پیش می رود. نیستان دو تا شماره جنجالی درآورد؛ یعنی درگیر جنجال هایی شد که باعث شد سر زبان ها بیفتد و دیده شود و پرفروش شود. مثلاً آقای شجاعی یک داستان کوتاه نوشت که در آن پرش به پر دانشگاه آزاد می گرفت. روایت مواجهه راننده تاکسی با خانمی بود که مثلاً مبتلا به فحشا و ... است؛ ولی در حرف هایش درمی آید که دانشجوی دانشگاه آزاد و گرفتار شهریه آن است و دلیل روی آوردنش به فحشا همین است. آن داستان خیلی جنجالی شد. برخی گفتند که عفت عمومی را جریحه دار کردی و ...

. بعد آقای جاسبی رفت شکایت کرد و گفت شما با آبروی دانشگاه آزاد بازی کردی و یک داستان مفصل داشت. در آن مقطع خیلی هم به آقای شجاعی فشار آوردند. این یک مورد بود. یک شماره دیگرش هم فکر می کنم پاییز ۱۳۷۶ بود. من هم همین دوسه شماره آخر به خوانندگان این مجله اضافه شدم؛ یعنی فکر می کنم دوسه شماره خریدم و خواندم و بعد مجله بسته شد؛ نیمه دوم سال ۱۳۷۶. شماره ای درآورد با پرونده ای درباره دین گریزی که آن موقع رفته بود با این جوان های خیابان های بالا شهر و ... صحبت کرده و نظرشان را راجع به دین پرسیده بود. یک گزارش جنجالی بود از حال و هوای دینی آدم ها. اسم پرونده را هم گذاشته بود دین گریزی که آن موقع حرف تیز و جدیدی بود. آن شماره اش ظاهراً (آن قدری که یادم است) خیلی فروش رفت؛ روی جلدش هم طرح مخاطب پسندی کار کرده بودند.

نیستان هم مجله جریان سازی بود؛ از دل آن چهره های زیادی متولد شد. شاید آن موقع شناخته شده نبودند؛ ولی الان که به آرشیو مراجعه



می کنیم حضورشان را می بینیم؛ مثلاً صفحه ای داشت با عنوان «عدالت خانه» که متن بسیار قدرتمندی داشت: تک گویی کسی که مرتب دارد شکوه می کند، دردودل می کند و حرف می زند. یک مونولوگ بلند و غالباً با همین مضمون عدالت و عدالت خواهی و انتقاد از اشرافیت مسئولین و سرمایه داری و گرایش های سرمایه دارانه. آن موقع اسم نویسنده اش «الف. میثاق» بود. بعدها که جلوتر آمد، دیگر با اسم اصلی خودش نوشت که وحید جلیلی بود. یا علاوه بر سرمقاله که آقای شجاعی می نوشت، نیستان یک ته مقاله هم داشت. که آن ته مقاله معمولاً طنزی گزنده و جذاب داشت که آقای محمدرضا زائری نویسنده اش بود؛ معاون سردبیر مجله. یک صفحه دیگری داشت که الان عنوانش را یادم نیست؛ صفحه ای که معمولاً با یک جور شعر نوی پست مدرن انقلابی که خیلی عجیب و غریب بود، ترکیب فوق العاده ای می نوشت! البته ایشان هنوز هم خیلی مشهور نیست؛ جناب آقای محمدمهدی رسولی که واقعاً از چهره های ارزشمند جبهه فرهنگی انقلاب بوده و هست. الان هم البته در حاشیه

یک‌دهم پوسترهایی
که یک سال یادو
سال بعدش از شهید
آوینی فراگیر شد
فروش می‌رفت، حال
شهید آوینی قطعاً
خیلی بهتر بود.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۴۴

است. فکر می‌کنم ایشان بعدها برنامه‌سازی تلویزیونی کرد. خودش هم هنرمند تجسمی است. فکر می‌کنم متن «دیپلمات‌نامه» را هم اول‌بار آقای یوسف‌علی میرشکاک در نیستان نوشت. رضا امیرخانی را هم گفتم دیگر؛ البته مهم‌ترین متن‌های نیستان، نوشته‌های خود آقای شجاعی بود؛ هم سرمقاله‌ها و هم داستان‌های کوتاه. ایشان بعداً همه داستان‌های کوتاه را در کتاب سانتاماریا جمع کرد. از یک جایی به بعد هم گفت که خسته شده‌ام! فشارها زیاد است! دخل و خرج نمی‌خواند، مجله را هم تعطیل کرد؛ از آن انتشارات نیستان باقی ماند که الان هنوز هم هست و انتشارات فعالی هم هست. البته بعداً گرایش‌های خود آقای شجاعی تا حدی تغییر کرد. آن موقع مجله نیستان به یک معنا سخن‌گوی جریان انقلابی فرهنگ و هنر و ادبیات بود؛ ولی بعداً هرچه جلوتر آمد، ایشان قدری با چنین جایگاه و موقعیتی - هم شخص خودش و هم انتشارات - فاصله گرفت. بیشتر یک جور جریان مذهبی دارای فاصله با جریان انقلابی بود.

• با توصیفاتی که شما فرمودید، برداشت من این است که نیستان مجله‌ای عمومی با موضوعات عمومی بوده است؛ ولی رویکرد فرهنگی داشته است. همین‌طور است؟
خیر! بیشتر فرهنگی ادبی بود؛ یعنی مثلاً شعر در آن مهم بود. ادبیات داستانی در آن خیلی مهم بود؛ شاید به خاطر گرایش شخصی آقای شجاعی.

• یعنی در مورد داستان و... صحبت می‌شد؟
بله. نقد رمان و مجموعه داستان و... هم داشت. نقد فیلم را الان یادم نمی‌آید؛ ولی نقد تلویزیون و... در آن بود.

• آن موقع آقای لاریجانی به تلویزیون آمده بود؟
بله.

• رویکردی که به صداوسیما داشت، چطور بود؟ انتقادی بود؟
در مجموع انتقادی بود دیگر؛ انتقادی از موضع انقلابی.

• و می‌گویید این انرژی انقلابی هم از خود آقای شجاعی منبعث می‌شد؟
بله و کل گروهی که دوروبر ایشان بود هم با همین مدل انقلابی و البته منتقد بودند. همان چیزی که شما در آقای زائر می‌بینید. رکن دوم نیستان محمدرضا زائری بود. آن موقع از الان خیلی جوان‌تر بود و...

• حوصله‌اش بیشتر بود؟
شورش هم بیشتر بود. هنوز هم آدم پرشوری است. البته فکر می‌کنم اخیراً دیگر یک خرده از شور افتاده است. ولی تا همین چند سال پیش هم ایشان در صفحه اینستاگرامش خیلی پرشور ظاهر می‌شد.

• بعد از نیستان ما دیگر چه نشریه‌هایی داریم؟

بعد از نیستان، به یک معنا موازی نیستان، ما مجله مهر را داریم. ویژگی مهر این بود که مبتنی بر یک سری افراد بود که هریک صفحه‌ای داشت و مجله به صورت هفتگی و خیلی هم منظم درمی‌آمد. یک صفحه برای آقای میرشکاک بود، یک صفحه برای مرحوم زرویی بود، یک صفحه آقای حسین معززی‌نیا می‌نوشت، یک صفحه خود آقای میرفتاح می‌نوشت، یک صفحه آقای شهرام شکیبیا می‌نوشت؛ فکر می‌کنم شعر طنز می‌نوشت. آقای بهروز افخمی هم یک صفحه ثابت داشت. شاید جالب باشد که آن موقع حس من به عنوان یک خواننده این بود که نشریه در کل یک نشریه اصلاح‌طلب‌طور بود؛ یعنی یک نشریه فرهنگی هنری در سال‌های اول دولت آقای خاتمی که گرایش شبیه به همان گرایش دولت جدید بود و بیشتر نقد جریان مقابل اصلاح‌طلبان را می‌کرد.

• جریان مقابل را چطور صورت‌بندی می‌کرد؟ مثلاً می‌گفت...

تحجر.

• خشکه مقدس؟!

بله. یادم هست اشعار آقای شکیبیا خیلی تند هم بود؛ یعنی صفحه ایشان صفحه تند و تیزی بود. خود آقای زم هم سرمقاله می‌نوشت. بعضی از آن‌ها هم سرمقاله‌های عجیب و غریبی بود. یکی از آن‌ها که خیلی جنجال به پا کرد، فکر می‌کنم بعد همان بازی ایران و آمریکا در جام جهانی بود که فضای جامعه خیلی فوتبالی شده بود. سرمقاله‌ای نوشت با عنوانی شبیه به این: «در ساحت معنوی فوتبال» که می‌گفت فوتبال چیزی مثل جامعه است، همین‌طور که ما ولی فقیه داریم، فوتبال هم مربی دارد؛ مثلاً ساختار ولایی را با ساختار رابطه مربی و بازیکن و کاپیتان و... مقایسه کرده بود. آن مطلب خیلی معروف شد و البته بیشتر مسخره شد!



مهر هم تجربه مهمی بود؛ به‌خصوص از جهت هفتگی بودن، اینکه این مجله هر هفته منتشر می‌شد، دقیق نمی‌دانم برای چه مدت، ولی به عنوان یک خواننده یادم است که قیمت خیلی خوبی هم داشت. فکر می‌کنم ۲۵ تومان بود. همان موقع هم به نظر من می‌آمد که این مجله زیادی ارزان است!

• مجله از چه جهت مهم بود؟
از جهت تیم نویسندگان مهم بود. فکر می‌کنم فروش مجله هم بد نبود.

• مهر اینجا مجله‌ای عمومی است یا تخصصی؟
عمومی بود، منتها با هنر ارتباط داشت؛ یعنی خیلی از آن‌ها هنری می‌نوشتند. افخمی راجع به سینما می‌نوشت. معززی‌نیا را الان شک دارم، بعضی وقت‌ها سیاسی می‌نوشت، بعضی وقت‌ها هنری و سینمایی می‌نوشت. آقای میرشکاک هم الان یادم نیست عنوان مطلبش چه بود؛ ولی متنی می‌نوشت که آقای میرفتاح که من اخیراً با ایشان صحبت می‌کردم، می‌گفت این مطلب را غیر از خود آقای میرشکاک کسی نمی‌فهمد! از این مطالب ادیبانه می‌نوشت که ارتباط برقرار کردن با آن سخت است.



۱. آقای میرشاک آتجا با چه فضایی می نوشت؟ حول چه بود؟ چه نسبتی داشت؟ فکر می کنم راجع به تفکر و عرفان و... بود. الان دقیق یادم نیست؛ ولی همین را یادم است که مطلب، مطلب، مطلب، مطلب و غیرقابل فهمی بود.

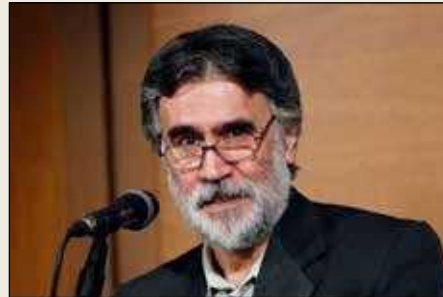
۲. مهر از جهت نسبت با زمانه خودش هم رویکردی نسبتاً هم گرا با دولت داشت؟ فضایش با آن تصویری که ممکن است الان داشته باشیم که حوزه هنری یک نهاد زیرمجموعه رهبری و ذیل سازمان تبلیغات است، خیلی منطبق نبود. حال و هوای حوزه هنری، حال و هوای هم گرا و همراه با دولت اصلاحات بود؛ لاقلاً در آن خروجی مجله مهر.

۳. اتفاقاتی از آن جنس که آوینی در سوره می کرد و سروصدا می کرد، یا جنجال هایی که نیستان آفرید، در مهر هم شاهد بودیم؟ من جنجالی به آن شکل را به یاد نمی آورم.

۴. یا اینکه موضعش در نسبت با آثار و... مهم و محل التفات باشد؟ یعنی همان رسالت اولیه که فرمودید، بهبود بهره مندی از اثر هنری را داشت؟ بیشتر همان خود ژورنالیسم بود برای خواننده متفنن؛ کسی که به عنوان سرگرمی می خواند؛ ولی طبیعتاً در متن و در دل این، یک جور فهم و معلومات و تحلیلی می داد؛ اما نقشی که سوره داشت را مهر دیگر نداشت. اگر هم داشت در دعوای دیگری داشت شمشیر می زد، جدا از آن دعوایی که سوره در آن دخیل بود.

۵. همین نوع مواجهه های هنری برای ما مهم است. درباره منش سوره کمی صحبت شد و برای ما مشخص است. مهر و نیستان که در مورد آن ها اطلاعات کمتری هست، چطور مواجه می شدند؟

نیستان بیشتر طرف دعوای خودش را در ناکارآمدی های الگوهای انتقال فرهنگ جمهوری اسلامی می دید و تعریف می کرد؛ مثلاً همین جنس دغدغه که همین الان هم در آقای زائری پررنگ است که مردم را باید به چه دعوت کنیم تا همراه شوند؟ دوره ای هم هست که گفتار مسلط جریان انقلاب در عرصه فرهنگ، گفتار تهاجم فرهنگی است و نیستان دارد می گوید که راه مبارزه با تهاجم فرهنگی این است که خود ما زیبایی های اسلام و زیبایی های انقلاب



و آن وجه عدالت خواهی و مطالبه گری انقلاب را پررنگ کنیم. در مهر اما نمی شود گفت مسئله محوری مجله چیست؛ چون واقعاً حالت کشکول ماندنی داشت. یادم است که هر صفحه برای خودش یک چیز بود. فکر می کنم بیشتر محفلی بود برای اینکه این چهره های خوبی که آن موقع در حوزه هنری بودند جمع شوند و هر کدام بهره خودشان را به مخاطب برسانند.

۶. راجع به کمان چطور؟ چون حداقل ظاهر و فرم کمان تاحدی شبیه به همان فرم سوره بود؛ یعنی احساس کردم بین نیستان و مهر و... که صحبت شد، انگار کمان بیشتر از بقیه صبغه سوره را داشت.

البته کمان یک قلمروی موضوعی برای خودش تعریف کرده بود که قدری دستش را می بست که آزادانه وارد بحث روز شود. باین وجود تا حدی به مسائل روز هم می پرداخت؛ یعنی خاطرم هست که خود آقای بهبودی بعضاً چیزهایی که می نوشتند که ناظر به مسائل روز بود. پس زمینه کل کار کمان هم باز همین گفتار انتقال ارزش های انقلاب به نسل جدید و مقابله با تهاجم فرهنگی و... بود؛ منتها راهش را این می دانستند که ما باید آن فرهنگ ایثارگری و جهاد و شهادت و چیزی را منتقل کنیم که در جبهه ها وجود داشت. دیگر خیلی ناظر به این فضاها نبود که فلان کتاب منتشر شده یا فلان فیلم اکران شده است. بیشتر امکانی بود برای اینکه تولیدات دفتر ادبیات پایداری از نسخ همین



خاطرات و روایت ها و داستان های کوتاه و... محلی برای عرضه و انتشار پیدا کند.

۷. صرفاً عرضه و انتشار همان ها بود یا یک مقدار گفت و گوی انتقادی و نظر در مورد اینکه این ها چطور باید باشند؟

بله. این را هم داشت. بحث و گفت و گو و...؛ مثلاً بحث های استاد کمری که داشت سعی می کرد برای کاری که دفتر انجام می دهد یک مبنای تئوریک ایجاد کند. آن جنس بحث ها و آن جنس حرف ها راجع به تاریخ، نسبت تاریخ با خاطره، با روایت، با یاد؛ یادم هست که این بحث ها هم در کمان حضور داشت.

۸. در رابطه با صبغه های مختلف مجلات، به نظر شما چرا هرچه جلوتر رفت، بیشتر به ادبیات میل پیدا کردند؟ مثلاً راجع به نقد سینما کمتر صحبت کردند؛ یعنی گویا آن جریان اصلی ژورنالیسم انقلاب، بیشتر مایل است به سمت ادبیات برود. انگار گفتار آوینی که بیشتر راجع به سینما حرف داشت، دیگر نیست و ادبیات است که پررنگ می شود؟

شاید یک قدری به این مربوط به این است که جنس و ویژگی های آدمی که در رأس کار قرار دارد، در کار جلوه بیشتری پیدا می کند؛ یعنی وقتی محور کسی مثل آقای شجاعی است، یا آقای بهبودی و آقای سرهنگی هستند، براساس حوزه تمرکز خودشان خواه ناخواه. شاید بخشی از آن خواسته و تصمیم گرفته شده باشد و بخشی از آن ناخودآگاه. آن جنبه پررنگ تر و مهم تر می شود. البته فکر می کنم در همین دوره نیمه دوم دهه هفتاد ما در مقطعی نقد سینما را

پس زمینه کار کمان، انتقال ارزش های انقلاب به نسل جدید و مقابله با تهاجم فرهنگی و... بود؛ منتها راهش را این می دانستند که باید فرهنگ ایثارگری و جهاد و شهادت و آنچه در جبهه وجود داشت منتقل شود.

بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۴۸

هم در حوزه داریم که سردبیر آن مسعود فراستی بود. درواقع اگر آن را هم یک دنباله از سوره در نظر بگیریم، دنباله کاملاً تخصصی سینمایی سوره است. فکر می‌کنم در کنار آقای فراستی، آقای معززی نیا هم بود؛ دیگرانی هم بودند؛ مثل آقای خسرو دهقان یا بعضی‌های دیگر. من نمی‌دانم دقیقاً چند شماره درآمد. فکر می‌کنم شماره‌های زیادی درنیامد.

• از نسبی که با زمانه‌اش می‌گرفت، چیزی در ذهن شما هست؟ مثلاً تعیین‌گری‌های سوره را در رد و تأییدهایش داشته است؟

بله دیگر! همان مدل آقای فراستی که تقریباً نگاه مشترک ایشان با شهید آوینی بود؛ یعنی تضاد و تقابل عمده با جریان سینمای به اصطلاح «جشنواره‌ای» و سینمای روشنفکری و تلاش برای اینکه چیزهایی را در مقابل این علم کنند. بعد از شهید آوینی، آقای فراستی این را داشت؛ یک دوره با هم سعی کردند که حاتم‌کیا را به عنوان نمونه درست سینمای انقلاب فیلم مهاجر مطرح کنند. بعد هر دو روی عروس تأکید داشتند. شهید آوینی خیلی از فیلم بدوک مجیدی خوشش آمد. من یادم نیست آقای فراستی هم بدوک را قبول داشت یا خیر؛ ولی بعد از شهادت شهید آوینی، آقای فراستی نیمه دوم دهه هفتاد همین مدل را با مجید مجیدی پیاده کرد؛ یعنی آقای فراستی فیلم‌های بچه‌های آسمان و رنگ خدا را سر دست گرفته بود. باز چند سال بعد این کار را با رضا میرکریمی کرد. آقای فراستی تا حدی نقش داشت در اینکه میرکریمی به عنوان فیلم‌سازی بزرگ و مهم جدی گرفته شود.

• با کدام فیلم؟

زیر نور ماه فیلمی بود که آقای فراستی به عنوان پدیده از آن یاد می‌کرد.

• بعد از این‌ها، در آن مواردی که گفتید، کدام‌ها تجربه شاخصی است که ارزش موشکافی دارد؟

به نظر من لوح هم تجربه شاخصی است؛ باز هم با ویژگی‌های خاص رضا امیرخانی. البته که در آن هم نویسندگان جوان خوبی می‌نوشتند. بعضی از پیشکسوتان و بزرگان هم بودند؛ مثل جناب قزو که به نظرم یک سفرنامه خیالی می‌نوشت که طنز بود. مهم‌ترین مطلب لوح، به اصطلاح همان «سرلوحه»‌هایش بود. ما خودمان دنبال این بودیم که سرلوحه جدید چه زمانی منتشر می‌شود. سایت را چک می‌کردیم. آن موقع هم این پدیده وب‌سایت خیلی مهم بود دیگر؛ فرق داشت با کانال و شبکه‌های اجتماعی امروز. مرتب باید می‌رفتی سایت را به روز کنی که ببینی آقای امیرخانی سرلوحه جدید را نوشته است یا خیر.

• چه بود که لوح این قدر مهم بود؟ من حتی دیدم که بعد از اینکه تمام شده بود، آقای حسام‌الدین مطهری به امیرخانی گفته بود که بیاید دوباره راهش ببیندازد؟!

بله... حیف بود!

• چه می‌شود که آن را این قدر جدی می‌گیرند؟



• زدید. این تغییر فرم به چه علت اتفاق افتاد؟ این اقتضای زمانه بود؟

به نظر من بله. درواقع از شَم ایشان بود که احساس کرد بخش خوبی از مخاطب متوجه این فضا شده است و دارد وبلاگ می‌خواند؛ یعنی مخاطب روزنامه کاغذی هم تا حدی جای خودش را به مخاطب وبسایت داده است. افراد می‌توانند هر ساعت اخبار جدید را چک کنند؛ دیگر چه لزومی دارد تا فردا صبر کنند که بروند روزنامه بخزند؟ لوح برای زمانی بود که هنوز سایت‌های خبری ما هم خیلی زیاد نبودند. فکر می‌کنم سایت بازتاب و رویداد و دوسه تا سایت عمده خبری داشتیم.

• وبلاگ نویسی در حال رشد بود؟

بازار وبلاگ داشت گرم می‌شد. وبلاگ بود؛ منتها هنوز آن فضایی که همه وبلاگ می‌نوشتند نشده بود. آن فضا حدود سال ۱۳۸۵ شروع شد؛ ولی آن موقع وبلاگ داشت بالا می‌گرفت. و البته فکر می‌کنم از حیث اقتصادی هم به صرفه بود دیگر؛ یعنی هزینه‌های چاپ و انتشار و توزیع را کاهش می‌داد.

ویژگی آقای امیرخانی این بود که با آن قلم خوش‌خوان و جذابش، راجع به مسائل روز فرهنگ و هنر موضع‌گیری می‌کرد؛ موضع‌گیری‌های بی‌باکانه‌ای هم می‌کرد. خیلی صریح و شدید موضع می‌گرفت. موضعش هم موضع انقلابی و حزب‌اللهی نسبتاً محکمی بود.

• اینجا هنوز زمان اصلاحات است. درست است؟

بله. فکر می‌کنم ۱۳۸۲، ۱۳۸۳ است.

• نقطه مقابلش همین‌ها هستند؟

بله. نقد آقای خاتمی و دولت آقای خاتمی؛ این‌ها پررنگ بود.

• چیزی که برای من راجع به لوح جالب است، تغییر فرم است.

که از کاغذ رفته به سمت وبلاگ.

• الف باء را هم میان مجله‌های اینترنتی مثال

سوره جلیلی الهام بخش این بود که یک طیف از بچه های جوان انقلابی برانگیخته شوند به اینکه بنویسند یا مثلاً وارد فضای نقد فرهنگی و هنری بشوند. من افراد زیادی دیدم که با مدل و مکتب آقای جلیلی، به عرصه فرهنگ و قلم و نوشتن و... توجه پیدا کردند.

بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۵۰



• لوح ایده محوری نداشت؟ حالت کشکولی داشت و اینکه هرکسی یک چیزی بنویسد؟

بله. البته مدل خاص رضا امیرخانی، یعنی آن تم آقای امیرخانی در کل نشریه بود.

• حتی در نوشته های بقیه؟

بله. یک جور حزب اللهی گری توأم با مد روز بودن، یا مثلاً تجدد و ویژگی های آن و تلاش برای از آن خود کردن و بداعت های فرمی و... این ها در آن پررنگ بود.

• ادوار سوره غیر از شهید آوینی و جلیلی که مورد توجه هستند، غیر از سوره اندیشه که فضایش کمی متفاوت از ژورنالیسم هنر است، چه کسانی بوده اند؟

ظاهراً در یک مقطع دهه هفتاد، آقای میرفتاح سوره ای درآورده است، فکر می کنم قبل از مهر است، که خیلی هم موفق نبوده است؛ یعنی خیلی به آن ارجاع داده نمی شود. بعد آقای جلیلی هست، بعد سوره اندیشه است. فکر می کنم بعد از آقای جلیلی هم چند شماره درمی آید؛ چون می خواستند بگویند کار از بین نرفته است.

• فکر می کنم آقای حمزه زاده دوسه شماره سردبیر بوده است.

بله؛ ولی خیلی مورد توجه قرار نگرفت. بعد هم تعطیل شد دیگر.

• درمورد وجه تفاوت سوره جلیلی با سوره شهید آوینی فرمودید که یک مقدار سیاسی اجتماعی است؛ ولی چقدر از حیث هنری و ادبی و فرهنگی در زمان خودش محل اعتنا و مؤثر بوده است؟

شاید مجله سوره الهام بخش این بود که یک طیف از بچه های جوان انقلابی برانگیخته شوند به

می کند که بنویسد. ظاهراً در مورد هنر هم بیشتر از هرجای دیگری دارد حرف زده می شود. شاید چنین نتیجه گیری هایی خیلی عجولانه باشد، ولی این چقدر مؤثر است؟ اینکه اصلاً برای ژورنالیسم هنر برویم سراغ کسی که در مورد هنر می نویسد؛ یعنی تفکری دارد، قلمش هم قوی است.

اگر درست در ذهنم باشد، مثلاً در سوره، آن چیزی که شما دارید می گویند در مورد آقای نصرالله قادری هست که صفحه تئاتر سوره را درمی آورد. یا آقای وزیریان و... که راجع به گرافیک بعضاً می نویسند. ولی من در مجموع خیلی این حرف را قبول ندارم. به نظر من ژورنالیسم هنر خودش یک کار است؛ غیر از کار تولید هنری. اینکه یک فرد اهل هنر، در فضای کار خودش و تأملات خودش هم قلم بزند و در مورد کارهای سایرین صحبت کند و...، خوب است؛ ولی اینکه بگوییم که ژورنالیست هنر الزاماً خودش باید هنرمند باشد، این جور نیست. مسئله این است که یک درک تخصصی، یک درک زیبایی شناختی از هنر داشته باشد.

• مثل منتقد؟

بله.

• حالا شاید یک جور دیگر بگویم بهتر باشد. گویی در تجارب دیگر ما نگاه درجه دو به هنر داریم؛ مثلاً من انقلابی هستم، الان هم دارد راجع به من فیلم تولید می شود؛ باید در موردش حرف بزنم و بگویم خوب است یا بد. اما یک وقت هست که سینما را می فهمم، سینما برای من مهم است، انقلابی هم هستم...

این را قبول دارم. یک موقع هست که شما می گویی هنر به مثابه فرم در سوره شهید آوینی از سوره آقای جلیلی مهم تر است و آقای جلیلی خیلی بیشتر مسئله محتوا داشتند.

هرچند که وقتی شما نقدهای شهید آوینی را هم می خوانی، می بینی خیلی جاها بحث های محتوایی کرده است؛ ولی به هر حال در آنجا، بیش از آن چیزی که ما در سوره دهه هشتاد دیدیم، خود هنر به مثابه یک فرم زیبایی شناختی موضوعیت داشت. یا مثلاً بعضی از گونه ها و رشته های هنری که از یک زمانی اصلاً حذف شدند؛ مثل اینکه ما به طور خاص به

اینکه بنویسند یا مثلاً وارد فضای نقد فرهنگی و هنری بشوند؛ چون مجله سوره آقای جلیلی هم خیلی توزیع می شد. یادم است که برای همه دفاتر بسیج می رفت. برای خیلی از این مساجد و پایگاه ها و... می رفت. حالا یک جاهایی خاک می خورد و یک جاهایی هم بالاخره خوانده می شد. من افراد زیادی دیدم که با مدل و مکتب آقای جلیلی، به عرصه فرهنگ و قلم و نوشتن و... توجه پیدا کردند. جایگاه و نقشش از این حیث مهم بود. منتها آن چیزی که در مورد سوره شهید آوینی گفتم، یعنی اینکه یک طرف دعوا شدن و بعد وقتی صحنه عوض می شود و می چرخد، محور صحنه شدن، این دیگر در سوره آقای جلیلی نیست؛ یعنی چنین وزانتی ندارد. آن سطح کیفی تحریریه و مطالب سوره شهید آوینی را هم ندارد؛ یعنی مطالب متوسط بیشتری دارد.

• یک سؤال که از همان ابتدا در ذهنم در نسبت با سوره شهید آوینی شکل گرفت، این بود که می بینیم که اکثر افرادی که دارند می نویسند، خودشان هنرمند هستند؛ یعنی هنرمند به موضوع و فرم فکر کرده است و از قضا یا به واسطه چیزهای دیگر شروع

ژورنالیسم هنر
غیر از کار تولید هنری
است. خوب است که
یک فرد اهل هنر، در
فضای کار خودش و
تأملاتش قلم بزند
و در مورد کارهای
سایرین صحبت کند؛
ولی خود ژورنالیست
الزاماً نباید هنرمند
باشد.

بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۵۲

هنر تجسمی پردازیم و نقد هنر تجسمی. به نظر من از مزیت‌های سورۀ فعلی به سورۀ آقای جلیلی با وجود همهٔ صحبت‌هایی که وجود دارد، این است که سورۀ دورۀ اخیر، دوباره توجه به هنر تجسمی، گرافیک و نقاشی را در دستور کارش آورده است.

۱. ناشی از قوت امت حزب‌الله هم هست دیگر؟

بله. یک بخش حتماً این است. بالاخره آن اتفاقی که مثلاً از ۱۳۸۸ به بعد در گرافیک افتاد و حضور پدیده‌ای مثل حسن روح‌الأمین که در نقاشی کارش دیده شده و حتی ضریب اجتماعی پیدا کرده است؛ این‌ها هم حتماً در اینکه ما این حوزه را ببینیم دخیل بوده است.

• حالا که مروری داشتیم، اگر بخواهیم وضع الانمان را قضاوت کنیم، چه‌طور است؟ آیا درکل ما یک نقاط درخشان داشتیم و الان در فضای ژورنالیسم هنر افول کرده‌ایم، یا اینکه تجربه‌های جدیدی دارد خلق می‌شود؟ قضاوت و ارزیابی شما از اتفاقی که الان در ژورنالیسم هنر انقلاب دارد می‌افتد و باید بیفتد چیست؟

در کل این قضاوت از سنخ افول و... را قبول ندارم. الان یک تغییر نسل اتفاق افتاده است و در این تغییر نسل بچه‌هایی که تازه نفس هستند، دارند تجربه‌های جدیدی می‌کنند؛ آزمون و خطاهایی می‌کنند و باید به این آزمون و خطاها فرصت و امکان داد.

همین نکته‌ای که عرض کردم، نکتهٔ مهمی است: توجه به خود هنر و به فرم هنری؛ به‌عنوان نکته‌ای که ژورنالیسم هنری را از افتادن در دام روزمرگی یا مضمون‌زدگی حفظ می‌کند. خصوصاً مطلبی که در چهاردهمین شمارهٔ مجله چاپ شده و آقای سمیعی به کار آقای روح‌الأمین پرداخته است، دقیقاً همین چیزی است که من عرض می‌کنم. یعنی جدی‌گرفتن خود هنر و نسبت فرم با محتوا و پیگیری یک بحث جدی و فخیم و محکم؛ این چیزی است که می‌شود انتظار و توقع داشت که در سورۀ فعلی تقویت و روی آن تمرکز شود. نکتهٔ دیگر این است که ژورنالیسم واقعاً تا حد خوبی با اسم‌ها گره خورده است. من به خود دوستان و برادران مجله هم یکی‌دوبار عرض کردم. این چیزی که روی جلد نشریات می‌نویسند: با آثار و گفتاری از فلانی و فلانی و فلانی، این واقعاً در اینکه کار چقدر دیده شود مهم و تعیین‌کننده است. در عین اینکه این تغییر نسل اتفاق افتاده است و ما با نسل جدیدی مواجه هستیم، به نظر من می‌شود این را در دستور کار گذاشت که از برخی پیشکسوتان و صاحب‌نامان گذشته در قالب همکاری دعوت شود. در مصاحبه‌ها، در گفت‌وگوها و در چینش مجله به نام‌ها بیشتر توجه شود. این احتمالاً به تقویت موقعیت سوره کمک می‌کند.

• این جدایی و منفک شدن از افرادی که در سورۀ شهید آوینی فعال بودند، در دوره‌های قبل، مثلاً در سورۀ آقای جلیلی هم قابل توجه بوده است؟ برای مثال آقای میرشکاک یا آقای میرفتاح از سوره فاصله گرفتند، یا سوره دوباره به آن‌ها رجوع نکرده است؟

یادم است که در دورۀ آقای جلیلی، آقای میرشکاک باز در سوره صفحه داشت. اسم صفحهٔ ثابتش را «سفر به موعود» گذاشته بود. مطالبی در حال و هوای انتظار و امام زمان (عج) می‌نوشت که مطالب ویژه‌ای هم بود. به‌طور کلی مکتب و سبک آقای جلیلی، سبکی بود که

بخش زیادی از آن آدم‌هایی که مربوط به سورۀ شهید آوینی بودند، با این سبک همراه نمی‌شدند. چه‌بسا برای اینکه بخواهند با چنین چیزی همراه شوند، یک موانع ذهنی یا عینی هم داشتند. شخصیتی که از آقای جلیلی می‌شناسم، این است که اتفاقاً نسبت به همه باز است؛ یعنی مثلاً می‌گوید هرکسی که می‌تواند بیاید؛ منتها مدل عملی ایشان طور خاصی است؛ یعنی موضعی که در صحنهٔ فرهنگ و هنر اتخاذ می‌کند، نقطه‌ای است که شاید خیلی از آن‌ها علاقه ندارند که بیایند در آن نقطه با او همراه شوند. و برای همین قدری بین این‌ها فاصله می‌افتد.

این‌طور می‌توانم بگویم: اینکه موضع مجلهٔ فرهنگی هنری، در منتهاالیه طیف سیاسی و فرهنگی تعریف شود، روی میزان علاقهٔ آدم‌ها برای اینکه در قاب کار قرار بگیرند، تأثیر می‌گذارد.

• از کلیهٔ تجاربی که به آن‌ها اشاره شد، غیر از آن توجه به فرمی که در بحث قبلی گفتید، چیز دیگری هست که بخواهیم به‌عنوان تنبیه و آگاهی برای الان به آن اشاره کنیم؟ مهر، نیستان یا حتی آن‌هایی که پرونده‌شان را خیلی باز نکردیم؟ گوشه‌ای از تجربهٔ امت حزب‌الله در ژورنالیسم هنر که الان جا دارد به آن توجه شود، احیا شود و...

ژورنالیسم به‌طور عام حال‌وروز خوبی ندارد؛ یعنی با غلبه‌ای که تصویر و رسانه پیدا کرده است، باید بگوییم که ژورنالیسم هم شکل و شمایل و مختصات دیگری پیدا کرده و ضریب نفوذ و اهمیت رسانهٔ مکتوب کم شده است. این به یک معنا کار را سخت می‌کند؛ یعنی در چنین فضایی طبیعتاً ژورنالیسم باید خیلی بیشتر تلاش کند تا تمایزی در خروجی و کارش ایجاد کند تا مخاطب کم‌حوصله و تصویرزده، راغب و مایل شود. فکر می‌کنم حتی در سطح کارهای خوب گذشته، با توجه به مختصات فعلی، امکان توفیق کمتر شده است. پس اهتمام و سعی ما باید این باشد که از آن دستاوردها هم فراتر رویم. باید نقاط بالاتری را هدف بگیریم.



• چیز دیگری هم که حس می‌شود این است که ما مثل امر سیاست، هروقت قدرت دستان نبوده است، بهتر نشستیم و فکر کردیم و حرف تولید کردیم؛ شاید خیلی از آن توفیقات سورۀ ابتدایی ناشی از همین باشد که وزارت فرهنگ و ارشاد و تولیدات و... همه دست افراد دیگری است و در این سمت، شور انقلابی هست. این شور می‌آید و در تقابل با آن جریان قرار می‌گیرد.

اگر این جور باشد، پس سال‌های خوبی را در پیش خواهیم داشت!

• الان اتفاقاً وسعت ید حزب‌اللهی‌ها در تولید خیلی زیاد است! دولت هم دستان نباشد، اوج هست، اینجا هست؛ یعنی ما در نهایت می‌خواهیم چه چیزی را نقد کنیم؟ مثلاً یک فیلم کم‌دی را؟

موضوعات، به نظر من باید موضوعات بحث‌برانگیزی باشد که بشود روی آن نقطهٔ فاصله‌گذاری و مرزگذاری تعریف کرد. چنین موضوعاتی همین الان هم در عرصهٔ فرهنگ و هنر کم نیستند. گاه‌گاه بالاخره بحث‌هایش هم داغ می‌شود دیگر!

سوره فعلی
دیگری هایی دارد؛
دیگری هایی که دارد
خودش را در تقابل
با آن ها می فهمد و
تعریف می کند. شاید
دیگری های فعلی
ما در سوره، کمتر
هنری ادبی، و بیشتر
سیاسی فرهنگی
هستند.

مسئله این است که مجله باید برای ژورنالیسم این امکان را فراهم کند که آن نقاط تیز و حساس دعاوها را به صفحاتش بکشد. البته در سوره فعلی ما این را داریم؛ یعنی خود سوره، دیگری هایی دارد؛ دیگری هایی که دارد خودش را با آن ها می فهمد و تعریف می کند. شاید دیگری های فعلی ما در سوره، کمتر هنری ادبی، و بیشتر سیاسی فرهنگی هستند.

• چیزی که عرض کردم، یک وجهش هم این است که توان و انرژی ما الان متمرکز بر این مسئله نیست؛ مثلاً بیشتر داریم فکر می کنیم که چه بسازیم و چطور بسازیم.
خیر! ژورنالیست ما که همزمان آن کار را نمی کند؛ یعنی شما معتقد هستی که کلاً سازمان این گونه است؟

• من فکر می کنم که بعضی از آدم هایی که می توانستند الان در این زمینه میدان داری کنند درگیر کار تولیدی و... هستند. حتی در همین فضای حوزه هنری، درست است که خیلی از این هایی که داریم می گوئیم مشغول هستند، قبل یا بعدش به فضای ژورنالیسم نمی روند؛ ولی اگر در زمانه ای بودیم که وقتی می خواستند در زمینه هنر کاری کنند، لاجرم باید تولید کلمه هم می کردند، شاید اتفاقات دیگری می افتاد. ما وقتی امکان کار برایمان فراهم شود، دیگر خیلی فکر نمی کنیم، حرف نمی زنیم؛ می گوئیم برو کار انجام بده!
این هم تحلیلی است. من نمی توانم آن را رد کنم. ولی خیلی هم فکر نمی کنم موضوع این باشد.

• در مورد بازگشت به سلف، آن طور که من متوجه شدم، نسخه ای که الان برای ژورنالیسم هنر انقلاب باید پیچید، نمی تواند بازگشت به گذشته باشد.
قطعاً. چون اصلاً آن مجله نسبتی با مقطع و زمانه خودش دارد. مثلاً فرض کن اگر شهید آوینی با نوعی از روشنفکری ادبی هنری درگیر است، برای این است که در متن عرصه فرهنگ در آن زمان است؛ ولی الان اصلاً به آن معنای سابق موضوعیت ندارد.

• ولی نکته اینجاست که چطور باید به جایگاه آن سوره نزدیک شد؟
درواقع مسئله اصلی جای گیری در صحنه موجود است؛ یعنی سوره شهید آوینی یک جای گیری ای در عرصه فرهنگ کرده است که نسبتی با مدیریت وقت فرهنگی، مثلاً با جریان غالب در عرصه هنر دارد. حتی یک نسبت مشخص با بدنه نیروهای انقلابی دارد. سوره شهید آوینی طوری است که انقلابی های تند و تیز به او می گویند: «چه خبرت است؟! داری قوتی بازی درمی آوری؟ آقای سردبیر مسلمان باشید!» او را متهم می کنند به اینکه دارد روشنفکر بازی درمی آورد! در عین حال که با قضاوت الان ما، موضع شهید آوینی در انقلابی گری خیلی صریح است؛ ولی در زمانه خودش، بالاخره کیهان و سوره با هم فرق داشته است. موضع سوره، موضع سوره بوده است. به نظر من الان هم، نه اینکه بخواهیم دوباره عیناً همین را تقلید کنیم، ولی بالاخره سوره باید جای خودش را در میدان فعلی در نسبت با نیروها پیدا کند؛ آنجایی که کمک کند به اینکه بیشترین همگرایی را از بین بدنه موجود فرهنگ و هنر انقلاب برانگیزاند و با خودش همراه کند.



• در آن زمان نسبت گرفتن ها با جریان فکری در سینما و ادبیات است، با وزارت ارشاد است؛ الان چه چیزهایی هست که می تواند محل نسبت گرفتن ژورنالیسم هنر امروز باشد؟
مثلاً یکی از آن ها جریان اقتصادی امنیتی است که به نظر من تولید تصویری را مونوپل خودش کرده است! چیزی که در پس شبکه نمایش خانگی و... هست. از یک طرف دیگر مدیریت فعلی تلویزیون و صداوسیما است. این دو تا به نظر من مهم هستند.

• در فضای ادبیات و سایر هنرها چطور؟ مثلاً رضا امیرخانی فعلی؟!
به نظر من رضا امیرخانی هم اهمیتش را از دست داده است! یعنی به عنوان یک فرد شناخته می شود؛ جریانی ندارد. در مصاحبه های دانشگاه سوره، من از یکی دو نفر که می گفتند رمان می خوانند پرسیدم رمان چه کسی را می خوانی. چه کسی را می شناسی. اسم رضا امیرخانی را هم نمی شناختند! حدادپور جهرمی می خواندند! مذهبی هم بودند.

• حدادپور جهرمی خیلی عامه پسند است!
دقیقاً ادبیات عامه پسند انقلابی است؛ چون یکی از مهم ترین ژانرهای داستان عامه پسند که تقریباً از دست رفته است، ولی دهه بیست و سی خیلی مهم بوده است، ژانر پلیسی و کارآگاهی و معماگونه است. من تابه حال حدادپور را نخوانده ام؛ ولی آن طور که فهمیدم به این ژانرها نزدیک است.
• در این فضاها الان متنی وجود دارد که مثال بزنید؟
چون دو موردی که گفتید بیشتر فضای تصویر و... بود؟

بله. مثلاً حرفه هنرمند به یک معنا جریان غالب دانشکده های هنری را نمایندگی می کند. حرفه هنرمند در کنار نشر نظر، به نظر من هنر فرمالیست است که می گوید غیرسیاسی هستم؛ ولی خیلی سیاسی است. دقیقاً هم در موقف ها و لحظه ها خودش را نشان می دهد که چقدر سیاسی است؛ اصلاً انگار فقط داری به سیاست فکر می کنی! همیشه می گوید که من کلاً غیرسیاسی هستم؛ ولی وقتی «زن، زندگی، آزادی» اتفاق می افتد، اصلاً دامن از کف می دهد! آن جریان نمادین این هنر است. بله. با این ها باید تعیین نسبت کرد. ■

نه‌فکرسته در آغاز



بایسته‌های امروز ژورنالیسم انقلاب اسلامی

سید جواد طاهایی، پژوهشگر انقلاب اسلامی

ابتدا مطلب را با دو نکته انتقادی مرتبط با هم مطرح می‌کنم که ابعاد نظری مفهومی دارند. در قسمت سوم به طرح برخی پیشنهادهای اجرایی‌تر می‌پردازم.

ما در اسارت مدرنیته و مدرنیته در اسارت سرباز آمریکایی

هر یک از ما دوستداران انقلاب و نظام جمهوری اسلامی که در رشته‌ای از رشته‌های علوم انسانی درس خوانده‌ایم، به‌خاطر تعهدمان به انقلاب و جمهوری، آگاهانه یا ناخودآگاه، می‌خواهیم داشته‌های نظری و تئوری‌هایی که آموخته‌ایم را در دفاع از انقلاب اسلامی به کار گیریم و چنین هم می‌کنیم؛ پس لاجرم مفاهیمی را که یاد گرفته‌ایم در مکتوبات و تحلیل‌هایمان وارد می‌کنیم. دانشجویی که سیاست خوانده است، پیاپی از مفاهیمی مثل هژمونی، میدان سیاست، زیست‌جهان و... بهره می‌برد و دانشجویی که جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی خوانده است، مکرراً نظریه‌ها و مقولات جامعه‌شناسانه یا روان‌شناسانه را در نوشته‌های خود به کار می‌گیرد. برخی از ما آن‌قدر در نوشتار جوان هستیم که خواننده با مطالعه یک پاراگراف از یادداشت ما، می‌فهمد در چه رشته‌ای درس خوانده‌ایم!

ایراد اساسی آن نیست که تداوم کاربرد این مفاهیم و نظریه‌های دانشگاهی، چندان خلاقیتی را پیرامون انقلاب اسلامی نمی‌رسانند و بیشتر، تمرین و ورزشی برای کاربرد همان نظریه‌ها هستند؛ مشکل اساسی‌تر است: تئوری‌ها صاحب دارند. کلمات و مفاهیم نه فقط جغرافیای خاصی دارند و از آنجا آمده‌اند، بلکه روح خاص خود را نیز با خود حمل



تئوری‌ها
صاحب دارند.
کلمات و مفاهیم
نه فقط جغرافیای
خاصی دارند و از آنجا
آمده‌اند، بلکه روح
خاص خود را نیز با
خود حمل می‌کنند؛
آن‌ها قابل تملک
نیستند.

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۴۳

۵۸

می‌کنند؛ آن‌ها قابل تملک نیستند. آن‌ها در هر عرصه و فضایی که به کار روند، فضا را ازآن خود می‌کنند؛ نه ازآن نویسندهٔ جوانی که برای اهداف انقلابی‌آرمانگرایانهٔ خود، آن مفاهیم و مقولات را به کار می‌گیرد. این کار نه فقط غیرضروری بلکه مخرب است. مگر امام خمینی الگو نیست؟ ایشان جهانی را دگرگون کردند، بی‌آنکه کمترین تعلق و وابستگی به مقولات و نظریه‌های مدرن داشته باشند. دلیل می‌خواهیم از آفتاب مهم‌تر؟!

انقلاب «Revolution» را نباید بدیهی و دم‌دستی انگاشت. در واقع انقلاب اسلامی «انقلاب» نیست اگر «علم سیاست جدیدِ» خاص خود را نداشته باشد که در آن از مقولات زیستهٔ خاص خود برای تفهم و تفهیم تجربیاتش استفاده کند. ما مجبوریم خودمان باشیم، البته در فلسفهٔ هستی‌مان نه در روش‌هایی که به‌کار می‌گیریم. دراین باره باز هم خواهیم گفت. پس اشکال اول، تفکرِ ماقبل تجربهٔ ما و اتکای‌مان به علوم اجتماعی مدرن است. این در حالی است که اصولاً کار انقلاب، نسخ دانش کهن یا ماقبل انقلاب است. ما از نظریه‌های علوم اجتماعی موجود برای راهیابی استفاده می‌کنیم؛ استفادهٔ جدّی هم می‌کنیم، حال‌آنکه باید از مفاهیم و مقولات علوم اجتماعی جدید -که این زمان دیگر جدید نیستند- به‌مثابهٔ جعبهٔ ابزار استفاده کرد. آن‌ها باید در حالت ذبح‌شده و ابزارین به کار گرفته شوند. کاری بهره‌جویانه و ابزارگرایانه که رورتی با تفکر هایدگر می‌کند و در آن هایدگر با همهٔ عظمت فلسفی خود در خدمت ارائهٔ مثال‌هایی برای رهیافت فکری رورتی به خدمت گرفته می‌شود. در چنین حالتی، این هایدگر است که به رورتی خدمت می‌کند نه رورتی به هایدگر.

ما اصحاب فکری انقلاب اسلامی هنگامی که اراده می‌کنیم از نظریاتی که آموخته‌ایم در خدمت به انقلاب استفاده کنیم، در واقع انقلاب و آرمان‌های خود را به مثالی برای تبیین خود آن نظریات و یا ابزاری برای گسترش بیشتر آن‌ها بدل می‌کنیم. ما و آرمان‌هایمان مشترکاً تبدیل به ابزار می‌شویم. در واقع همهٔ آرمان‌های ما در خدمت آن مقولات قرار می‌گیرند. آنچه که دوست داریم اثبات و تبیین نمی‌شود؛ بلکه در مقابل، آن مقولات وارداتی و عاریتی هستند که ازطریق ما خود را می‌گسترانند و ما را در اختیار می‌گیرند.

نتیجه آن می‌شود که با این دست تولیدات و نوشته‌ها، به خوانندگان و مخاطبان سکولار طبقهٔ متوسط نوعی حسّ «این که چیز تازه‌ای نیست» یا حسّ «خودمان که قبلاً بهترش را داشتیم» دست می‌دهد. این در حالی است که توقع می‌رود مکتوبات مرتبط با انقلاب اسلامی وسیعاً خوانده شوند و تأثیر بگذارند. ادبیات تولیدی توسط سازمان‌های تبلیغاتی نظام نباید مستقیماً و بی‌واسطه، نوشتن از خودمان (یعنی از نیروهای انقلاب) باشد. ما باید برنامه‌ریزی کنیم که چطور بدون استحاله‌شدن و درحالی‌که «خودمان» هستیم، مکتوبات‌مان توسط همه خوانده شوند. بدین منظور «ما» باید موقتاً در گیومه قرار گیرد و بیرون از حوزهٔ نگاه مستقیم باشد. باید بدانیم ما آغاز ظهور بزرگ هستیم؛ نه خود آن. دوران ظهور ما هنوز فرا نرسیده است. وقتی امام ما(عج) ظهور نکرده است، خودمان چطور ظهور کنیم؟! تا آن زمان ما باید «آخاهم هوداً» یا همچون صالح برای قوم خود باشیم؛ یعنی طرحی والا از ایرانی‌بودن و ارزش‌های مشتقه از آن را مبنای سلوک با هموطنان طبقهٔ متوسط خود قرار دهیم (کتاب در حال انتشار من، نظریهٔ مبنایی جمهوری اسلامی، به همین امر اختصاص دارد). در واقع رهیافتی متناقض پیشنهاد می‌شود: ذوب ذهنی در ارزش‌ها و فضایل طبقهٔ متوسط

ایرانی (ایران، عدالت جهانی، دولت مرجع و قدرتمند، پیشرفت و یگانگی‌ورزی با این ارزش‌های اصیل ایرانی) و ذوب قلبی در امام و آقا و شهیدان. منطق ما فعلاً در قلوب وارد می‌شود نه در اذهان. سخن انقلاب اسلامی هنوز پرورده نشده است؛ زیرا هنوز فلسفی و برساختی (یعنی مفهوم‌سازانه) نیست.

تا امروز، در واقع ازطریق نظریه‌های دانشگاهی و مقولات مدرن به انقلاب و جمهوری اسلامی می‌نگریستیم؛ درحالی‌که می‌بایست ازطریق تجربیات انقلابی خود به آن مقولات و نظریه‌ها بنگریم. ما دومی را انجام ندادیم و به‌نظر می‌رسد هنوز هم انجام نمی‌دهیم. این اولویت زمانی نظریهٔ (عمومی‌نمایانده) بر تجربهٔ (بومی)، دقیقاً مشی مخالف امام خمینی و بنابراین مشی مخالف انقلاب و بنابراین مشی مخالف تاریخ جدید ایران و بنابراین مخالف مشی خود برتر و منِ عالی‌مان است. زیرا «انقلاب» یک طرح قومی متفاوت، برای بودنی متفاوت و متعالی است.

این است دلیل خوانده‌نشدن مطالب ما از سوی کسانی که دوست داریم بخوانند! حقیقت آن است که ما نمی‌نویسیم برای آنکه فقط همفکرانمان بخوانند. ما می‌نویسیم تا تأثیر بگذاریم و جهان تصورات خود را گسترش دهیم و به سیادت فکری و برتری نائل آییم. سیادت فی‌نفسه معنایی ندارد؛ سیادت همیشه بر انسان‌ها است. ما می‌خواهیم بر چه نفوذ کنیم و برتری بیابیم؟ بر جامعه؛ اما جامعه (society) مفهوم مدرنی است متشکل از افراد متفرد. جامعه را کشاورزان دوراز شهر، کارگران روزمزدی که در حاشیه شهرها می‌زیند، محرومین جنوب کرمان و سیستان نمی‌سازند. آن‌ها نه اعتراض و نه رضایت را به‌خوبی درمی‌یابند. آن‌ها به رضایت و نارضایتی خود چندان عمل هم نمی‌کنند.

طبقهٔ متوسط جامعه است که زندگی و تحرک دارد و قضاوت می‌کند. به‌قول آبه سی‌یس، 'طبقهٔ متوسط همان جامعه و ملت است. همین معنا را ارسطو نیز پرورده بود. در انقلاب فرانسه طبقه متوسط نود

- ↑ امانوئل ژوزف سی‌یس (۱۷۴۸–۱۸۳۶)؛ سیاستمدار، کشیش کاتولیک و نویسندهٔ سیاسی فرانسوی.

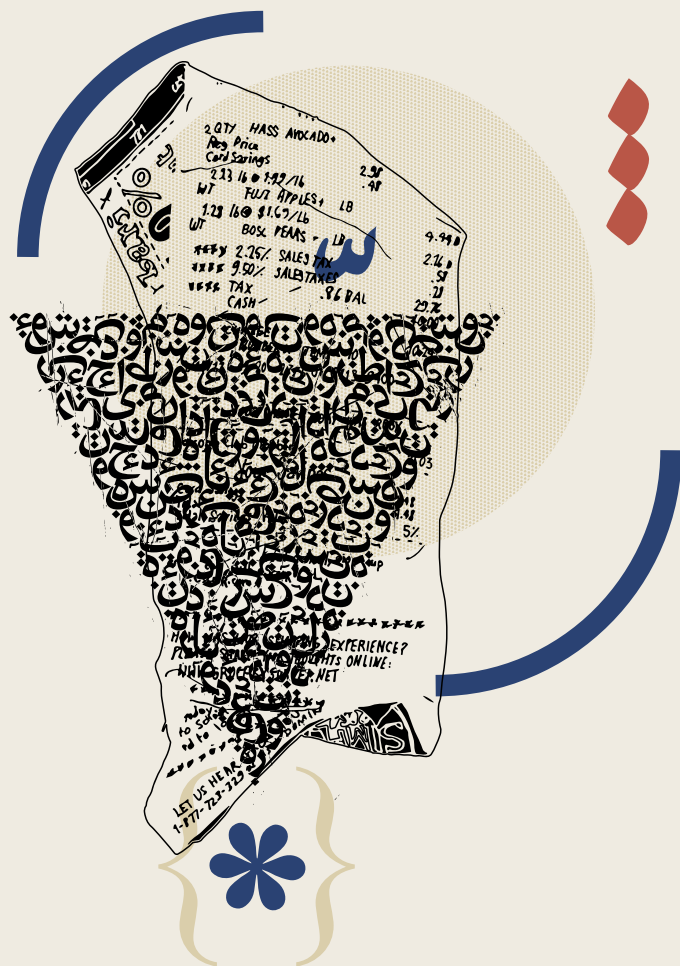
درصد جامعه بودند. اینک نیز همان درصد در جامعهٔ فرانسه مصداق دارد. طبقهٔ متوسط، کمی متمایز از طبقات متوسط جدید، (new “modern” middle class)، نه توده‌های شکل‌پذیرند و نه اقلیت حاکم. به‌نظر، انقلاب اسلامی جامعه و طبقهٔ متوسط در ایران را یکی کرد؛ زیرا می‌بینیم که همگان اهل قضاوت و تحلیل سیاسی‌اند. حتی کسی هم که منزوی و غیرسیاسی است خودش این موقعیت را از سر آگاهی و عمد برگزیده است. دولت جمهوری اسلامی با ملت ایران طرف نیست؛ با طبقهٔ متوسطی طرف است که نیرومند و فعال است و در حالت برای خود (for itself) به سر می‌برد.

به‌خاطر جهان‌های ذهنی بس متفاوت و برخلاف برخی امیدهای موجود، انقلابیون آرمان‌گرا نمی‌توانند با طبقهٔ متوسط ایرانی و روشنفکران وابسته‌شان به توافق برسند (زیرا ما مردان آرمان و آینده‌ایم؛ اما آن‌ها بازماندگانِ تاریخ فکر معاصر ایران)؛ مگر آنکه آرمان‌گرایان انقلابی خودشان را، یعنی آرمان‌های‌شان را بر طبقهٔ متوسط ایرانی تحمیل کنند؛ یعنی چنان کنند که آن‌ها روی به هرطرف بچرخانند، با مردان خامنه‌ای مواجه باشند؛ با ایرانتیت عالی، با نفس برترشان، با ایران استعلایی. این کار با احراز پیروزی سیاسی بر آمریکا به‌دست می‌آید؛ آمریکایی که کشور نیست، یک تمدن است و حتی آن هم نیست؛ همهٔ جهان موجود است. نه فقط مدرنیتهٔ مجسم بلکه انتهای ظرفیت‌های آن و بنابراین پایان تاریخ آن است.

آمریکا مدرنیته در اوج خود است. ازآن‌سو، علامت تکمیل پروژهٔ سیاسی و در واقع جهانی جمهوری اسلامی هم خروج سرباز آمریکایی از غرب آسیا است؛ یعنی از جهان نزدیک ایران. بنابراین، زیبا و مطلوب طبع باشد یا نه، حکم عقل این است که محتوای همهٔ فعالیت‌های هنری و اندیشگی ما، ولو پنهان، باید سیاست کلان انقلاب اسلامی ایرانی، ماکروسیاست یا سیاست والا باشد.

شاید برای برخی از اهالی فرهنگ زیاد خوشایند نباشد؛ ولی موفقیت ژورنالیسم انقلاب اسلامی، بدون شک وابسته به موفقیت جمهوری اسلامی در نبرد نبردها (با آمریکا) است؛ یعنی بخشی از آن پیروزی است و بعد از آن به‌دست می‌آید؛ پس نباید برای موفقیت عجله داشت. بدون درنظرگرفتن این موفقیت و مبنادانستن آن، این سیاق نه فقط موفق نمی‌شود؛

از پیروزی منطقه‌ای
پیروژه انقلاب است که
آحاد طبقه متوسط و
روشنفکران سکولار
آن به ناچار به
آرمان‌گرایی پیروز
اقبال می‌ورزند. در
این زمان است
که ادبیات انقلاب
اسلامی مورد توجه و
تفکر قرار می‌گیرد.



بلکه شکست می‌خورد و هزینه و وقت و نیرویش هدر می‌رود. این هدر رفتن به‌خاطر آن خواهد بود که طبقه متوسط ایرانی، چون معتقد به دین تجدد است؛ می‌بیند که مدرنیته به‌واسطه مقاومت آمریکا هنوز پابرجاست، قوی است و جدایت دارد؛ پس چون این طبقه همچنان می‌تواند در اسارت خود خواسته‌اش در بند سبک زندگی مدرن باقی بماند، در شنیدن سخن انقلاب اسلامی کراهِت می‌ورزد. فقط پس از پیروزی منطقه‌ای پروژه انقلاب ایران است که آحاد طبقه متوسط و روشنفکران سکولار آن، همچون دختریک پادشاه مغلوب در جنگ، به ناچار به آرمان‌گرایی پیروز اقبال می‌ورزند. در این زمان است که ادبیات انقلاب اسلامی به‌طور مؤثر مورد توجه و تفکر قرار می‌گیرد. طبقه متوسط مهم‌ترین میدان و عرصه پیروزی انقلاب اسلامی است و قرار است پس از پیروزی استراتژیک ایران بر غرب و مشخصاً بر اسرائیل، ستایشگر مردان جمهوری باشد و به تعبیری قرآنی، به کشتزار جمهوری اسلامی بدل شود.

حضورداشتن یا نداشتن نظامی آمریکایی، اصلاً یک مسئله نظامی نیست؛ بلکه بسیار فراتر و عمیق‌تر از آن، مسئله‌ای فکری-تمدنی و بنابراین فلسفی است. باید سرباز آمریکایی از منطقه خارج شود تا نضج فرهنگ ایرانی و استقلال اجتماعات پیرامونی ایران ممکن شود. تاریخ و فرهنگ ایران برای رشد و بالندگی خود، بسیار به استقلال و خودبودگی اجتماعات همسایه‌اش نیاز دارد. پرسش مهمی که دوست دارم پاسخ روشنی بپایم، آن است که چطور می‌توان اندیشمندان یا هنرمندان انقلاب اسلامی بود و به اخراج این سرباز (که مشت یا سلاح مدرنیته است) از جهان نزدیک ایران مدد رساند؟ اگر این پرسش جواب داشته باشد؛ همه نشریات، هریک به شیوه‌ای، باید در خدمت تبیین این جواب باشند؛ وگرنه گمراه می‌شوند. خروج سرباز آمریکایی از غرب آسیا، درواقع خروج مدرنیته از غرب آسیا و بنابراین آزادی ما از چنبرهٔ تاریخ معاصرمان است؛ حتی اگر نه، آغازی بر آزادی ماست. نبرد ایران با آمریکا نبرد با مدرنیتهٔ مجسم است؛ یعنی ادامهٔ نبرد اتوکراتیزم مقدس ایرانی با دموکراتیزم آزاد هلنی که چند هزار سال است که ادامه دارد.

شاید یکی از جواب‌های پرسش بالا آن است که ما باید با ابزارها و امکانات خود به پیوست فکری حضور سرباز آمریکایی حمله کنیم؛ چیزی که منبع حیات بخش حضور او در مناطق نزدیک ما بوده و همچنان هست. ما سربازان فرهنگی انقلاب اسلامی، کافی نیست بدانیم دشمن کیست؛ باید بدانیم دشمن چیست؛ یعنی ما با مقولات دشمنانه هم سروکار داریم. باید علیه لیبرالیسم، منبع فکری همهٔ سُرور علیه انقلاب اسلامی و جمهوری آن استدلال کرد. از یاد نبریم که لیبرالیسم فقط یک ایدئولوژی مسلط قرن بیستمی نیست؛ بلکه روح جهان مدرن است که به قول اشنپنگلر تاریخی نه حتی پانصد، بلکه هزارساله دارد. روحی نافذ و هوشی شیطانی که به کمک تولید قطب‌های متضاد با خودش به پیش می‌رود. به دلیل ضعف منابع موجود، باید به ترجمهٔ برخی از مشعشع‌ترین منابع و مقالات از بزرگ‌ترین و مشهورترین متفکرین ضدلیبرال غربی در نقد این اندیشهٔ شیطانی پرداخت که مفهوم بدست‌ترین و ریشه‌ای آن قتل خداوند و رهایی از حضور او در جهان است. هدف اصلی این تفکر یهودانه، تحقیر و تضعیف نهاد دولت، سنت، مرجعیت، دین، خانواده، تاریخ ملی و تضعیف تقریباً همهٔ چیز به نفع یک فردیت ذره‌ای شدیداً مدعی است که عزت خود را در ذلت همهٔ جنبه‌های تاریخی

آن اجتماع قومی می‌داند که زالوار در آن می‌زیسته است.

اما ایران اصالتاً بیشتر با کدام لیبرالیسم یا کدام مدرنیته (مدرنیته روح لیبرالیسم است و لیبرالیسم تجسم فکری مدرنیته) مواجه است؟ اگر در سطح تاریخی با دو لیبرالیسم فرانسوی و آمریکایی مواجهیم، باید به اولویت کدامشان بیندیشیم؟ تاریخ معاصر ایران، مشخصاً در ۵۰ سال اخیر متأثر از لیبرالیسم آمریکایی هم بوده است؛ اما در پاسخ به این پرسش که کدام مدرنیته به نحو ریشه‌ای‌تری موجب آزار ایران در طول تاریخ مدرنش بوده است، حسب یک نظر،

باید گفت مدرنیتهٔ فرانسوی یا مدرنیتهٔ انقلاب فرانسه؛ زیرا لیبرالیسم آمریکایی عملاً در کشور ما تا حد زیادی همان «صنعت فرهنگ» آمریکایی از آب درآمده است. به عبارت دیگر، صنعت فرهنگ آمریکایی، که در انواع هنرها تجسم پیدا کرده است، در ایران به واقع صنعتی چندان فرهنگی نبوده است؛ بلکه حتی ضدفرهنگی بوده که عمده‌تاً به تخریب اخلاقیات و سنت‌ها و هنجارهای تاریخ ایران، در یک کلام به فساد انجامیده است. فساد هر قدر گسترده و پرسروصدا یا جذاب باشد، به تعبیر هانا آرنست، جز ابتذال شر نیست و هیچ نیروی اصیلی از آن برنمی‌خیزد. از یک جنبهٔ دیگر می‌توان اضافه کرد که جدی‌ترین تولیدات فکری

شکوفایی

اندیشه و هنر

انقلاب اسلامی بعد

از شکوفایی نسبی

اقتصاد کشور و رهایی

طبقهٔ متوسط از غم

نان ممکن می‌شود.

شکوفایی یا رشد

اقتصاد کشور نیز

موکول به تکمیل

پروهٔ سیاسی انقلاب

اسلامی است.

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۴۳

۶۲

آمریکایی، خودِ تحقیرِ فکر بوده است. در واقع فلسفه‌های پراگماتیزم و رفتارگرایی، فاقد هستهٔ تعیین‌کننده و ویژگی‌های ذاتی هستند و فقط می‌توانند به عنوان انعکاس‌دهنده و شکل‌دهندهٔ هویت جمعی آمریکایی تلقی شوند.

از دیگرسو، لیبرالیسم فرانسوی، که در قالب ژاکوبینی خود روح ایران را در بر گرفته بود، در همهٔ عرصه‌ها نیهیلیست و نفی‌گرا و مجادله‌گر است. این طرح فکری مُهر خود را از فردای انقلاب مشروطه بر همهٔ ابعاد اجتماع ایرانی به جا گذاشت. این مدرنیته تقدیر ما را در دو سدهٔ اخیر شکل داده است و ما همچنان اسیر روحیه و علم و نحوهٔ تحلیل ناشی از آن هستیم. ما باید با آن بجنگیم. این وظیفهٔ نهادهای فکری و پژوهشی و حاکمیتی است که متأسفانه همهٔ آن‌ها از انجامش ناتوانند. امیدوارم نسل کنونیِ جوانان مومن و انقلابی، تدریجاً از پس آن برآیند. درهرحال واقعیت آن است که تاریخ معاصر کشور ما در فکر، هنر، سیاست و علم، تاریخ سلطهٔ این ایده است. برای نشریات فرهنگی هنری انقلاب اسلامی، چه افتخاری شرافتمندانه‌تر از نبرد با نفوذ این تاریخ و فرهنگ در ایران؟

هدف ریشه‌ای و فلسفهٔ فعالیت‌های انتشاراتی و فرهنگی باید پدیدآوردن خودآگاهی ملی در طبقهٔ متوسط ایرانیان، نسبت به مدرنیتهٔ مجادله‌گر و پرشروشور انقلاب فرانسه باشد؛ چیزی که به‌مدت ۲۰۰ سال هرچه که بوده‌ایم را به خدمت خود گرفته و این تاریخ هنوز تمام نشده است.

ماهیت استراتژیک آیندهٔ جبههٔ فرهنگی انقلاب اسلامی، مقابله با ادامهٔ نفوذ فرهنگی فکری انقلاب فرانسه در ایران، و دنبالهٔ آن در قالب صنعت فرهنگ آمریکایی است. این امر خطیر با ضرورت یک مقابلهٔ قهرمانانه با حضور آمریکا در منطقهٔ نزدیک ایران گره‌خورده است؛ با توجه به این مسئله، رونق مکتوبات جبههٔ انقلاب و موفقیت آن در جذب خوانندگان بیشتر، یک روند یا پروسه نیست؛ بلکه یک نتیجه یا ثمره است. این رونق، امری متعلق به زمان حال یا خیلی نزدیک نیست که در آن به سر می‌بریم؛ بلکه امری متعلق به آینده، یعنی دورهٔ مابعد نبرد است که به‌راحتی و سهولت به‌دست نمی‌آید و قرین رنج و صعوبت است. ماهیت نشر ژورنالیسم انقلابی ما، منوط به جهاد کبیر انقلاب ایران با جهان بورژوا-یهودی‌ای است که در تاریخ معاصر کشور ما، خود را در دو جبهه، یعنی لیبرالیسم فکری سیاسی انقلاب فرانسه و سپس لیبرالیسم فرهنگی آمریکا نمایانده است.

مدرنیتهٔ آنگلوساکسون هم بازیگر مهمی است؛ گو اینکه چندان نقشی در تاریخ معاصر ایران ایفا نکرده است. نقش جهانی این بازیگر تمدنی عبارت است از لبخند (بخوانید پوزخند) به مدرنیتهٔ ملتهب و پرشور فرانسوی. کارکرد این نقش در سرزمین‌های تحت‌سلطهٔ انگلستان، تضعیف نیروی تاریخی مدرنیتهٔ انقلاب فرانسه در عرصهٔ نهادهای سیاسی، شعر و ادبیات و تفکر اجتماعی فلسفی بوده است. ما نیز باید به هرچه که در مقابل ادبیات نفی‌ستای فرانسوی است، ولو به‌طور موقت و اِبزارین، اعتنا کنیم. برخلاف نگاه آرام و خونسردانهٔ برخی متفکران مکتب تحلیلی (مثل ویتگنشتاین) و سنت محافظه‌کاری انگلیس (به قیادت ادموند برک) به لیبرالیسم، ایده‌آلیسم آلمانی اما حاوی نگاهی مجموعاً عبوس و ترش به این مکتب تمدنی است که در آن، سنگینی تحلیل‌های تاریخی و تمایلی عقلی و رمانتیک احساس می‌شود. در این عرصه می‌توان به تحلیل‌های فردریک هامان،

یوهان هردر و گوته توجه کرد. برخلاف تصور جاری، هگل هم یک منتقد جدی لیبرالیسم است؛ اما در این راه، مکتب محافظه‌کاری انگلیسی جداً اغماض‌ناپذیر است و نمی‌توان به‌سادگی از آن عبور کرد. درهرحال، حجم ترجمهٔ آثار این مکاتب باید گسترده باشد. باید روان و واضح هم باشد تا خواننده شود.

در گام بعد، نه آنکه می‌توان، بلکه باید این ادبیات حاصله و دردسترس را، که دستاورد اختصاصی مهم مجله‌هایی مثل سوره است، ازطریق برخی هماهنگی‌ها به کتب درسی و جزوه‌های دانشگاهی تبدیل کرد تا نسل‌های دانشجویان ما با این مفاهیم قدیمی برای اروپاییان، اما جدید برای ما، آشنا شوند. ازطریق ایجاد برخی برنامه‌های آموزش سیاسی در تلویزیون نیز می‌توان این ادبیات حاصل‌آمده را به کار گرفت و بر تأثیرات عمومی آن افزود.

در جستجوی نیروهایی برای فرارفتن از تاریخ معاصر خود

در این قسمت می‌خواهیم بگوییم که طبقهٔ متوسط و مشتقات داخلی (روشنفکران سکولار) و خارجی (جامعه‌شناسان و فلاسفهٔ غیرایرانی) آن، ابزار و بستر استعلاز تاریخ معاصر ایران است و حزب‌اللهی سخت‌آیین، نیروی این استعلاست. یک اشکال اساسی و ریشه‌ای دیگر در ارتباط با مورد اول این است که اصحاب هنر و اندیشهٔ انقلاب اسلامی، گمان می‌دارند که می‌توان مجرد و جدا از شرایط ملموس انقلاب اسلامی، که شرایطی ابتدائاً سیاسی استراتژیک است تا اقتصادی اجتماعی، به اهداف فکری و فرهنگی خود نزدیک شوند؛ اما موفقیت ژورنالیسم انقلاب یک موفقیت فرهنگی است. چنین موفقیتی فقط درون فضایی از موفقیت‌های جنبی معنا دارد و یک واقعیت مجرد و تنها نیست. کلیت است که موفق می‌شود. اصحاب فرهنگی انقلاب اسلامی و خاصه نشردهندگان این حوزه، بر این باورند که فعالیت‌ها و مساعی فرهنگی‌شان در مسیر اهداف انقلاب اسلامی، ولو به‌طور نسبی می‌تواند به موفقیت بینجامد؛ یعنی مخاطبان بسیار بیابد. متأسفانه در شرایط فعلی چنین موفقیتی، ولو اینکه نسبی باشد، ممکن نیست. در واقع شکوفایی اندیشه و هنر انقلاب اسلامی بعد از شکوفایی نسبی اقتصاد کشور و رهایی طبقهٔ متوسط از غم نان ممکن می‌شود و شکوفایی یا رشد اقتصاد کشور نیز موکول به تکمیل پروهٔ سیاسی انقلاب اسلامی است که پروژه‌ای پرومته‌ای^۱ و جسورانه است.

در شرایط فعلی، مطلوب آن است که بتوانیم با طبقهٔ متوسط سیاسی‌اندیش و خورکردهٔ با ارزش‌های سیاسی فکری غرب، پیرامون حقانیت انقلاب اسلامی و خودی‌بودن و ایرانی‌بودن آن، پیرامون حقانیت و درستی قیام امام خمینی که همه چیزِ ایران جدید از آنجا برخاست، گفتگو کنیم و به‌وفاق برسیم. برای این کار هم نباید اختصاصاً از موضع تجربیات داخلی و دفاع از تجربهٔ زیستهٔ انقلاب و نظام سخن بگوییم. ما ابتدا باید از زبان تجدد و از زبان علوم اجتماعی مدرن، درحالی‌که اذعان داریم که فعلاً و همچنان، مدرنیته همهٔ جهان پیرامون ما را فراگرفته است، با آنان سخن بگوییم. طوری سخن بگوییم که گویی ماکس وبر یا هابرماس دارد از انقلاب ایران و جمهوری آن دربرابر ترجیحات غربگرایانهٔ طبقهٔ متوسط ایرانی دفاع می‌کند!

ما از تأثیر دفاعیات نوع غربی از انقلاب اسلامی کاملاً آگاهیم و باید خیلی زودتر متوجه آن می‌شدیم. مگر معصوم(ع) نفرموده است که دین خود را طوری تبلیغ کنید که کُفار فرهنگ خود را تبلیغ می‌کنند؟ می‌دانیم که غربیان در تبلیغ فرهنگ خود، خیلی ظریف و خلاقانه عمل می‌کنند. به‌خاطر تجربیات استعماری، ما در نگاه به غرب سنتاً با ترس و احتیاط فراوان عمل می‌کنیم؛ اما «مومن» به انقلاب اسلامی از «تفکر» غیرانقلاب اسلامی نباید بترسد؛ زیرا این دو از جنس هم نیستند. اگر واقعاً «مومن» به رهبری و انقلاب اسلامی باشیم، اندیشه و فلسفه و علم غربی به ابزاری در دست ما تبدیل می‌شوند، نه ابزاری علیه ما. آن‌ها در دستان ما قرار می‌گیرند؛ همان‌طور که برعکس، خودمان زمانی سوزه و موضوع علوم اجتماعی جدید و مشخصاً شرق‌شناسی آن‌ها بوده‌ایم.

درواقع همه چیز برای شروع یک تاریخ جدید، به ارادهٔ استعلابند است. اگر ما حزب‌اللهی یا مؤمن به «انقلاب خمینی»

۱. یکی از اساطیر یونانی

یک محتوای عمومی اصیل برای مقالات نشریات انقلابی، باید آن باشد که بگوید جامعهٔ ایرانی و نخبگان آن، از مواجهه با انقلاب اسلامی ناگزیرند؛ زیرا انقلاب ایران و حکومت انقلابی پس از آن، حکم عقل تاریخ ایران است.

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۶۴

(اصطلاحی پدیدارشناسانه که حقیر بسیار به درستی‌اش معتقدم) باشیم، همه‌چیزِ این جهان دربرابرِ ما کوچک و متواضع می‌شود؛ آن‌قدر کوچک که در دستانِ ما جای می‌گیرند و ما می‌توانیم با آن‌ها و روی آن‌ها عمل کنیم. دراین‌حال، فلسفه و علوم انسانی متجدد خطری برای مومن آرمان‌گرا نیست؛ فرصتی برای اوست. اما چرا، برخلاف مومن آرمان‌گرا، علوم غربی برای متدین سنتی خطری است که کل هویت او را تهدید و درواقع تصاحب می‌کند؟ متدین سنتی از گذشته آمده و در زمان حال حضور دارد؛ او پرتاب‌شده‌ای از تاریخ به زمان حال است. او فاقد دلیلی برای وجودداشتن است؛ اما مؤمن انقلابی، انسانی متعلق به آینده است که در زمان حال حضور می‌ورزد و می‌خواهد زمینه را عرصهٔ زمانهٔ خود بسازد. ما مؤمنین آرمان‌گرا، امکانات گذشته‌مان در زمان حال هستیم که می‌خواهیم در آینده محقق شویم. این سه‌گانگی، زمان اصیل است.

بخاطر همین وحدتِ زمان‌ها ما گذشتهٔ اصیل هستیم. ما مردان خاص خود را داریم که از یک‌صد سال پیش، زمانهٔ شکوفاییِ ما را می‌دیده‌اند. ما کسی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی یا اقبال لاهوری را داریم که امکان ندارد این زمان برای ما چیزی برای گفتن نداشته باشند. نشریهٔ جبههٔ انقلاب باید از جوانان مستعد بخواهد که تازگی سخنِ اساسی و ماندگار کسانی چون اسدآبادی و مدرس و فضل‌الله نوری را برای ما به گفت و نوشت درآورند؛ کسانی که هر یک در عرصهٔ نظریه برای ما همچون انقلاب اسلامی‌هایی منفرد و تکین بوده‌اند. آن‌ها باید از موضع ویژهٔ فکرِ انقلاب اسلامی به بزرگان تاریخ‌مان بنگرند. اصولاً کسی که چیزی را از سرچشمه می‌بیند، همه‌چیز را، ولو به‌طور کلی، دیده است؛ همچنان‌که توکویل و برک آیندهٔ بعد از انقلاب فرانسه را به‌خوبی دیده بودند. هر چیز نویی جز ادامهٔ بنیاد نخستین خود نیست. (ناخودآگاه به یاد نمایشنامهٔ فاوست، اثر گوته افتادم!)

مجدداً اما، شرط مفیدافتادن فلسفه و علوم انسانیِ متجدد برای ما، موفقیتِ سیاسی‌استراتژیک جمهوری اسلامی دربرابرِ غرب است. باید هندوانه‌های درشت را یکی‌یکی برداشت. بخاطر ضرورت و ناگزیری نیل به این موفقیت و بخاطر آنکه همهٔ موفقیت‌های بعدی از آن شروع می‌شود، همهٔ فعالیت‌های فرهنگی‌انتشاراتی ما باید در خدمتِ ماکروسیاست (high politics) انقلاب اسلامی و پیروزی آن باشد یا با نیم‌نگاهی به آن صورت گیرد. برای ما که اختصاصاً اهل علم انسانی و هنر و اندیشه هستیم، سرباز یک سیاستِ ملیِ خاص بودن، شاید اندکی دشوار و ناخوشایند باشد؛ اما خیلی چیزها خوشایند نیست و باین حال ضروری است و ما به آن تن می‌دهیم؛ این از مهم‌ترین آن موارد است.

هم انصاف و هم ضرورت است که ما به ستایشِ مدرن، و نه صرفاً ستایشِ فی‌نفسه، از شهدا و رزمندگان و حزب‌اللهی‌های خود بپردازیم. این کار مستلزمِ وجود زمینه‌های فکری‌تحلیلی غنی‌تری است. ما باید ادبیاتِ جدیدی بسازیم؛ این ساختنِ فعلاً‌کار ما نیست! کار دانشوران اروپایی‌ای است که با انقلاب ما ستیز ندارند و حتی در شُرُفِ ستایشِ آنند. بسیار امید داریم که شمار آن‌ها در آینده افزایش یابد؛ اندیشمندانِ منصفی که غنای فکری و تحلیلی داشته باشند و بتوانند از مفاهیم والا بهره بجویند. متأسفانه امثال آن‌ها را به‌سختی می‌توان در میان روشنفکران اسم‌دکردهٔ ایرانی یافت. پس، می‌توان و باید با دانشورانِ مستعد خارجی دمخور شد و از آنان مطالبی در پاسداشتِ پدیدهٔ انقلاب ایران و جمهوری آن طلبید.

جوابِ تجدد مضر را باید با تجدد مفید داد. اولاً تاریخِ تجدد در ایران عمدتاً فرانسوی است. ما با تجدد فرانسوی یا مدرنیتهٔ انقلاب فرانسه مواجهیم که خصلتی ستیزنده و پرشروشور دارد. این تجدد مُهر خود را ابتدا بر فرهنگ و هنر و نحوهٔ تفکر، و سپس بر تأسیس دولت ملیِ مدرن ایرانی گذاشت. ما مستقیماً با دولتِ مدرن ارتباط نگرفتیم؛ بلکه این امر به‌واسطهٔ مدرنیتهٔ سیاسیِ فرانسوی محقق شد. تحلیل‌های هابز و لاک دربارهٔ نهاد دولت انگلیسی در زمانهٔ خودشان، یعنی انگلستانِ قرن هجدهم و دورانِ بعد از انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸، که در اصل خیلی بومی و انضمامی و بنابراین خیلی تأثیرگذار بود، باعث شد برخی نویسندگان فرانسوی (آگوست کنت، مونتسکیو، ولتر، حتی ماکس وبر آلمانی و دیگران) ستایشگر شیوهٔ حکومتگری و نحوهٔ روابطِ قوای اصلی در دولت انگلیسی شوند؛ اما درک آن‌ها از فضایل سیاست انگلیسی، غیرعملیاتی و سخت ذهنیت‌ورزانه بود. در این نحوهٔ درک، ستایشگریِ منفعلانهٔ نویسندگان فرانسوی از حکومتگریِ انگلیسی، بر ارزیابی‌های عینی‌شان غلبه پیدا کرد. این نویسندگان واقعیت را به انتزاع تبدیل کردند و همه‌چیز از همین تمایل به تفکر انتزاعی شروع شد: روشنفکران و ادبای فرانسوی از آن زمان تاکنون، تحت تأثیر سنت استبداد شاهی در کشور خود، نه فقط کشور خود بلکه همهٔ جهان (ازجمله کشور ما) را عمیقاً گرفتار درکِ ذهنیت‌ورزانه و نادقیقشان از نحوهٔ حکومتگری و مخصوصاً نحوهٔ رابطهٔ قوای اصلی در انگلستان کرده‌اند. بنابراین، ریشهٔ اصلی‌ترین مشکلِ ساختاریِ نظام، حاکمیتِ مدرنیتهٔ فرانسوی بر اندیشهٔ سیاسیِ معاصر ایران است؛ یا بگوییم: سلطهٔ روایتِ انقلاب فرانسه یا مدرنیتهٔ فرانسوی از توسعهٔ سیاسی بر ذهنِ مؤسسانِ حقوقیِ نظام جمهوری اسلامی ایران. علاوه‌بر تفکیکِ قوا، درکِ ما از دموکراسی (مردمسالاری) هم از فیلترِ سیاستِ پرشروشور فرانسوی و نیهیلیزمِ مندرج در ادبیاتِ فرانسوی عبور کرده است.

به‌خاطر مدرنیتهٔ فرانسوی، انقلاب اسلامی یک

عظمت غمگین است؛ ژرفنایِ قومی‌فرهنگی زیادی دارد که نااندیشیده است. این ظرفیت را دارد که از وحدتِ روحی اقوام ایرانی و ایدهٔ معنوی ایران سخن بگوید؛ اما به همان اندازه این انقلابِ موضوعِ غفلت و ناخودآگاه است. ما برای اینکه استعداد درکِ عمقِ انقلاب ایران را بیابیم، به آگاهی فلسفی از خود برترمان نیاز داریم؛ یعنی از ارادهٔ انقلابی خود. باید با دانشورانِ قویِ خارجی درخصوص ستایشِ نظریِ انقلاب ایران و اگر می‌شود جمهوریِ آن، قرارداد تألیف مقاله یا کتاب منعقد کرد و تعدادی از آن مقالات را پس از ترجمه، در کتابی چاپ و منتشر کرد. این کار مثل آن است که کشوری تا زمان ساختنِ یک تیم ملی قوی، از بازیکنانِ مؤثر خارجی در تیم ملی خود استفاده کند.

می‌توان به این اهالیِ فضلِ خارجی گفت که حتی اگر به اندازهٔ ما عقیده به انقلاب ایران ندارند، موقتی و آزمایشی خود را در جای یک ستایشگرِ رخداد ۵۷ گذارده و در آن خصوصِ ذهنِ تحلیلی، اطلاعات و مقولات فلسفی خود را به‌کارگیرند. بعضی‌ها را باید هل داد تا راه بیفتند، بعضی‌ها را با پول یا احساس و عاطفه. ما به سواد و قوهٔ تحلیل‌شان نیاز داریم. چطور از آن بهره ببریم آخر؟! حقیر شاید برخلاف نظر خیلی‌ها، به اهمیت و ارزشِ مقالاتِ سفارشی در ستایش انقلاب ایران و جمهوریِ آن معتقدم و آن را یک تمرین مفید می‌دانم. تکاملِ اندیشهٔ انقلاب اسلامی محتاجِ گفتگوهای جدی و عمیق با خارجیانِ اندیشمند است. شوربخانه، تقریباً همهٔ روشنفکرانِ ایرانی بخاطر خصومت‌شان با رخدادِ کبیر ۵۷ و اصرارشان بر نادیده‌گرفتنِ آن، از تفکرِ عقیم‌اند.

همچنان‌که انقلاب اسلامی انقلابیِ مدرن «هم» بود، یعنی از متنِ شرایطِ اجتماعی‌فکریِ مدرن ایران برخاست و مدرنیته یک زمینهٔ اصلیِ آن بود، بنابراین تکاملِ آن نیز بر رویِ زمینهٔ مدرن و در پرتوِ تعاملِ سازنده و مثبت با ارزش‌ها و تفکراتِ مدرن ممکن می‌گردد. وجهِ مدرنِ انقلاب ایران یک واقعیت بود؛ پس وجهِ مدرنِ تکاملِ آن نیز واقعیت خواهد بود.

مجدد گفته شود: یک محتوای عمومی اصیل برای مقالاتِ نشریاتِ انقلابی در زمینهٔ فکری و حتی هنری، باید آن باشد که بگوید جامعهٔ ایرانی و نخبگان آن، از مواجهت با انقلاب اسلامی ناگزیرند و مفری از آن ندارند؛ زیرا انقلاب ایران و حکومتِ انقلابی پس از آن، حکمِ عقلِ تاریخ ایران

است. از این نوع سخنان بلند باز هم هست؛ اما تبیین این نوع سخنان مستلزم وجود یک ادبیات غرس شده پیشینی و یک زمینه نظری غنی است که ایجاد آن نیز مستلزم استفاده از دانشوران خارجی ای است که پدیده انقلاب ایران را کم اهمیت نمی دانند: فوکوهای جوان و جسور!

در این راستا، ترجمه هر مقاله ای در معرفی ذاتیات لیبرالیسم، برای رهایی از سیطره ۲۰ ساله لیبرالیسم بر فکر ایرانی مفید است. حقیقت آن است که این نوع فعالیت ها برای بی اعتبارسازی ارزش هایی که به طول یک تاریخ در کشورمان معتبر نمایانده شده اند، مفید است؛ اما ماهیت سلبی و منفی دارند؛ یعنی در پی نقد و مبارزه اند. حال فعالیت های ایجابی چیست؟

راهبرد

دستگاه تبلیغاتی نظام باید به آغازها برگردد و از آنجا شروع کند. باید از این پرسش شروع کند که آیا غایت انقلاب اسلامی، امری سلبی است یا مثبتی؟ اگر سلبی است پس هدف آن مبارزه با صهیونیسم بین الملل و با تمدن یهودی-پروتستان است و اگر مثبتی و موجبه است، عبارت است از ظهور نامنتظر محتویات اخلاقی هنجاری جهان ایرانی و سرریز آن در عرصه سیاست ایران. ژورنالیسم بهتر است بیشتر به کدام بپردازد؟ به نظرم به وجه سلبی انقلاب اسلامی؛ زیرا این وجه متقدم و دارای نتایج عملی مفیدتر است. فعلاً دوران آن است. جبهه انقلاب در فعالیت های انتشاراتی خود باید از آغاز سخن بگوید وگرنه محکوم به تکرار است و بعد از چهل واندی سال، تکرار جرم است.

یک مجله هرچه جدی تر، ساده تر؛ بی نیازتر به جلد های آنچنانی و کاغذ های گران قیمت و... دومی ضد اهمیت و جدیت مجله کار می کند؛ همچنان که فرد هرچه باسوادتر باشد، افتاده تر است، نشریه نیز هرچه غنی تر و تحلیلی تر، ساده تر و بی شیله پیله تر. به یاد می آورم اوایل انقلاب، خیلی ها در به در دنبال کتاب هایی از مارکس و لنین و پلخائف بودند با جلد یکدست سفید که فقط عنوان و نام نویسنده را روی خود داشت.

از من بپرسید، می گویم مجله ای مانند سوره، باید دارای فحوائی عمدتاً فلسفی و معطوف به تفکر باشد. باید به ارگان فکری جمهوری اسلامی بدل شود؛ مثلاً فصلنامه راهبرد، به ظاهر ارگان وابسته به مرکز تحقیقات استراتژیک (سابق) بود؛ ولی همگان در هر دوره آن را آیینیه جاه طلبی سیاسی رؤسایش می شناختند و از این رو نشریه ای معتبر و مرجع بود. راهبرد بعدها تکثر یافت و این همزمان بود با کاهش وزن سیاسی آن. ارگان فکری انقلاب اسلامی یا جمهوری اسلامی بودن، هدفی است که نشریات سازمان های مختلف برای نیل به آن درجه، هشیارانه یا غیر آن، می کوشند از هم سبقت بگیرند.

از طرفی وقتی سخن از ساحت هنر به میان می آید، ژورنالیسم هنر انقلاب، باید از ضرورت ساخت فیلم های دفاع مقدسی هم دفاع کند و پیرامون آن سخن بگوید؛ فیلم های سینمایی ای که در آن بسیجی زیاد حرافی نمی کند، زیاد حاجی و سید نمی گوید، رمبوازی در نمی آورد و به جای آن، او از هر جهت در آن فیلم ها یک آدم معمولی است با اراده ای غیر معمولی. او عمل قهرمانی می کند؛ اما زیاد حرف نمی زند؛ چون او در اصل، انسانی متعلق



به زمان حال نیست. باید بیشتر سکوت و اندوه نگاهش به آسمان دیده شود. بسیجی با این کار، همگان را به دنیای درونش دعوت می کند. اصل بسیجی بودن در آن چیزی است که به گفت و نوشت در نمی آید. گویی او می گوید: «آخر من از پیمانی که با خداوند برای تغییر جهان بسته ام، از سادگی غیرقابل درک آن، از بساطت و معمولی بودن همه چیز که نمی گذارد هیچ ژرفنایی آشکار شود، از فریاد در سکوت خود، چه بگویم؟ سوگ آن است که من در زمان حال مچاله شده ام.» دلیل نهایی حدوث و فلسفه نشریاتی چون سوره باید «ذکر» باشد؛ ذکر قداست و ایرانیت انقلاب اسلامی، معانی آن و دفاع از آن. جهت ژورنالیسم انقلابی باید از درون به بیرون باشد نه از بیرون به درون. حتی مثلاً ترجمه آثار محافظه کاری در نقد لیبرالیسم هم باید هدف آشکارسازی درون تجربه انقلاب برای ایرانیان را داشته باشد و در خدمت آن باشد.

همه چیز در آغاز نهفته است و همه چیز از آغاز، از نقطه، از لحظه شروع، شروع می شود؛ نه زمان حال. ما گذشته و آینده مان هستیم. ما، مردان انقلاب اسلامی، نه واقعیتی ساختاری شده و نهایت یافته؛ بلکه امکان و ظرفیت هستیم و ظرفیت یک فرد یا اجتماع با دو چیز مشخص می شود: آغازش و انتهایی که جسورانه ترسیم می شود. حقیر آغاز را، یعنی صبحگاه انقلاب اسلامی و مهم تر، صبحگاه تأسیس جمهوری اسلامی را خیلی مهم می دانم. نشریات انقلابی نباید خیلی از آن فاصله بگیرند؛ بلکه باید به آن نزدیک شوند و آن را شعاع بخشند. لحظه زایش ایران جدید، تأسیس نظام جمهوری، باید محتوای مرکزی همه خلاقیت های هنری و فکری انقلاب اسلامی باشد. طبیعی است ایرانیان معمولی نمی توانند این مهم را تحقق بخشند؛ اما مؤمن به امام و انقلاب او می تواند؛ زیرا او یک آدم معمولی نیست؛ او فردی در مقیاس گستره جهان و ژرفنای تاریخ است. ■

گزارش

آیه‌آیه، سُوره‌سُوره، جُزء جُزء

گزارشی از مجلّات منتشرشده در سال اول تحریریه جدید سوره
علیرضا غفاریان



تحریریه هفتم سوره به سردبیری سیدعلی سیدان، پس از هفت سال در پاییز ۱۴۰۱ شروع به کار کرد؛ هنگامه‌ای که در آن موجی از هیجانات و خشونت در خیابان‌های کشور به راه افتاده بود. سوره تصمیم گرفت اولین پیش‌شماره خود را به همین پدیده اختصاص دهد و در میان سردرگمی‌ها، برای اولین بار آن را «بلوا» بخواند. تحلیل آنچه در آن سال اتفاق افتاد، ردپای خود را در پیش‌شماره‌ها و شماره‌های بعدی نیز با قوت باقی گذاشت: مصاحبه با خانواده شهید روح‌الله عجمیان در شماره اول، روایتی از «سرگذشت سرکوب روسری» و ارائه خوانشی از سیاسی بودن امر حجاب در تطور تاریخی ایران در شماره سوم، بررسی نقش گرافیک در بلوای ۱۴۰۱ در مصاحبه با استاد مسعود نجابتی، و انتشار شماره ششم با ۵ متن از زوایای مختلف در سالگرد این بلوا، نمونه‌هایی از آن هستند.



یکی دیگر
از عرصه‌هایی که
در سوره مغفول
مانده است، موضوع
جهادگران عرصه علم
و فناوری و حرکت
انقلاب اسلامی در
این جهت است،
چیزی که در ادبیات
ژورنالیستی امروز با
نام «روایت پیشرفت»
معرفی می‌شود.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۷۰

آنچه بتوان کلان‌ایدهٔ تحریریۀ هفتم برای حضور در میدان انقلاب اسلامی نامید، در سرمقالهٔ پیش‌شمارهٔ اول چنین بیان شده است: «روایت قیام ذره‌ها برای تحقیق و کشف میدان و پل‌زدن از ژورنالیسم تحقیقی به ژورنالیسم تحقیقی.»

فصلی که ژورنالیسم تحقیقی را از تحقیقی جدا می‌کند، زاویهٔ نگاه سوره به خبر و انتخاب سوژه است. سوره خبر قیام را حاوی یک دعوت می‌داند و متناسب با سوژه‌ای که انتخاب می‌کند، نمی‌خواهد فقط راوی رخ‌دادها باشد؛ بلکه می‌خواهد از دل روایت آنچه را که «دعوت» به راه حق می‌پندارد پدیدار کند. همین امر مقوم یک میل شدید در سوره برای گزینش سوژه‌های گم‌نام از اقصانقاط جهان می‌شود. در هر شماره، حتماً دو یا سه روایت از جهان اسلام هم می‌بینیم؛ نقطه‌ای در تلاقی امت و ملت. دقیقاً همان جایی که انقلاب اسلامی با همهٔ تکثراتش، در قالب یک ایدهٔ کلی «ذره»‌پروری می‌کند، هنگامه‌ای است که سوره علاقه به نمایان‌شدن آن دارد.

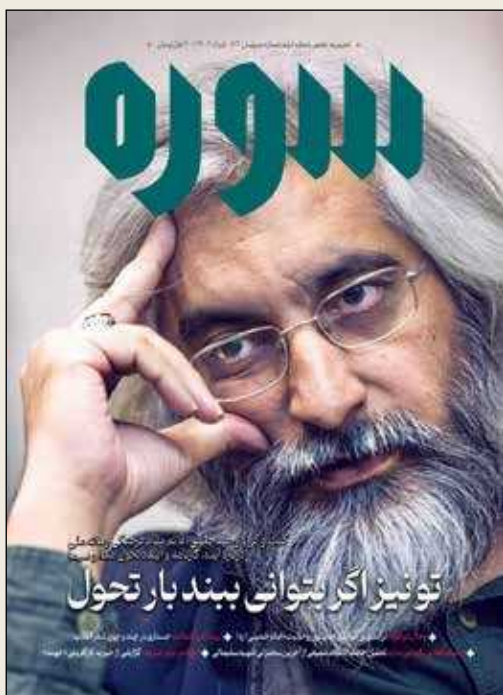
همان‌طور که انقلاب اسلامی، انقلابی از بنیان‌های ذهنی تا ظهور رفتاری امت را شامل می‌شود، سوره هم سعی کرده است تا این رفت‌وبرگشت را حفظ کند. از طرفی با صاحب‌نظرانی همچون سید یدالله یزدان‌پناه، علی امینی‌نژاد، اصغر طاهرزاده و محسن قنبریان برای کنکاش در حکمت انقلاب اسلامی در مقابله با تحجر و تجدد مصاحبه کرده است؛ و از طرف دیگر روح‌الله‌ها - از رشیدی و نامداری تا عجمیان - را روایت کرده است که آرمان‌های روح خدا را با حضور در صحنه پی گرفته و گزارهٔ «راه آنقدر باز است که هیچ مانعی در برابر ما نیست» را تحقق بخشیده‌اند. این‌ها همگی جلوه‌های ملموس ایستادن پای ایدهٔ انقلاب و نموداری از این سیر نظر تا عمل است.

سوره در قید مرزها نیز نگنجیده است. همسفرشدن با حجت الاسلام سانتیاگوپاز در سرزمین کوه‌های نقره‌ای آرژانتین، روایتی از دل جام جهانی ۲۰۲۲ با سه زبان بین‌المللی: «فوتبال، فندک، فلسطین»، سفر به کوچه‌پس‌کوچه‌های سوریه برای یافتن فلسطین اشغالی، مصاحبهٔ اختصاصی با عبدالمعطی ابوزید، نقاش فلسطینی و نمایاندن پیام «رقص رنگ روی دیوار حائل» به سبب حضور نقاشان و گرافیست‌های انقلاب در مرزهای اشغالی رژیم صهیونیستی، و چندین‌وچند سوژهٔ درهم‌شکنندهٔ مرزهای جغرافیایی، دعوتی برای پیوستن به زیستِ جهانی انقلاب اسلامی است و این حیات انقلاب اسلامی، راوی نبرد فقر و غنا و گرهِ‌خورده به مبارزه برای مستضعفین است. روایت جهادگران گروه جهادی «جهت» در روستاهای محروم سیستان به‌عنوان نمونهٔ عینیت‌یافتهٔ نگاه اصیل انقلاب اسلامی به فعالیت‌های جهادی و همسفرشدن با یک زن مبارز برای رسم «تبسم» بر چهرهٔ کودکان آفریقایی یا روایت جنگ آب در روستاهای محروم بوشهر هم در قالب همین ایدهٔ مرزشکنی انقلاب اسلامی معنا می‌یابد.

میدانی‌بودن و پرداخت موشکافانه به خود سوژه از نقاط قوت سوره است. سوره، ایده و هستی‌شناسی انقلاب اسلامی را که در سوژه‌های مختلف به ظهور رسیده است بررسی می‌کند و اصل را بر همان می‌گذارد. سوژه در این مجله، بهانه‌ای برای پرداختن به فضای ذهنی نویسنده نیست؛ بلکه خود سوژه خالق متن است. مثلاً هنگامی که می‌خواهد در مورد الهیات سیاسی و نقش دین در حکومت صحبت کند، به‌دنبال گزاره‌های فقهی و احکام فلسفی کلی نمی‌رود؛

بلکه در دل میدان، نگاه برخی روحانیون به گشت‌ارشاد و تأسیس حوزهٔ قم را با صراحت لهجه بررسی و نقد می‌کند. شاید این موضوع کمی از بار کلی بودن گزاره‌ها کم کند؛ اما مخاطب را به لایه‌های میانی پدیده‌های اجتماعی نزدیک می‌کند. سوره از دریچهٔ آنچه در فضای رسانه‌ای و مجازی داغ است، دست به انتخاب می‌زند و سپس شروع به نقد و پرسش‌وپاسخ می‌کند. این رویکرد برای شکستن جدل‌های فضای مجازی و ورود به لایه‌های عمیق‌تر مناسب است؛ اما چیزی که به چشم می‌آید، برخی سوگیری‌ها در نقد و بررسی نقش جریان‌های مختلف سیاسی کشور در رخدادهاست. نقد یک جریان واحد، هنگامی که احزاب گوناگون از طیف‌های مختلف کم‌کاری‌ها و نارسایی‌هایی دارند، به دور از انقلابی بودن است؛ به‌عنوان مثال، با اینکه در غالب موضوعات، امکان پرداخت مفصل به نقش برخی جریان‌های اصولگرا و به‌ظاهر انقلابی یا انفعال بعضی حوزویان وجود داشت، عملاً تا متن «تولید یک قیام سیاسی» در پیش‌شمارهٔ سوم، انتقادی جدی از این جریان سیاسی نمی‌بینیم.

سوره در مسائل عرصهٔ فرهنگ و هنر چندان قوی ظاهر نمی‌شود و سوژه‌های انتخابی این حوزه، برخلاف بخش‌های دیگر، از گنجینهٔ «قیام ذره‌ها» نیست. ما در سوره با متداول‌ترین موضوعات و شخصیت‌های حاضر در این عرصه‌ها مواجه هستیم. این ضعف در بخش «نقد» بسیار مشهود است که جزو بخش‌های انتهایی هر شماره به حساب می‌آید و به نقد محصولات فرهنگی و هنری کشور در عرصهٔ ادبیات، سینما، نقاشی و گرافیک اختصاص دارد. جستارهایی کوتاه پیرامون چند کتاب تازه‌چاپ‌شده، که گویا دقت نظر ویژه‌ای برای انتخاب سوژه‌های خاص یا حداقل متمایزبودن از سطح عمومی نشر در اینجا وجود ندارد. در نقد فیلم هم عمدهٔ متن‌ها حول معنا و پیام فیلم، با کناره‌گیری از دیگر عرصه‌ها و وجوه تکنیکی هنری می‌چرخد و ما جز نقد پراکندهٔ آنچه روی پرده در حال نمایش است، دلیلی برای همراهی با این بخش نمی‌بینیم. در نقاشی و گرافیک هم رویکرد



انتخاب
عکس‌هایی از
خود سوژه‌ها،
به‌جای استفاده از
طراحی‌های آماده،
با اینکه بعضاً دارای
ضعف هنری هستند؛
اما قرابت مخاطب
با سوژه و سادگی
دلنشینِ پدیده‌های
انسانی را حفظ کرده
است.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۷۲

نشانه‌شناسی برای تسهیل رساندن پیام اثر به مخاطب جایگاه ویژه‌ای دارد. این باعث شکل نگرفتن یک خط محتوایی مربوط و درهم‌تنیده میان میادین مختلف بخش نقد و سوژه‌های فرهنگی و هنری می‌شود. این مسئله تا به آنجاست که پیش از شماره سوم، بین سوژه‌های این بخش و سوژه اصلی حتی ربط موضوعی و عنوانی هم یافته نمی‌شود. گویا این بخش فارغ از مابقی ایده و پرونده شماره، صرفاً در انتهای کار به آن الصاق شده است. مجموع این نارسایی‌ها باعث می‌شود تا بخش نقد را ضعیف‌ترین بخش سوره از حیث محتوایی بدانیم. همچنین در بخش مهمی از سوژه‌های فرهنگی و هنری، پی‌رنگ سیاسی نمایان است؛ مثلاً در مصاحبه با بهروز افخمی، تعداد زیادی از سؤالات به شخصیت‌ها و فضای سیاسی در کشور اختصاص دارد؛ یا خیلی از سوژه‌های مصاحبه باید جهت سیاسی خود را در متن روشن کنند. ذکر این نکته حائز اهمیت است که وقتی سیاسی‌بودن پرداخت را نقد می‌کنیم، منظور تبدیل کردن پدیده‌ها به عناصر خنثی نیست. یکی از نمونه‌های پرداخت هنری مطلوب، میزگرد «هنر استشهادی» است که از اساس یک مسئله سیاسی، یعنی نگاه امام خمینی به هنر را روی میز می‌گذارد؛ اما نوع بحث و سوالات بیشتر پیرامون هنر و بنیادهای نظری‌ای است که به هنر جهت و معنا می‌دهند.

یکی دیگر از عرصه‌هایی که در سوره مغفول مانده است، موضوع جهادگران عرصه علم و فناوری و حرکت انقلاب اسلامی در این جهت است، چیزی که در ادبیات ژورنالیستی امروز با نام «روایت پیشرفت» معرفی می‌شود. در هیچ‌کدام از مجلدات سوره، سوژه‌ای با موضوع شهدای هسته‌ای، شرکت‌های کوچک و بزرگ مستقل و متعهد در خط مقدم جنگ اقتصادی یا فعالان عرصه تولید علم در رشته‌های گوناگون علوم انسانی و فنی‌مهندسی دیده نمی‌شود. مواردی که در تحریریه‌های قبلی سوره نقش پررنگی داشتند؛ اما در سوره جدید جز یک متن از حجت‌السلام پارسانیا، درباره تأثیر انقلاب بر علوم انسانی ما، هیچ سوژه‌ای را نزدیک و در حدود مسئله علم و دانشگاه و پیشرفت نمی‌بینیم.

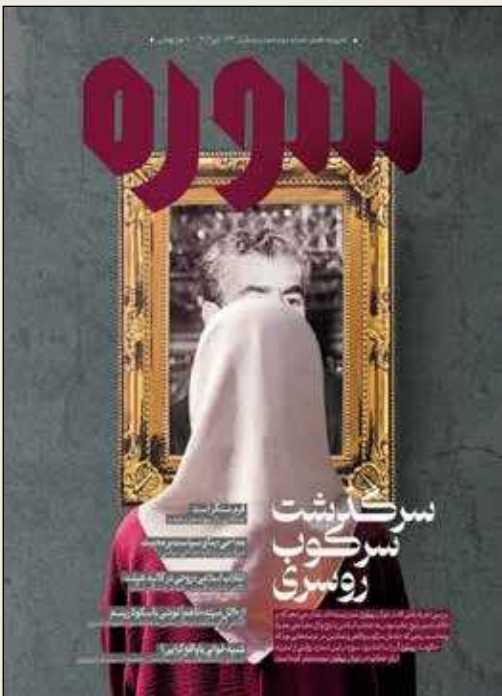
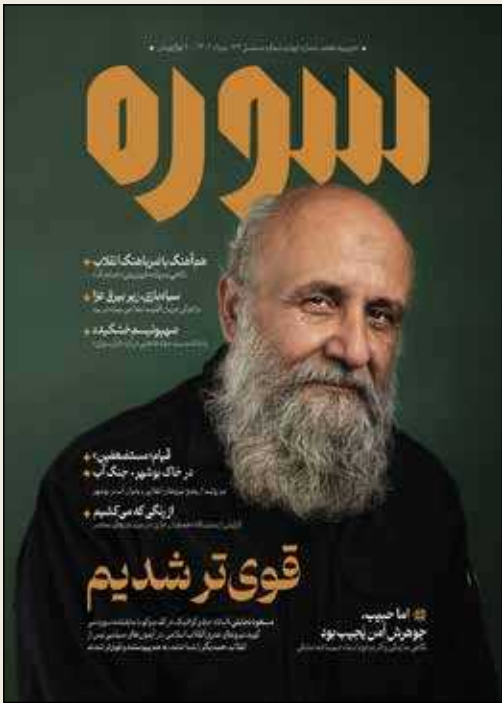
بخش انتهایی هر شماره با نام «بن‌یاد»، به تک‌متن‌هایی پیرامون اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، حول برخی مسائل و دوگانه‌های مطرح در اذهان حزب‌الله اختصاص دارد. به نظر می‌رسد در این بخش سعی شده است تا از اندیشه امام آشنایی‌زدایی شود. شکستن کلیشه‌های موجود و استخراج نگاه درست از دل طرح ابتدایی نیز از دیگر اهداف آن است؛ اما از فضای انضمامی فاصله دارد و تمایز خاصی با رویکرد جدلی رسانه‌ای پیدا نکرده است؛ به‌همین خاطر هدف ترسیم‌شده را به خوبی تحقق نمی‌بخشد.

طراحی یک مجله جزو حیاتی‌ترین بخش‌ها جهت فروش، تبلیغ و انتقال پیام است. چه‌بسا مجموعه‌ای از حرف‌ها و اندیشه‌ها که بتواند با یک تصویرسازی بروز و ظهور جدی‌تری پیدا کند. طراحی جلد سوره از پیش‌شماره اول با یک طرح گرافیکی آغاز می‌شود؛ اما از پیش‌شماره‌های بعدی، به‌غیر از پیش‌شماره سوم، همگی یا فرمی فتومونتاژگونه داشته یا به پرتوه یک شخصیت اختصاص دارند. به‌طوری‌که از مجموع ۹ طراحی، ۵ شماره را پرتوه شخصیت تشکیل داده است. شخصیت روی جلد سوره، نمایانگر دغدغه اصلی آن شماره مجله است؛ گرچه گاهی اوقات هم پرتوه شخصیت‌ها و طراحی جلد، نماینده محتوای اصلی نیستند؛ برای مثال در شماره دوم، غیر از سرمقاله و میزگرد، متن‌ها هیچ ارتباطی به

صداوسیما و پرتوه وحید جلیلی به‌عنوان طرح جلد انتخابی ندارند. در شماره سوم هم عمده متن‌ها به مفهوم عزاداری و نگاه انقلاب اسلامی به هیئت اختصاص دارد و صرفاً یک یا دو متن مرتبط با موضوع حجاب دیده می‌شود؛ اما طراحی جلد به تصویری در مورد حجاب در عصر پهلوی اختصاص دارد.

استفاده از عکاسی در عمده تصویرسازی‌ها، باعث شده عینیت سوژه‌ها کاملاً برای مخاطب حفظ شوند و فضای فانتزی و انتزاعی نسبت به سوژه‌ها شکل نگیرد. انتخاب عکس‌هایی از خود سوژه‌ها، به‌جای استفاده از طراحی‌های آماده، با اینکه بعضاً دارای ضعف هنری هستند؛ اما قرابت مخاطب با سوژه و سادگی دلنشینِ پدیده‌های انسانی را حفظ کرده است. نقد مهمی که شاید بتوان در این زمینه به سوره داشت، استفاده از عکس‌ها و طراحی‌ها با پراکندگی اشتباه و غالباً در ابتدا یا انتهای هر متن است. تعداد زیادی از صفحات بدون هیچ‌گونه عکس یا طراحی، صرفاً با سطور کلمات پرشده‌اند. استفاده از ضمیمه‌های هنری باعث کشش بیشتر و تقویت وجوه زیبایی‌شناختی مجله می‌شود؛ مثلاً در متن «اما حبیب جوهرش آقن یحیی بود» در شماره چهارم، استفاده به‌جا از آثار مرحوم حبیب‌الله صادقی، رنگ‌ولعاب زیبایی به آن بخشیده است و مخاطب را هم‌پای یک متن طولانی نگه می‌دارد. علاوه بر این جای‌گذاری سوتیترها در یک صفحه کامل، قالبی جدید است که ایده جالبی به نظر می‌رسد.

در مجموع سوره مسیر پرفرازونشیب خود را به خوبی طی کرده است، انتشار ده شماره با غنای محتوایی و ادبی طی سال اول، عدد خوبی برای تحریریه جدید به حساب می‌آید. سوره دست به نوآوری‌های درستی زده و درعین حال، سنت تاریخی خود را نیز تا حدی حفظ کرده است. نکته‌ای که سوره را فارغ از فرازوفرودها، با هویت جذاب و به‌خصوصش برای انقلاب اسلامی حفظ می‌کند. به امید رشد روزافزون سوره و همه مجاهدانی که در عرصه جهاد تبیین انقلاب اسلامی، قلم و قدم می‌زنند. ■



عزم‌امروز، بندر آینده

علیرضا سمیعی

پژوهشگر هنر و عضو تحریریه مجله سوره



می‌توان برای سوره سه دوره کلی و شاخص را نام برد. دوره نخست، دوره شهید آوینی و تأسیس سوره است. شهید آوینی در این دوره سنگ بنای سوره را شکل می‌دهد: تصریح مواضع فرهنگی و هنری امت حزب‌الله و به روشن‌گاه آوردن جایگاه و منش هنرمندان و اندیشمندان انقلاب اسلامی. این دوره، بسیار درخشان است؛ هرچند که دامنه زیادی ندارد و اعم شهرت و جایگاه شهید آوینی متکی بر روایت فتح است؛ سوره بیشتر مورد توجه خاصان و اهالی رسانه و مطبوعات قرار می‌گیرد و مخاطب عمومی چندانی ندارد. دوره مهم بعدی، دوره آقای جلیلی است. وحید جلیلی در دوره سردبیری خود، اندیشه «عدالت فرهنگی» را در سوره دنبال می‌کرد و در این امر موفق ظاهر شد. او کماکان همین ایده را دنبال می‌کند؛ چه در عمار و چه حالا که در صداوسیما مشغول است. در دوره‌های بعد، حوزه هنری بیشتر به عنوان ستاد و پشتیبان مالی سوره نقش‌آفرینی کرده و سوره، یک برداشت غیرحزب‌اللهی از هنر را بازنمایی می‌کرد. این وضعیت تا زمانی بود که متصدیان سوره، به نقطه تأسیس سوره و تأکید روی عدالت فرهنگی بازگشتند؛ اما در این برهه فعالیت آن‌ها بیشتر محدود به ساحت نظری و اندیشه شد و وجهه هنری آن جلوه کم‌تری داشت.

بعد از تعطیلی دوره‌های پیشین، تلاش در تحریریه جدید بر این بود که سوره دوباره به نقطه تأسیس بازگردد؛ منتها سوره از نقطه تأسیس گذر کرده و به ثبات رسیده است. آن ریشه‌ها اکنون میوه داده‌اند. در سوره اندیشه، کلام در ساحت نظری جان گرفت و در حوزه عدالت فرهنگی نیز به یک ثبات نسبی رسید؛ یعنی امت حزب‌الله در ساحت مختلف فرهنگی و هنری، از سینما گرفته تا تجسمی، سهم و جایگاه ویژه‌ای را به دست آورد. اکنون در دوره تثبیت سه دوره برجسته پیشین و دستاوردهای آن قرار داریم. دوره جدید، دوره بازاندیشی در تاریخ فرهنگی خود است؛ نه به شیوه سوره اندیشه و صرفاً در ساحت نظری؛ بلکه با گشودن راه‌های جدید. سوره جدید، در نقطه گزارش و نقد ایستاده است. پس از سوره اندیشه، با توجه به اتفاقات و رخدادها، نقاط پرابهام و مسئله‌سازی بروز و ظهور کرده و توجه امت حزب‌الله را به خود جلب کرد. رفع ابهام و حل این نقاط، بسته به این بود که جبهه انقلاب بتواند خود را گزارش و در کنار آن نقد کند. ارائه تجربیات و دستاوردهای پیشین در قالب گزارش نویسی



اکنون در
دورهٔ تثبیت سه دورهٔ
برجستهٔ پیشین قرار
داریم. دورهٔ جدید،
دورهٔ بازاندیشی در
تاریخ فرهنگی خود
است؛ نه صرفاً در
ساحت نظری؛ بلکه
با گشودن راه‌های
جدید.



ممکن بود و بازبینی و بازاندیشی در کارها و تولیدات جبههٔ انقلاب هم در قالب نقد تجلی پیدا می‌کرد.

بدین ترتیب، نیاز به تأسیس یک تحریریه وجود داشت. ملموس‌ترین خروجی یک تحریریه، مجلهٔ آن است؛ اما نتایج عینی دیگری را نیز شامل می‌شود. تحریریه، به نیروها آرایشی واحد می‌دهد و نیروی آن‌ها را در نقطه و جهتی مشخص متمرکز می‌کند. وقتی که یک مجله در ابتدای فعالیتش قرار گرفته است، باید از خود شخصیتی واحد و اندیشه‌ای مشخص به نمایش بگذارد. قرارگرفتن در موضع گفت‌وگو با دیگری، نیازمند به این جانمایی و اعلام موضع است. این بروز شخصیت به معنای روشن کردن تمایزات سوره با گروه‌های فرهنگی دیگر، چه روشنفکر و چه حزب‌اللهی است. اینکه سوره در فضای حزب‌الله هم نمی‌تواند تمام گروه‌ها و تمام تفکرات را نمایندگی کند، نمایانگر قدرت جبههٔ انقلاب و گسترش آن است. تمایز سورهٔ فعلی و سورهٔ آوینی در این است: سوره در ابتدای تولد خود تنها نقطهٔ نمود فرهنگی جریان حزب‌الله بوده است؛ اما آن نقطه اکنون بسط پیدا کرده و شاخ‌وبرگ گرفته است؛ بنابراین سورهٔ فعلی نمی‌تواند همان نقش را ایفا کند که در ابتدا بر عهده داشته است. خوشبختانه صداهای زیادی در جبههٔ انقلاب شنیده می‌شود و سوره نیز یکی از آن‌هاست. اکنون دیگر قبای جامعیت به تن سوره نمی‌نشیند و تحریریهٔ فعلی نیز به دنبال این نیست که خود را به عنوان تنها صدای موجود معرفی کند. از طرفی، تلاش این تحریریه بر آن بوده است که نسبت به باقی صداها بی‌تفاوت نباشد و در فضایی مشترک با سایر جریان‌ها موضع بگیرد. باین وجود که رویکرد سوره همواره فرهنگی و هنری بوده است؛ ولی به اقتضای وقایع مجبور بوده است که به چالش‌هایی روزآمد پاسخ دهد. تحریریهٔ جدید در همان ابتدای تأسیس، با یک رخداد سیاسی مهم مواجه شد؛ تکانه‌ای که همه باید به آن پاسخ می‌دادند. نکته اینجاست که تأثیر این واکنش سوره هنوز در ذهن مخاطب

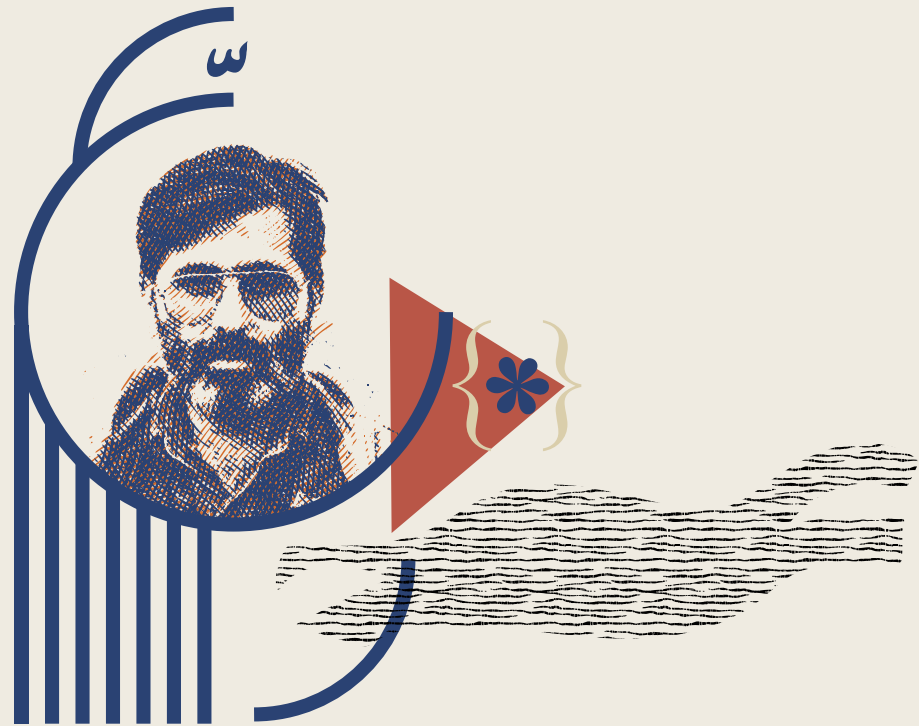
حضور دارد. مسئلهٔ دیگری که بازنمایی سیاسی سوره را بار دیگر تقویت کرد، طوفان الاقصی بود. طوفان الاقصی نیز به‌مانند رویداد قبل، حتی مهم‌تر و حیاتی‌تر، غرب آسیا و جهان را تحت تأثیر خود قرار داد و پرداختن به آن لاجرم پرداختی سیاسی محسوب می‌شد. بارخ‌دادن این دو اتفاق مهم و واکنش سوره به آن‌ها، این انگاره در ذهن بسیاری از مخاطبان شکل گرفت که فضای سیاسی سوره به فضای فرهنگی و هنری آن غلبه دارد؛ اما سوره حتی در پرداخت به وقایع حادث سیاسی روز نیز تلاش کرد تا سویه‌های فرهنگی و هنری آن‌ها را نمایان کند؛ مانند گزارش مجله راجع به هنرمندانی که در طول نبرد طوفان الاقصی شهید شدند. اگر شماره‌های اخیر سوره را توریق کنیم می‌بینیم که سویه‌های فرهنگی و هنری وجه غالب را دارند؛ اما اثر پیش شماره‌ها و شماره‌های اول در ذهن مخاطب، هنوز بر فضای مجلدات بعدی غالب است. هر یک از دوره‌های شاخص سوره با مفاهیم و عناوینی شناخته می‌شوند. در سوره فعلی نیز، دال مرکزی‌ای که مانند دوره‌های پیشین به یادگار خواهد ماند، مسئلهٔ «آینده» است. برای مثال در پرونده‌ای که به سالگرد حاج قاسم پرداخته شد، هدف اصلی همان

شعار سوره، یعنی گزارش آنچه که در صحنه رخ می‌دهد بود؛ اما صحنه چنان وسیع و رخدادها چنان پراکنده و گوناگون بودند که قطعاً امکان پوشش همهٔ آن‌ها وجود نداشت؛ بنابراین باید اولویت‌بندی می‌شد. اولویت این‌گونه در نظر ما نقش بست که آنچه بذر آینده در آن نهفته است را گزارش کنیم. خبر ارزشمند از منظر سوره، واقعیتی است که رخ داده و آینده نیز در آن نهفته است. سوره به دنبال یافتن نقاطی است که بتوان آینده‌ای را بر اساس آن‌ها ترسیم کرد؛ نقاطی که بارور هستند و می‌توان آینده را در آیینۀ آن‌ها نمایاند. برخی نقاط هستند که حتی اگر آن‌ها را نادیده بگیریم، خود روزی طنین و آوایی ایجاد می‌کنند و جنبش و تغییری را رقم می‌زنند؛ چیزی مانند حماس و برادران یمنی ما که تا چندی پیش هیچ‌کس آن‌ها را در محاسبات منطقه‌ای و بین‌المللی‌اش به حساب نمی‌آورد؛ اما اکنون دست به اقداماتی زده‌اند که سرنوشت منطقه را تغییر داده است. چنین پدیده‌ها و چنین نقاطی که آستن اتفاقات مهمی در آینده هستند، درون کشورمان هم وجود دارد. آینده از آن کسی است که این نقاط را شناسایی کند و با آن‌ها همراه شود و آن‌ها را تقویت کند.

سوره اگر بتواند با بازآرایی صحنه، ذهن هنرمندان را درگیر کند و برای آن‌ها دغدغه بیافریند، همگرایی میان هنرمندان را نیز افزایش خواهد داد؛ فلسفهٔ وجود حوزه هنری نیز ایجاد

گفتارپردازی بومی و
بدنه روشنفکری ما در
ایران، هر دو به وضعی
غیرتجربی دچارند.
نقطه مشترکی که
می‌توان برای گفت‌وگو
با آن‌ها اتخاذ کرد،
صحبت از چیزی
است که در صحنه رخ
می‌دهد.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۷۸



تمایز فوکو با یک ژورنالیست، نتایج فلسفی‌ای است که در نهایت از آن گزارش ارائه می‌دهد؛ اما وجه اشتراک همان گزارش است. مشاهده و گزارشی که منجر به نظریه شود، از به‌کارگیری روش‌های دیگر مؤثرتر خواهد بود. دو روش نظریه‌پردازی دیگر در ایران شایع است: گفتارپردازی، که به بازگشت به تراش نظری ایرانی همچون ملاصدرا تأکید دارد. این تراش، همان افرادی‌اند که دربارهٔ واقعیت زمانهٔ خودشان نظریه‌پردازی کرده‌اند. فیلسوف غربی نیز همین است. او هم در وهلهٔ اول راجع به واقعیت زمان و جغرافیای خود صحبت می‌کند. روش دیگر، بهره‌گیری از نظریات فیلسوف غربی است؛ آن هم فارغ از حال و آنچه که در زمانهٔ ما رخ می‌دهد. این روش عملاً بدون کارکرد است؛ زیرا بر وضعی غیرتجربی مبتنی است. بدنهٔ گفتارپردازی بومی و بدنهٔ روشنفکری ما در ایران، هر دو به این وضع غیرتجربی دچارند. نقطهٔ مشترکی که می‌توان نسبت به هر دوی این جریان‌ها و برای گفت‌وگو با آن‌ها اتخاذ کرد، صحبت از چیزی است که در صحنه رخ می‌دهد. گزارش وضعیت واقعی، نقطهٔ درست عزیمت به سمت نظریه است؛ برخلاف روش‌هایی که به دنبال بارکردن نظریه، مانند شابلون، روی صحنهٔ واقعیت هستند. نقد و نظریه نیاز به تجربه‌کردن و بازخوانی تجربیات دارد و هیچ فرمی مانند گزارش نویسی، نمی‌تواند این مهم را محقق کند. ■

درحالی‌که می‌شد روی مصاحبه و یادداشت تمرکز کرد که برای یک مجله به مراتب سهل‌الوصول‌تر هستند؛ اما فرم اصلی در سوره گزارش و نقد است و سایر فرم‌ها نیز در حاشیهٔ این دو شکل می‌گیرد. اکنون در سوره، دغدغهٔ تثبیت ثمرات انقلاب اسلامی و سهیم شدن در آینده به این شیوه پیگیری می‌شود. این شیوه ممکن است در آینده تغییر کند و یا نفی شود؛ اما به نظر می‌رسد در آینده، بیشتر از امروز نسبت به اهمیت و نقش این فرم‌ها در پیشبرد اهداف انقلاب آگاه خواهیم شد؛ نه برعکس.

شرح مبسوط این دو فرم، در گزارش نویسی و نقدی که می‌خواهد به گزارش نزدیک بشود جای دارد؛ یعنی حتی در زمینهٔ نقد نیز نه شیوه‌ای کلاسیک، بلکه شیوه‌ای به کار گرفته می‌شود که به گزارش نزدیک باشد. ما قصد داریم که سایر فرم‌های مرسوم را هم تا حد امکان به گزارش نویسی نزدیک کنیم؛ چراکه شکل‌گیری سپهر هنر و اندیشه در جهان، غالباً بر پایهٔ تجربه است. اکثر هنرمندان و اندیشمندان بزرگ، کار خود را بر مبنای تجربه و گزارش آن بنا کرده‌اند؛ برای مثال فوکو در دو کتاب برجستهٔ خود، تاریخ جنون و مراقبت و تنبیه، بیش از نظریه‌پردازی، مشغول گزارش است؛ البته نقطهٔ

همگرایی میان هنرمندان انقلابی است. هر هنرمند ذیل تخصص خود فعالیت می‌کند؛ این بدین معنا نیست که هنرمندان در جهان تک افتاده‌اند؛ بلکه می‌توانند ذیل یک گفتار مشخص، فارغ از تخصص و فرم فعالیتشان، با یکدیگر به زبان مشترکی برسند. موفقیت در ایجاد و ثمربخشی این همگرایی، می‌تواند به شکل‌گیری یک دوره و مکتب خاص منجر شود. گفتار انقلاب اسلامی برای برجسته‌شدن، باید تمایز خود را با دو گفتار غالب در صحنه روشن کند: گفتار متحجرانه و گفتار متجددانه، که هر یک قدرت، تاریخ و سویه‌های اقتصادی، فرهنگی، هنری و... خود را دارند. نویسندهٔ انقلابی با کسی که رمان‌نویستن را حرام می‌داند و دیگری‌ای که رمان را بازنمایندهٔ معضلات و سیاهی‌های اجتماعی می‌داند تفاوت دارد؛ او می‌تواند در نقطه‌ای با سایر نویسندگان انقلابی به جمع برسد. نقاش‌ها و فیلمسازها و باقی هنرمندان نیز همین‌گونه‌اند. توفیق حوزه هنری این است که هنرمندان را کنار هم و ذیل این گفتار واحد جمع کند. این حلقهٔ هنری اکنون در حال ازمه‌پاشیدن است. سوره یکی از بستری‌هایی است که می‌تواند این افراد را بار دیگر کنار یکدیگر جمع و منسجم کند. اگر مخاطب مجله را باز کند، در صفحه‌ای نقد یک رمان را که در این جریان تولید شده است ببیند و در صفحات بعد گزارش یک نقاشی و یا رویداد تجسمی مرتبط را بخواند، چنین اتفاقی در ذهن او رخ خواهد داد.

مخاطب برای یک رسانه، اصلی است که تعیین می‌کند رسانه چه چیزی بگوید و آن را چگونه بگوید. ژان پل سارتر، ثلث کتاب ادبیات چیست را به توضیح و تحلیل مخاطب اختصاص داده است. وقتی رمان‌نویس این‌گونه است، کسی که گزارش یا نقد می‌نویسد چند برابر بیشتر به مخاطب تکیه دارد. درکی که از مخاطب در فضای حوزه هنری وجود دارد، با در نظر گرفتن نکته‌ای از خام‌اندیشی فاصله می‌گیرد: آمار مخاطبین یک تولید رسانه‌ای، باید امکان تفسیر داشته باشد؛ بدین معنا که از صرف یک عدد فراتر برود. یک مقوله در رابطه با آمار مرتبط با مخاطبین، تعداد آن‌ها و مقولهٔ دیگر، مخاطبین مؤثر است. اگر در تحلیل مخاطبین یک تولید رسانه‌ای از صرف تعداد فاصله بگیریم و به تأثیر پردازیم، خوانش ما از آمار و بازار متفاوت خواهد بود. تفسیر مبتنی بر مخاطب-مشتري، یک انگاره و نتایج خاص خود، و بر مبنای مخاطب-آینده، انگاره و نتایجی دیگر را می‌آفریند. اگر مخاطب را مشتری در نظر بگیریم، به سمت سیاست‌هایی، هرچند سطحی و موقت، برای فروش بیشتر می‌رویم؛ اما اگر آینده را با همان مضمون پیشین مدنظر داشته باشیم، به تولید «برند» می‌رسیم. تولید رسانه‌ای ارزشمند، علی‌الخصوص مجله، باید دغدغهٔ شکل دادن و حفظ یک برند را داشته باشد؛ یعنی در بلندمدت شخصیت و فضای مختص به خود را ایجاد کند؛ کمالینکه شهید آوینی نیز در نقطهٔ تأسیس، به خاطر به دست آوردن مخاطب مؤثر، نه صرفاً فراگیر، به موفقیت چشمگیری دست پیدا کرد. در ادامه باید به این نکته توجه شود که وقتی از مخاطب فراگیر سخن می‌گوییم، تا چه اندازه با بازار توزیع و فروش مجله در کشور آشنایی داریم. متأسفانه آمار فروش مجله، حتی مجله‌های سطحی و زرد، در ایران روبه‌کاهش است؛ بنابراین باید مخاطبین یک مجله را با نگاهی جامع‌نگر ارزیابی کرد.

مؤلفه مهمی که می‌توان به‌وسیلهٔ آن کامیابی یک مجله را ارزیابی کرد، رسیدن به فرم است. صحبت از آینده، صرفاً به معنای رؤیایپردازی و صحبت از فردای موهومی نیست که امروز نمی‌توان راجع به آن قضاوت و ارزیابی داشت. آینده‌دار بودن مجله را می‌توان از نقطه‌ای ارزیابی کرد که به انتخاب فرم می‌رسد. سوره، از میان تمام فرم‌های مکتوب، روی گزارش و نقد تمرکز شده است؛

عین میپ

مدیر کانون اندیشه جوان و عضو هیئت تحریریه سوره



بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳

2

برای توضیح کارویژه امروزه سوره، بیش از هرچیز باید روی مقوله میدان و عینیت تأکید کرد. در دوره جدید، تلاش بر آن بوده است که به جای توجه به دوگانه‌ها و چندگانه‌های نظری که عمدتاً از کتب و ترجمه‌ها برخاسته و لزوماً محاکات و روایت درستی از آنچه که در صحنه انقلاب و جمهوری اسلامی رقم خورده نیستند، از موضع خودمان عینیت و واقعیتی که رقم خورده است را ثبت و ضبط کنیم. ما در مواجهه با کلمات متأثر از آن‌ها هستیم و این کلمات هستند که گوش‌ها و چشمان ما را تربیت می‌کنند. بسیاری از محسوسات زمانی متعین و قابل اشاره می‌شوند که اسمی روی آن‌ها بگذاریم و با کلمه‌ای به آن‌ها تعیین بخشیم. استفاده نکردن از کلمات عاریتی و توجه به واقعیتِ ازان خودمان و حکم متناسب با آن (که بیرونی نیست)، محل توجه ماست. این رویکرد را می‌توان به اعتباری روایت نیز نامید.

روایت متکی بر رؤیت است؛ یعنی زمانی که برای بازنمایی خودمان از کلمات بیرونی و کلان‌روایت عاریتی استفاده کنیم، دیگر نمی‌توان آن را روایت قلمداد کرد؛ هرچقدر هم که متن مدعی داشتن اطلاعات و آمار دقیق و میدانی باشد. ادبیات‌های عاریتی به‌مرور باعث می‌شوند که توجه ما از واقعیت خودمان، به مفاهیم و واقعیاتی متناسب با ادبیاتی که استخدام کرده‌ایم جلب شود؛ نه واقعیاتی که از منظر انقلاب اسلامی می‌باید مطرح نظر و در معرض توجه ما باشد. این وضعیت نیروی حزب‌الله را در طول زمان مستهلک خواهد کرد.



ادبیات خودمان نامی متناسب و مقابل نام‌های غلط داشته باشیم. تا هنگام صحبت راجع به خودمان، خود را تبدیل به یک ابرۀ بیرونی نکنیم؛ بلکه در عین روایت، جزئی از آن بودن را حس کنیم.

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۸۲

در سوره تلاش بر این است که با رجوع روش‌مند به ادبیاتی که آن را ادبیات انقلاب اسلامی قلمداد می‌کنیم، با طرح کلمات و سردست‌گرفتن حکم مقاومت، توسعه و تعمیق آن و زنده کردن پیشینه و سنت این ادبیات، روایتی را شکل دهیم که حاصل از رؤیت انقلاب اسلامی است و آن را تقویت کنیم. همان‌طور که در حکمت می‌گوییم «إن المعرفة علی قدر العارف»، باید تاکید کنیم که إنّ الرؤیة علی قدر الرائی! کسی که در قدر و منزلت انقلاب اسلامی ایستاده است، واجد رؤیتی خاص است؛ پس واجد روایتی خاص هم هست. کلمات عاریتی ما را از این موضع و از این قدر و منزلت دور می‌کند. پس ایدهٔ اصلی سوره، رجوع به میدان و رؤیتی متناسب با قدر و منزلت رائی انقلابی است؛ ماحصلش هم روایت انقلابی.

تعیین این ایده در سوره، به‌طور مشخص در فرم سوره تبلور دارد. ما در سوره بخشی تحت‌عنوان «میدان» داریم که شامل گزارش‌های بلند است. بخش میدان، متکفل میادین واقعی‌ای است که جمهوری اسلامی گشوده است: میدان‌های سیاست، حوزهٔ علمیه، جهاد، مقاومت، هنر و سایر میدان‌ها. در میدان‌ها، تلاش ما بر آن بوده است تا به‌جای نقد آسیب‌شناسانه و یافتن نقاط کور و گره‌گاه‌ها، روایت فتح کنیم؛ فتح واقعی؛ زیرا ادامهٔ راه ما به‌وسیلهٔ روایت آسیب‌شناسانه ممکن نیست. روایت آسیب‌شناسانه، وجوه عدمی و سلبی را به رخ ما می‌کشد؛ حال‌آنکه روند پیش روی ما، نه متکی بر نقصان‌ها که بر دستاوردها و وجوه کمالاتی انقلاب اسلامی خواهد بود؛ این نقاط باید روایت و صورت‌بندی شوند تا بتوانیم این مسیر را ادامه دهیم. از طرف دیگر، عدم و سلب موضوع علم نیست؛ پس مؤلّد علم هم نیست. موضوع علم وجود است؛ پس باید بر کمالات میدان متمرکز شد و آن را توضیح داد. وجود را توضیح می‌دهند، نه عدم را. پس اینجا علاوه بر دعوت به میدان، حکم ما تلویحاً این است که رؤیت میدان اولاً همان رؤیت کمالات و فتوحات میدان است.

رویکرد میدان در کلمات ما نیز خود را نمایان می‌کند؛ مثالش استفاده از خود لفظ میدان، به‌جای سرویس، در بخش‌های موضوعی مختلف مجله است. ما «سرویس بین‌الملل» نداریم؛ بلکه «میدان جبههٔ مقاومت» داریم. سرویس بین‌الملل، مبتنی بر ادبیات روابط بین‌الملل است که وجوه مختلف ضعف و قوت هم دارد؛ اما این رویکرد برای ما نیست؛ از طرفی به یک عینیت هم اشاره ندارد. میدانی که جمهوری اسلامی آن را گشوده است و عینی است و می‌شود نشانش داد، جبههٔ مقاومت است. اگر به تعاملات جهانی هم توجه می‌کنیم، در مقام نسبتش با جبهه‌گشایی‌های مقاومت برای ما موضوعیت پیدا می‌کند؛ نه صرفاً آنچه در عرصهٔ بین‌المللی اتفاق می‌افتد. کلمهٔ ما مقاومت و ایدهٔ ما، ایدهٔ جبههٔ مقاومت است. در میدان‌های دیگر هم وضعیت به همین شکل و با همین چارچوب پیش می‌رود.

این رویکرد به ما زبان جدیدی اعطا می‌کند و فرصت می‌دهد تا خودمان نام واقعیت جاری را برگزینیم. برای مثال، در دستگاه‌های فکری مختلف، به جمهوری اسلامی ایران و جنبش‌های مقاومت سدهٔ اخیر، صفاتی مانند اسلام‌گرایی و جهادگرایی و اسلام سیاسی می‌دهند. ما باید در ادبیات خودمان نامی متناسب و مقابل این نام‌های غلط داشته باشیم. اسلام یک گرایش فکری یا سیاسی نیست؛ بلکه حقیقتی قدسی است که ما به آن تولی داریم و می‌کوشیم تا آن را محقق کنیم؛ بنابراین ما اسلام‌گرا نیستیم، بلکه «مسلمان»یم. جهاد هم حقیقتی ذومراتب است و ما به کسی که به جهاد التزام دارد و می‌خواهد این حقیقت

قدسی را در وجود و بیرون از خود محقق کند، می‌گوییم «مجاهد»، نه جهادگرا. این زبان ماست و به ما کمک می‌کند تا هنگام صحبت راجع‌به خودمان، خود را تبدیل به یک ابرۀ بیرونی نکنیم؛ بلکه در عین روایت، شراکت و جزئی از آن بودن را حس کنیم. این زبان شیوهٔ روایت ما را گسترش خواهد داد و ما را مستهلک نخواهد کرد. از پس چنین مسیری است که ژورنالیسم انقلاب اسلامی معنا پیدا می‌کند. این امکان می‌تواند وجوه گفتمانی نیز ایجاد کند. قبلاً هم تک‌مضارب‌هایی در این راستا توسط امثال شهید آوینی زده شده است و ما هم از میوهٔ همین باغ و بوستان تغذیه می‌کنیم. تلاش سوره در این زمینه می‌تواند حالت صورت‌یافته‌تری به خود بگیرد و صاحب یک ادبیات گفتمانی در حوزهٔ ژورنالیسم و انقلاب اسلامی بشود.

قصد سورهٔ فعلی در ابتدای فعالیت، لزوماً گفت‌وگو با دیگر جریان‌های فکری نبوده است؛ زیرا سوره در موقعیتی سربرآورد که نیروی حزب‌الله در حوزهٔ ژورنالیسم و در حوزهٔ تولید ادبیات دربارهٔ خود، در موضع ضعف قرار داشت. در ماجرای اغتشاشات بعد از فوت مهسا امینی، ما شاهد این بودیم که جریان رسانه‌ای حزب‌الله و بسیاری از نخبگان حزب‌اللهی در عین ناباوری، جمهوری اسلامی را دعوت به تنازل و عقب‌نشینی از مسئلهٔ حجاب و رهاکردن عرصهٔ دفاع از حلال و حرام و حدود الهی می‌کردند. می‌گفتند برای حفظ نظام باید از حجاب دست کشید و نمی‌پرسیدند که اگر از حرام و حلال الهی پس بکشیم، دیگر چه موجوداتی هستیم و با این تشبه به دشمن، خودمان تبدیل به دشمنمان نمی‌شویم؟! در حدیث است که «من یتشبّه بقوم فهُو مِنْهُمْ» هرکس شبیه قومی بشود، دیگر از آن قوم است. ما اگر برای منافع‌ی زودگذر یا به‌خاطر کم‌طاقتی خودمان، از حجاب دست برداریم، شبیه دشمن شده‌ایم؛ حتی خود تبدیل به دشمن می‌شویم! ولی کسی به این مطلب توجهی نشان نمی‌داد. این تأملات و خود «دفاع از حریم توحید»، حتی در بعضی از فضا‌های درون‌گفتمانی ما حضور نداشت؛ زیرا سال‌ها با ادبیاتی سخن گفته بودیم که ادبیات خودمان نبود.

گویا «ما» بودن خود را از دست داده بودیم. ظاهر حزب‌الله بود و باطن گفتارهای لیبرال و یا کارکردگرا و امثال آن. ما دیدیم که اول باید خود حزب‌الله را دریابیم و به آیهٔ شریفهٔ «علیکم انفسکم» عمل کنیم. در این آیهٔ شریفهٔ قرآن، می‌فرماید اولاً از خودتان مراقبت کنید؛ اگر موفق شوید اول از خودتان مراقبت کنید، آسیب‌ها و کژی‌های بیرون نمی‌تواند صفوف شما را از استحکام بیندازد.

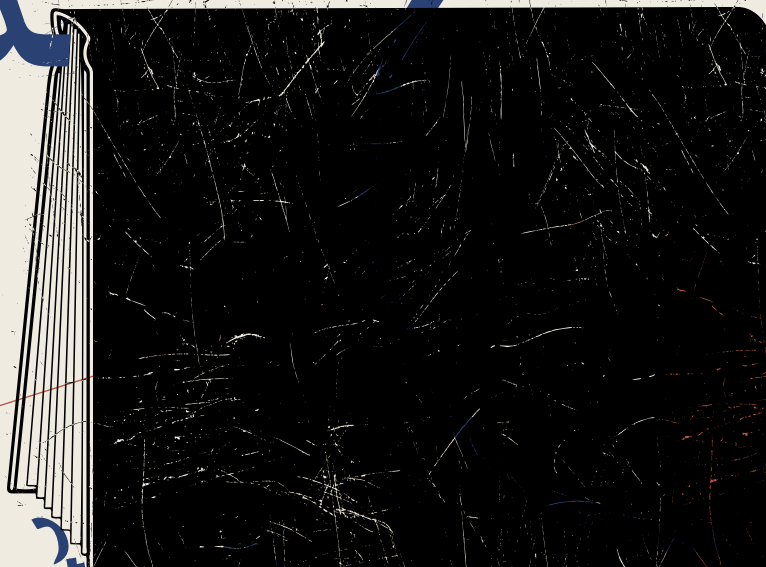
به‌این‌ترتیب هدف اولیهٔ سوره، احیای این ادبیات و حاضرکردن آن در نسبت با خود امت حزب‌الله بوده است. دراین‌خصوص، سوره تا اکنون موفق بوده است و به‌عنوان یک نشریهٔ مکتبی شناخته می‌شود که از اصول عقب‌نشینی نمی‌کند و اصرار بر احیای آن و دعوت به دفاع از آن دارد. برای مثال، دانشجوی‌های تشکلی بعضاً متن‌های سوره را در حلقه‌هایشان مطالعه کرده‌اند و مبتنی بر ایدهٔ آن متن، درس‌گفتارها و جلسات پیرامونی آن هم شکل گرفته است. این اتفاق برای سرمقالهٔ «انسان، عزم، جغرافیا» پیش آمد. در این سرمقاله، دربارهٔ معنایی بحث کردیم که از طوفان الاقصی متولد شد. در شماره‌های قبل‌تر از آن هم، طرح بحثی دربارهٔ «جمهوری اسلامی فلسطین» مطرح کرده بودیم. این متن‌ها در بدنهٔ دانشجویی دست‌به‌دست شد و به پیشنهاد خود آنان به‌عنوان یک طرح بحث مستمر، درس‌گفتاری ذیل آن طراحی و اجرا شد که در قالب متن‌خوانی کتاب «الخمینی؛ الحل الاسلامی و البدیل» (امام خمینی؛ تنها گزینه)، با زیرعنوان «تأملاتی در ریشه‌های تاریخی و نظری جمهوری اسلامی فلسطین»، در مجلهٔ سوره برگزار شد. این یک نمونه از بسط متن‌های سوره در بدنهٔ حزب‌الله است.

دررابطه‌با آیندهٔ سوره، آنچه امروز شاهد آن هستیم و تک‌مضارب‌هایی که در سوره نواخته می‌شود، ان شاء الله بدل به ادبیات رایج و استاندارد و موضع اصولی سخن‌گفتن ما دربارهٔ خودمان خواهد شد. سوره و جریانی که به‌دنبال آن شکل گرفته است، نقش به‌سزایی در شکل‌گیری ژورنالیسم انقلاب اسلامی در طولانی‌مدت خواهد داشت. سورهٔ فعلی در آینده با دو ویژگی برجسته خواهد شد: یکی مکتبی و اصولی بودن و تلاشش برای احیای ادبیات انقلاب اسلامی و دیگری، رجوع و توجه‌دادن به میدان دربرابر ادبیات ذهنی یا ذهنیت‌زده و منفک از امر واقع. ■

گزارش

بشارت و تنذیر

بازخوانی نقادانهٔ سوره در دورهٔ جدید



از زمان حضور مجدد سوره روی دکه‌ها، اهالی هنر و فرهنگ پیگیر حال مجله بوده‌اند. اینکه میراث آوینی و تحریریه‌های سابق، در دورهٔ جدید چه آرایشی به خود گرفته است، سؤال است که اکنون با جای‌گیری و تثبیت تحریریهٔ جدید، می‌توان به آن پرداخت. در این متن، تلاش بر این بوده است که از افرادی نکته‌دان، در کسوت‌های مختلف و درعین حال مرتبط با ژورنالیسم انقلاب اسلامی و فعالیت‌های سوره، مجموعه‌ای از نکات و نقدها پیرامون عملکرد سوره را گرد بیاوریم.



سوره یا پاسدار اسلام!؟

محمد رضا محمدی نجات

پژوهشگر و مستندساز

در ابتدای کلام، باید به این پرداخت که مسئله اصلی و مرکزی حوزه هنری چیست و ژورنالیسم هنر انقلاب و مشخصاً مجله سوره، چه نسبتی با این مسئله برقرار می‌کنند. مسئله اصلی در حوزه هنری، فرهنگ، به معنای عام کلمه است که می‌توان زیرمجموعه هنر و ادبیات را در آن پررنگ‌تر دانست. حوزه، هرچه در فعالیت‌ها ارتباط وثیق‌تری با این مقوله داشته باشد، طبیعتاً به اهداف خود نزدیک‌تر خواهد شد؛ اما اگر از فرهنگ فاصله بگیرد و صرفاً به مسائل روزمره منقطع از فرهنگ بپردازد، مسیر اصلی خود را گم خواهد کرد. فرهنگ در معنای مدنظر ما، اعم از سیاست است و سیاست را نیز در بر می‌گیرد؛ اما در نگاه برخی، فرهنگ در عرض سیاست قرار می‌گیرد و به نوعی تنزل می‌یابد. فرهنگ تنزل یافته نتیجه‌ای جز برجسته‌تر شدن سیاست‌زدگی نخواهد داشت. این ارتباط میان فرهنگ و عناصر دیگر مانند اقتصاد و علوم اجتماعی هم برقرار است و باید نسبت آن‌ها با فرهنگ را کشف کنیم.

قبل از اینکه بپرسیم ژورنالیسم هنر انقلاب در چه وضعیتی قرار دارد، باید این مسئله را روشن کنیم که هنر انقلاب، در مسئله اصلی حوزه هنری چه جایگاهی دارد و چه مقدار از دغدغه حوزه را به خود اختصاص می‌دهد. به نظر می‌رسد در حوزه در تمام این سال‌ها، نسبت دغدغه‌مندی مدیران راجع به مقوله فرهنگ، با میزان توجهشان به هنر و ژورنالیسم هنر که یکی از نمودهای این توجه است، ارتباط مستقیم و فرازوفرودهایی مشابه داشته است. انعکاس دغدغه فرهنگ، در ویتترین اندیشه حوزه به‌خوبی نمایان است. در دوره‌ای دغدغه‌های اقتصادی در حوزه اولویت پیدا می‌کنند و به همان نسبت شاهد این هستیم که سایر مسائل، من جمله فرهنگ که مسئله اصلی حوزه است به حاشیه رانده می‌شوند. این تغییر در زمینه‌های مختلف از سینما تا ادبیات و سایر بخش‌ها خود را نمایان می‌کند. در ژورنالیسم به تبع نوع کار، این مسئله سریع‌تر از سایر بخش‌ها نمود پیدا می‌کند. برای مثال حوزه زمانی در تولیدات تلویزیون حضور اثرگذارتر و خط‌شکن‌تری داشت. زمانی مستند «خنجر و شقایق» در حوزه ساخته می‌شد که یک سازمان مانند صداوسیما را به هم می‌ریخت؛ اما سال‌هاست که دیگر تولیدات این چنینی وجود ندارد. زمانی در حوزه فیلم‌های سینمایی پرمخاطبی ساخته می‌شد که نمی‌شد به آن‌ها برچسب «تجاری» زد؛ اما اکنون فیلم‌هایی با صبغه فرهنگی و پرمخاطب در سبد تولیدات حوزه بسیار کم‌رنگ شده است. حوزه هنری در دوره‌های زیادی «معاونت فرهنگی» داشته است که جزو معاونت‌های اصلی حوزه به حساب می‌آمد؛ اما الآن در ساختار حوزه، معاونت فرهنگی جایی ندارد. جای خالی دغدغه‌ای شاکله‌مند راجع به فرهنگ که افراد خاص خود را نیز می‌طلبد حس می‌شود. دغدغه‌ای که به نگاه حوزه جهت و به جهت عمق می‌دهد. یکی از وظایف حوزه جریان‌سازی در فضای فرهنگ و هنر کشور است و ما هرچه بعد فرهنگی را کم‌رنگ‌تر

کنیم، از سهم حوزه در این فضا کاسته‌ایم. می‌بینیم که سازمان و ساختار روزبه‌روز توسعه پیدا می‌کنند؛ اما سهم حوزه در فضای فرهنگ و هنر کشور افزایش ندارد و بلکه از آن کاسته شده است. توجه به مسئله فرهنگ و تعیین راهبردها مبتنی بر نگاه فرهنگی از گم‌شده‌های امروز حوزه است که این مسئله در مجله سوره فعلی نیز خود را می‌نمایاند. با تورق مجله، چنین به نظر می‌رسد که دغدغه فرهنگ در آن، کم‌رنگ‌تر از مسائل سیاسی است. پرداخت به مسائل سیاسی اشتباه نیست؛ اما نکته اینجاست که در پرداخت به مسائل سیاسی روز نیز باید زاویه دید هنری و فرهنگی چیره باشد. گزارش صرف اتفاقات و واکنش‌های جامعه به وقایع سیاسی، به خودی خود دغدغه‌مندی فرهنگی به حساب نمی‌آید. باید میان مجله سوره، با مجله پاسدار اسلام و یا سروش تفاوت‌هایی وجود داشته باشد. تمایز و مرز بین این‌ها روزه‌روز کم‌رنگ‌تر می‌شود و این مسئله‌ای است که باید با جدیت مورد نقد و بازبینی قرار بگیرد.

ژورنالیسم دو کارکرد دارد: یکی بازنمایی وضع موجود و ابعاد مختلف آن و دیگری نگاهی به پیش رو که وضع موعود را تبیین می‌کند؛ یعنی مقصد و مطلوب را ترسیم می‌کند و به آن می‌پردازد. جایی مثل پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی هم در ترسیم این وضع مطلوب نقش دارد. یکی از رویکردهای معاونت فرهنگی در گذشته نیز همین تبیین و ریل‌گذاری به سمت مقصد بود. امروز در حوزه ظاهراً پایگاهی برای پرداختن به مسیر پیش رو و وضع مطلوب وجود ندارد که دغدغه‌ها و فعالیت‌های حوزه را با آن ایدئال هم‌سو کند. این کمبود در سوره هم خود را نمایان کرده است؛ یعنی تبیین وضع موعود، هم‌وزن گزارش وضع موجود نیست. نگاه سیاسی به امور با نگاه فرهنگی به امور سیاسی تفاوت دارد. گزارش یک موضوع سیاسی هم باید در نوع خود هنرمندانه و شاخص باشد. هیچ‌وقت در دوره‌های مختلف سوره، مانند امروز نگاه سیاسی بر موضوعات غالب نشده است. در دوره‌های پیشین به اندیشه امام خمینی از منظر ادبی و هنری پرداخته شده است، سیاست‌های فرهنگی حکومت روز نقد

شده است، وزارت ارشاد و حتی بنیاد سینمای فارابی هم زیر ذره‌بین نقد و بررسی قرار گرفته‌اند، جریان‌های روشنفکری مختلف مورد انتقاد قرار گرفته‌اند؛ اما هیچ‌وقت گزارش اینکه فلان شخص رئیس‌جمهور شد و یا رئیس‌جمهور شهید شد و این تعداد در تشییع پیکرش حضور داشتند، در سابقه سوره این چنین پررنگ نیست. شاید یکی از دلایل این اتفاق این باشد که تحریریه فعلی، تنوع لازم نفرات و دسترسی به افراد باسابقه‌ای که با رویکرد فرهنگی گذشته سوره آشنایی دارند را نداشته است. در گذشته، در بسیاری از مواقع، مواضع سیاسی مجله سوره و روزنامه‌ای مانند کیهان با یکدیگر هم‌خوانی داشته است؛ اما تفاوت در این بود که کیهان نگاهی کاملاً سیاسی به موضوعات داشت و موضع سوره از زاویه فرهنگی معنا پیدا می‌کرد. همین امر هم باعث تفاوت و بعضاً اختلاف این دو بود. سوره به دنبال تغییر و ایجاد فضا می‌گشت، که در زمان خود موفق به ایجاد این فضا شد؛ اما متأسفانه این ظرفیت حفظ نشد. زمانی، حدوداً بیست سال پس از پیروزی انقلاب، آرزوی جبهه حزب‌الله این بود که بتواند یک ساعت برنامه روی آنتن تلویزیون داشته باشد و اثر بگذارد؛ چرا امروز با اینکه غالب این فضا در اختیار جبهه فرهنگی انقلاب است، خبری از اثرگذاری جدی نیست؟!

حوزه هنری چند وظیفه و کارکرد دارد. اول از همه جریان‌سازی و خط‌دهی در جبهه فرهنگی انقلاب؛ دوم مقابله با فضای روشنفکری غرب‌زده، هم به شکل ایجابی با ارائه جایگزین‌ها و به شکل سلبی با نقد و مقابله با این جریان؛ سوم هم نگاه به سنت‌ها و ریشه‌های فرهنگی و ادبی ملی و میراث ارزشمند ما. این مسائل پیش‌ازاین در حوزه بسیار پررنگ بودند و در سوره هم مصادیق زیادی از پرداخت به آن‌ها وجود داشت؛ اگر امروز سوره و حوزه در هر یک از این موارد کم‌فروغ شده یا جایگاه خود را از دست داده است، باید چرایی آن بررسی و تحلیل شود. عرصه اندیشه و فرهنگ از معدود جاهایی است که تحلیل و بررسی گذشته در آن حالتی نوستالژیک ندارد و واقعاً درس‌آموز است. امروز هم باید قیاسی با گذشته داشته باشیم که چه عناصری در حوزه هنری تغییر کرده‌اند و چه افراد و رویکردهایی باعث شکل‌گیری دستاوردهای پیشین بوده‌اند. با تأمل در گذشته می‌توانیم گامی به جلو برداریم. ■



بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۸۸

گذشتن از گذشته

علیرضا شفا

عضو شورای علمی موسسه علم و سیاست اشراق

شرایط زمانی که سوره در ابتدای انقلاب در کشور منتشر می‌شد، با شرایطی که اکنون تجربه می‌کنیم متفاوت است و این تفاوت صرفاً یک تفاوت عارضی نیست. روزها و ایام می‌گذرند و این قطعاً با تغییراتی همراه خواهد بود؛ اما تغییر مدنظر، همسان با احوالات گذران روزگار و تشتت و تکرار ایام که بر ما عارض می‌شوند نیست؛ بلکه حرکت و تجربه‌ای است که اتفاق افتاده و وضع جامعه ما در این حرکت دگرگون شده است. می‌توان مشابهت‌هایی را میان تجربه ما و تغییرات آن و انسان جهانی به دید آورد؛ اما آنچه که قصد داریم درباره سوره به آن توجه کنیم، مسئله تجربه خود ماست. ما در تاریخ جمهوری اسلامی ایران، از سال ۵۷ تا کنون، مسیری را طی کرده‌ایم و این مسیر ما را به جایی رسانده است. مهم‌ترین تفاوت مای اکنون، با نقطه‌ای که از آن شروع کردیم، به این ترتیب است: ما در دهه شصت، با طغیانی از عقاید مواجه هستیم و عقاید به‌نوعی دارای تفوقی روحی در جامعه هستند؛ دست‌کم در ظاهر و صحنه جامعه اینگونه می‌نماید که دچار نوعی تلاطم روحی است و روح، ماجراهایی را در ایران پیدا کرده است. ماجراهایی که روح در دهه شصت پیدا کرده است، طبعاً منجر به ظهور پدیده‌های روحی می‌شود؛ خود حوزه هنری و سوره نیز یکی از جلوه‌های این پدیدار هستند. چیزی که در آن زمان اهمیت فراوانی داشته است، نوعی ایجاب روحی است که جمهوری اسلامی به آن احتیاج داشت. در این شرایط، سوره می‌تواند در فضای عقاید نقش داشته باشد. این ایجاب روحی، در برابر یک فرهنگ بسیار فربه در ایران قد علم کرد که این فرهنگ، محصول تاریخی ایران پیش از انقلاب بوده است؛ کشاکش‌های روحی پیش از انقلاب در ایران، چه در صحنه حمایت از پهلوی و چه در صحنه مخالفت با آن، جریان‌های روحی فربه‌ی را در کشور تولید کرده بودند.

جمهوری اسلامی ایران، در لحظه تولد خود، نیاز به ایجابی روحی در مقابل این فرهنگ فربه دارد که این مهم نیازمند کوششی در صحنه عقاید و تجربیات روحی است. به تعبیر کلاسیک‌تر، جمهوری اسلامی به دنبال شکل‌دادن به طبقه متوسط خود بوده است. طبقه متوسط همراه با انقلاب در لحظه رویداد، به‌مانند تمام رویدادها، نیازمند بازتعریف و کشف دوباره آن رویداد است؛ زیرا این رویداد، از تجربیات و پیش‌آموخته‌های عاملین خود فراتر رفته است و باعث خلق نیرویی جدید شده است که طبقه متوسط باید نسبت به آن موضع بگیرد. مواجهه با رویداد تاریخی انقلاب، برای طبقه متوسط دخیل در شکل‌گیری‌اش، به‌مثابه آزمونی است که انسان در مقابلش هیچ اندوخته پیشینی‌ای ندارد و باید از نو شروع کند. این طبقه متوسط بسیار هم دیریاب بود؛ زیرا اکثر افراد بر آن بودند تا رویداد را با دانش و اندوخته پیشین خود تطبیق دهند و تفسیر کنند و عده کمی آن را به‌عنوان امری تازه می‌پذیرند. این پذیرش، ویژگی اصلی مجله سوره بود که برخی از افراد حاضر در آن، این رویداد تازه را یافته بودند و تحت فشار آن به تجربه از نو روی آورده بودند. این جست‌وجو و مسئولیت اصیل برای فهم رویداد انقلاب، ویژگی متمایز سوره در دهه شصت است.

حال وقتی می‌خواهیم در ۱۴۰۰ راجع به سوره صحبت کنیم، تحت چه شرایطی این کار را انجام می‌دهیم؟ شرایطی که جهان ما، به دشواری تصور امر تازه را ممکن می‌بیند. ما در عصر ناامیدی زندگی می‌کنیم؛ ناامیدی از این که آیا مادرِ عالم، فرزند تازه‌ای خواهد زایید؟ این عصر، موقعیتی را برای انسان خلق می‌کند که متفاوت از گذشته است. ما مثل ابتدای رویداد انقلاب، دیگر در عصر کشاکش عقاید نیستیم. این ناامیدی یک پسرفت نیست؛ بلکه می‌تواند برای انسان بسیار مبارک و مایه پیشرفت باشد؛ زیرا آنچه ما را در جهان ملتفت امری تازه می‌کند، ناامیدی از داشته‌های خود و ظواهر آن است. این ناامیدی از آنچه هست، به معنای درک فقدان چیز دیگری نیست؛ بلکه به این معناست که ما متوجه امری

نیستیم که در جریان است. این ندانستن و اهل آن امر نبودن است که منجر به این ناامیدی و برپادرفتن می‌شود؛ امری که در جریان است و در تاریکی نشسته و ما آن را نمی‌بینیم. این لحظه، خود لحظه تولد امر تازه است. تولد امر تازه در جهانی که افراد به آن چیز سستی که در دست دارند امیدوارند، بسیار سخت‌تر است از جایی که ناامیدی فهمیده و پذیرفته شده است. از همین جهت است که این ناامیدی می‌تواند مبارک باشد. این ناامیدی آشنایی‌زدایی نمی‌کند؛ بلکه صحنه را خلوت می‌کند. صحنه‌ای که افراد در آن به آنچه دارند مدعی هستند و غرور آن‌ها را فراگرفته است، صحنه تولد نیست. تولد وقتی اتفاق می‌افتد که انسان از آنچه دارد ناامید است. حال این تولد نیز لزوماً منجر به پایان تمام ناامیدی نیست؛ بلکه اهل خود را می‌یابد و امکانی می‌سازد که آن‌ها، بر پشته اجسادى که در ناامیدی مرده‌اند، جهانی تازه بناکنند. این ناامیدی یک روند جهانی است و صرفاً مختص ایران نیست؛ اما در ایران این استعداد وجود دارد که این ناامیدی تبدیل به احیایی جمعی بشود؛ به این شرط که امر تازه در این شرایط واقعاً متولد بشود. طبیعتاً سوره فعلی، در جامعه‌ای که از داستان آینده ملول و ناامید است، کارکرد متفاوتی خواهد داشت نسبت به سوره‌ای که در بطن رویداد حضور دارد. خطری که این ملال و ناامیدی را تشدید می‌کند، این است که ما متوجه آن نباشیم و آن را درک نکنیم. این خطر بیش از همه متوجه طبقه متوسط حزب اللهی جامعه است. این طبقه آخرین گروهی است که ناامید می‌شود و همواره تلاش می‌کند ایمان خود را به جهان و جامعه حفظ کند؛ فلذا ممکن است که با اتکا به پیش‌داشته‌های خود، هیچ‌وقت در معرض و تحت فشار امر تازه قرار نگیرد. این تکیه بر پیش‌داشته‌ها، می‌تواند تکنیکی باشد که سوره به‌واسطه آن بخواهد چهره ابتدایی خود و رتوریک متناسب با آن را تکرار بکند. آیا صرف تکرار گذشته جمهوری اسلامی کافی است و منجر به این می‌شود که امری که در تاریکی حضور دارد و تأثیرات آن ملموس است، به بروز و تولدی نو منجر شود؟ سوره از این بخش ضربه می‌خورد که بیش از هرچیز، تکرار و بازتولید گذشته بدون زایشی جدید است. سوره به مقدار نیاز خطیر نیست! با این وجود که نشاط خاصی را در دل طبقه متوسط حزب اللهی ایجاد می‌کند؛ اما فراتر از مصرف فرهنگی صرف نمی‌رود.

هیچ
تهوری منجر به تولد
نمی‌شود؛ برای انسان
متهور هیچ خطری در
دنیا وجود ندارد. باید
نوعی رنج را متحمل
شد؛ برای مثال سوره
در ماجرای ۱۴۰۱ رنجی
را متحمل نشد؛ بلکه
شتاب‌زده به استقبال
ماجرای رفت.



سوره، با این تفسیر هنوز موفق به اینکه رسالت امروز خود را انجام بدهد نشده است. این رسالت نیازمند آمادگی روحی مضاعفی است که البته تنها در رابطه با سوره صادق نیست؛ بلکه متوجه کل حوزه هنری و دستگاه فرهنگ و هنر جمهوری اسلامی می‌شود. یکی از مسائل مهم این ساحت، تقسیم‌بندی اجزای زمان است، ما نمی‌توانم هم‌زمان با بازتولید و تثبیت گذشته‌مان، به حال یا آینده هم بپردازیم. نقطه تحول و تولد، نقطه نفی گذشته است و روشنایی صحنه فردا ناشی از ملالت از نقاط تاریک گذشته و نرسیدن از نفی است. ما باید بتوانیم به استقبال خطری برویم که همواره در جهان، موجودیت انسان را در مقام فردی و جمعی‌اش تهدید می‌کند. اگر بتوانیم به استقبال این خطر برویم شانس نو شدن را خواهیم داشت؛ این خطر و نفی، صرفاً امری سلبی و تاریک نیست و ما را به سمت وسویی مشخص می‌کشاند که در این مجال کوتاه نمی‌توان آن را به‌طور کامل شرح و بسط داد. باید ماهیت امری که همواره متن ما را به حاشیه می‌کشاند شناخته شود؛ چون متن همواره از سمت حاشیه دچار نقصان می‌شود. این حاشیه صرفاً امری اتفاقی نیست؛ یعنی امر اتفاقی در جهان بیهوده و بی‌دلیل نیست. مهم‌ترین خبر در جهان این است که در آن تصادف وجود دارد؛ این یکی از صفات این نفی است. امر تصادفی در جهان، تا زمانی که آن را نادیده بگیریم، تصادفی باقی می‌ماند؛ اما اگر متوجه آن باشیم و درصدد برآییم تا خود را در مقابل آن حفظ کنیم، تبدیل به مسئله‌مندی می‌شود؛ مسئله جنبه‌ای از جهان که فاقد نطق و گفتار است و باید آن را کشف کرد. خطر در لحظه‌ای رخ می‌دهد که جهان از آن فهم و علمی ندارد و نسبت به آن جاهل است. انسان با این جهل نسبت دارد و این جهل خارج از جهان او نیست؛ بنابراین باید آن را دید و با آن نسبت گرفت. این در صحنه فرهنگ به این معناست که فرهنگ که امری سراسر روح و نطق است، باید بتواند چیزی که روح و نطق ندارد را نیز در نظر بگیرد. آنچه فرهنگی نیست، برای فرهنگ از امر فرهنگی اصیل‌تر است؛ هرچند که فرهنگ عمدتاً تلاش بر به‌حاشیه‌راندن آن داشته باشد. اگر فرهنگ به زهدان خود و لحظه‌ای که در آن متولد شده است، که لحظه‌ای فرهنگی نیست، توجه نکند،

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۹۰

نمی‌تواند دوباره و دوباره در نقطه تولد و بازتولید خود قرار بگیرد. این لحظه در مرز امر فرهنگی و امر روحانی رخ می‌دهد و عملاً شروع خود را نفی می‌کند؛ فارغ از اینکه به‌ظاهر از آن سخن بگوید. سوره در لحظه تأسیس خود، در مقام کشف طبقه متوسط انقلابی قرار دارد، او صادقانه می‌داند که در اکنون خود، هیچ پیش‌داشته‌ای ندارد و به دنبال آن در جست‌وجو است. آوینی قدم به قدم کشف کرده و نوشته است و قدم به قدم گفتار و ادبیاتی جدید تولید شده است. این افراد در مقام کشف و دانشجویی بوده‌اند، نه در مقام سازماندهی و استادی و در آن نقطه قطعاً تولدی رخ داده است.

سوره فعلی نتوانسته است همان نقش را در میان طبقه متوسط انقلابی امروز ایفا بکند و هنوز تولدی به واسطه آن شکل نگرفته است. تکیه بیش از اندازه به پیش‌داشته‌ها یکی از دلایل این امر است. پیش‌داشته‌ها را نباید کنار گذاشت؛ بلکه نباید به آن‌ها تکیه کرد؛ باید آن‌ها را به آزمون گذاشت تا عیار و ارزش امروز آن روشن شود و درد از دست‌دادن برخی داشته‌ها نیز بر جان انسان بنشیند. آوینی هم پیش‌داشته‌های زیادی داشته است؛ اما در لحظه اکتشاف، هم‌زمان درد از دست‌دادن پیش‌داشته‌هایش را متحمل شده است. هیچ تهوری منجر به تولد نمی‌شود؛ مسئله تجربه خطر است و برای انسان متهور هیچ خطری در دنیا وجود ندارد. باید نوعی رنج را متحمل شد؛ برای مثال به نظر من سوره در ماجرای ۱۴۰۱ رنجی را متحمل نشد؛ بلکه شتاب‌زده به استقبال ماجرای رفت. این جهان رنج‌آور و پیچیده، داشته‌های انسان را از او می‌گیرد و انسان هرچه بی‌پروا تر با آن مواجه شود بیشتر از دست خواهد داد. ما باید شجاعت داشته باشیم نه تهور! ارسطو شجاعت و تهور را در تقسیم‌بندی خود از هم جدا می‌کند. او از سه ویژگی جبن، شجاعت و تهور یاد می‌کند؛ اما شجاعت به معنای اعتدال میان این دو نیست؛ بلکه کیفیتی متفاوت دارد؛ داشته‌های ما از دست می‌روند و ما رنج خواهیم کشید؛ و البته تا حد امکان آن‌ها را حفظ خواهیم کرد. این ماجرای ماست. ■





کشکول

مجتبی مجلسی

گرافیست و مدیر هنرهای تجسمی حوزه هنری اصفهان

اول: رسانهٔ مکتوب، رسانهٔ نسل گذشته - یا حتی گذشته‌تر! - است که به‌عنوان تنها رسانهٔ موجود در زمان خودش، با آن سرگرم بوده و بزرگ شده است؛ ولی امروز نسل نو رسانه‌های جدیدتری را جایگزین کرده است و نشریه برای او دیگر یک رسانهٔ جذاب و ایدئال نیست.

در دههٔ شصت و هفتاد و حتی اوایل دههٔ هشتاد، نشریات عموماً «کشکول» بودند. کشکول بودن نشریه - یعنی از هر دری سخن گفتن و مطلب داشتن - شاید یک حُسن بود. یادم نمی‌رود حزب جمهوری اسلامی در دههٔ شصت یک نشریه داشت به نام عروة الوثقی که هیچ‌وقت نتوانستم اسمش را درست تلفظ کنم! همیشه چشم‌به‌راه این نشریه بودیم چون در کشکولش چند صفحه‌ای هم برای کودکان مطلب داشت و چند صفحه تست درسی برای داوطلبان کنکور و حتی آشپزی و خانه‌داری. نشریهٔ نیستان به‌عنوان پرمخاطب‌ترین و نوشتالذیک‌ترین نشریهٔ نسل ما، هم داستان داشت، هم قطعهٔ ادبی، هم شعر، هم طنز، هم کاریکاتور، هم مسائل فرهنگی برایش مهم بود و هم سیاست، بین‌الملل، هنرهای تجسمی، هنرهای نمایشی، تلویزیون، ماهواره، ویدیو و...

از دوره‌ای که رسانه‌های مجازی، قسمت سرگرمی و کشکولی ذهن مخاطب را بر عهده گرفتند، موضوعات نشریه به‌سمت تخصصی شدن پیش رفت و نخ تسبیح پررنگ‌تری محتوای نشریه را در بر گرفت. دیگر کشکول بودن، حُسن یک رسانهٔ مکتوب نیست؛ بلکه عیب بزرگ آن است. اگر مجلهٔ سوره را از این زاویه ببینیم و نقدش بکنیم، باید گفت یک کشکول تمام‌عیار است از سیاست، اتفاقات روز، هنرهای تجسمی، هنرهای نمایشی، روایت، کتاب، تلویزیون، تاریخ و...

شاید این کشکول نخ تسبیح کم‌رنگی داشته باشد: «دغدغه‌های یک هنرمند انقلابی» در تمام این عرصه‌ها و شاخه‌ها؛ اما درواقع بسیاری از مطالب پراکندهٔ این کشکول می‌تواند در رسانه‌های دیگر و فضای مجازی هم به دست بیاید. سوره، خودش را به‌نوعی بنگاه رسمی اعلام نظر حوزه هنری در موضوعات مختلف می‌بیند تا یک رسانهٔ مکتوب حرفه‌ای و دارای

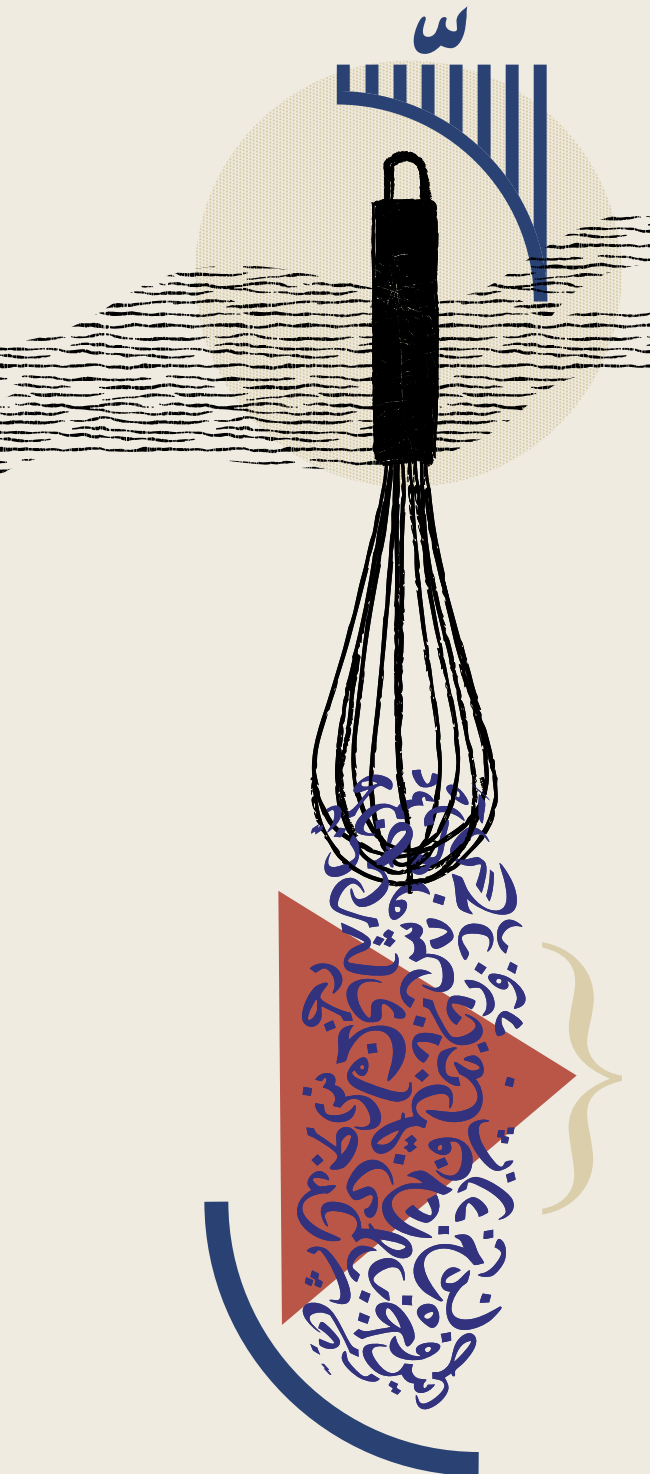
مخاطب؛ مخاطبی که هر شماره منتظر انتشار سوره باشد و برای تملکش هزینه هم بکند.

شاید این نخ تسبیح کم‌فروغ، «دغدغه‌های یک هنرمند انقلابی»، بتواند توجه‌گر هم‌نشینی این کشکول مُسمی به سوره باشد؛ اما مخاطب هنرمند انقلابی برای محتوایی هزینه می‌کند، یا بهتر است بگوییم مخاطب محتوایی می‌شود که نخ تسبیح پررنگ‌تری با ابعاد تخصصی‌اش داشته باشد؛ چون هنرمند است؛ نه یک فرد عامی که برایش یک پکیج آموزشی تدارک دید.

دوم: فارغ از موضوع سوره و کشکول بودن آن، به قلم‌فرسایی نویسنده‌ها بیشتر امتیاز می‌دهم تا نوشته‌سازی سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و میزگردها؛ چون مطمئن هستم چیزی که در ذهن سخنران بوده و بر زبانش جاری شده و بعد فرد سومی این مطالب را روی کاغذ آورده است، تا به ذهن مخاطب برسد، راهی دارد بسیار طولانی و پُرمخاطره که اصل حرف و بحث را دچار خدشه خواهد کرد و غنای اصلی خودش را از دست خواهد داد؛ مگر استثنائاتی. با اطمینان می‌شود گفت در بسیاری موارد سخنران و مصاحبه‌شونده، بداهه‌گویی کرده و ارزش فنی و علمی چندانی رعایت نشده است.

در زمینهٔ نوشته‌سازی هم می‌توان به سوره خرده گرفت؛ چراکه یکی از رسالت‌های نشریه مکتوب پرورش نویسنده در حوزه‌های مختلف است. ما در هنر، خصوصاً هنرهای تجسمی، نویسنده تربیت نکرده‌ایم. نقدنویس حرفه‌ای و ژورنالیست نداریم و مکتوب جبههٔ انقلاب باید این کمبود را رسانهٔ بوطرف کند؛ با بسترسازی و آموزش و میدان دادن به نویسنده‌ها.

بدون محتوای خوب و حرفه‌ای نمی‌توان انتظار بالایی از فرم نشریه داشت. محتوای خوب همیشه فرم خوب می‌سازد. همین کشکول بودن و پرشدن نشریه با نوشته‌سازی، در گرافیک و فرم نشریه هم تأثیر خودش را گذاشته است. اگر انتقادی به گرافیک و فرم گرافیکی نشریه وارد است از همین زاویه دیده می‌شود. ■





خودتان باشید!

محمد زعیم‌زاده

سردبیر روزنامه فرهیختگان

پیشاپیش بگویم عادت به نقد علنی هم جبهه‌ای‌ها ندارم و اگر نکته‌ای داشته باشم صحبت حضوری و گفت‌وگوی رودرو را ترجیح می‌دهم، اما چه کنم که هرچه فریاد زدم ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را، صدایم به جایی نرسید. نتیجه این مقاومت لختی کیبوردفرسایی است که البته به اجمال است و ان شاء الله تفصیلش بماند برای بعد. در ادامه هشت سوتیتر را می‌خوانید که نیاز به شرح و بسط دارد.

• گفتند درباره سوره جدید بنویس، حقیقتش این است که از نظر نویسنده این سطور، سوره جدید هنوز شکل نگرفته است و فعلاً با این بحث ندارم که ایستادن بین اشراف و فرهنگستان و... چه نسبتی با نظام مسائل ایران ۱۴۰۳ دارد؛ اما خود سوره فارغ از نظرگاه و ایده اصلی‌اش، نتوانسته است هویت مشخصی بیابد. سؤال واضح‌تر این است: تمایز سوره با آنچه سال‌ها تحت عنوان مجله «راه» منتشر می‌شد، چیست؟ ایده سوره را درمجموع همان ایده‌ای می‌دانم که این روزها تلویزیون را اداره می‌کند.

• نسبت سوره با ایران ۱۴۰۳ چیست؟ پشت به واقعیت حرکت می‌کند یا می‌خواهد مماس با واقعیت موجود رسانگی داشته باشد؟ اجازه دهید مثالی بزنم. انتخابات ۱۳۹۲ برای خود من تجربه‌ای درس‌آموز بود. در گعده‌های محدود و معدود، بسیاری از ما و هم‌ریشان‌مان فکر می‌کردیم مردی که آن روز به تعبیر همان گعده‌ها نماد مقاومت شده است با ایده‌ای نو و کلامی جدید می‌آید و مسیر گفتمان عدالتخواهی را که داشت کج می‌شد دوباره به صراط مستقیم وصل می‌کند، اما آن انتخابات و نتایج بعدش و اثری که روی ایران گذاشت، نشان داد دور بودن از واقعیت و با عینک توهم به همه چیز نگاه کردن چه آثار مخربی می‌تواند داشته باشد.

• من اگر جای دوستان اداره‌کننده سوره بودم، یک بار با خودم خلوت کرده و به این فکر می‌کردم که آنچه آن را «مردم» می‌خوانیم دقیقاً چه مختصاتی دارند؟ چند درصد جامعه ایرانی هستند؟ چه زیست جهانی‌ای دارند؟ چه مصرف فرهنگی‌ای دارند؟ اگر به این سوال‌ها جواب دقیقی دهیم تکلیف‌مان با خودمان روشن است. حتی اگر جامعه مخاطب را اقلیت وفادار یا مؤثرین بر اقلیت وفادار در نظر گیریم، بهتر است قبلش به سؤالات بالا

جواب داده باشیم؛ وگرنه مثل انتخابات ۹۲ شوکه می‌شویم.

• جاده خاکی‌ای که امروز سوره در ابتدای آن ایستاده است، آغاز راهی است که قبلاً توسط تفکر موجود در صداوسیما شوسه شده و نتیجه‌اش کاهش ۲۳ درصدی مخاطب صداوسیما در عرض دو سال بوده است؛ از این رو من سوره جدید را امتداد راهی طی‌شده می‌دانم، نه آغازگر مسیری جدید.

• سوره می‌خواهد امتداد آوینی باشد، اگر بخواهد از آوینی بازی و پرداخت نوستالژیک به آوینی عبور کند، این اتفاقی خوب است؛ اما همین‌جا دو سؤال پیش می‌آید: آیا ماندن در آوینی آغاز دهه ۷۰ امروز برای ما کار می‌کند یا باید به فرآیند آوینی شدن توجه کنیم؟ آیا آوینی خودش یک سیر تطور نداشت و جست‌وجوگری در مسیر شدن نبود؟ آیا آوینی خود را در حلقه‌های بسته محدود می‌کرد؟ اگر چتر باز آوینی را سوراخ کنیم، سیل گعده‌بازی‌ها ما را می‌برد؛ این نقد البته غیر از سوره به خود حوزه هنری هم وارد است.

• فرض کنیم شما اصلاً به لحاظ محتوایی همان آوینی هستید، آیا با همان ابزاری که آوینی بر سینمای دهه ۶۰ و ۷۰ اثر گذاشت، می‌توانید سینمای ایران ۱۴۰۲ را هم متحول کنید؟ مدیوم رسانه تغییر کرده است و اگر بخواهید اثر سوره را حفظ کنید باید خود را نوسازی کنید. با گاهنامه‌ای گاه‌وبیگاه نمی‌توان روی اتفاقات لحظه‌ای فرهنگ اثر گذاشت. فرض کنید شما فرصت طلایی جشنواره فجر را در اختیار دارید و باید اثر لحظه‌ای بگذارید؛ اما با کدام توش و توان و ابزار؟

• روح پرسشگر سوره اگر از کار بیفتد دیگر حتی نمی‌توان آوینی را در حد نوستالژی‌ها هم تعقیب کرد.

اینکه مسئولی از تلویزیون رودرروی سردبیر سوره بنشیند و از برنامه‌های به‌نام الگوی تحول نام ببرد که مخاطبش زیر یک درصد است و مصاحبه‌کننده هم به‌عنوان نماد آوینی دوران سر تکان دهد و نگاه کند، یعنی فاجعه در روزنامه‌نگاری. آخرش هم تیتربزن که تو هم اگر می‌توانی مثل ما متحول شو!

• تاکید بر ساخت روایت خودی فارغ از واقعیت یا مماس بودن با واقعیت، یعنی قبول اینکه در دوران پساواقعیت هستیم، این تلقی پست‌مدرن از رسانه با روح سنت‌گرایی گردانندگان سوره در تضاد جدی است؛ انقطاع از واقعیت و تلاش برای اختراع همه چرخ‌ها از نو، حتی ادراک از جامعه، اتفاق ترسناکی است. منقطع شدن از جامعه یعنی اینکه بگوییم هر آنچه در ۱۴۰۱ رخ داد حباب اعتراض بود. این یک خودفریبی بزرگ است که ممکن است در لحظه برای ما حکم مُسکن را داشته باشد؛ اما در درازمدت رسانه را افقی می‌کند.

• خط‌کشی بین فرم و محتوا از آن خطاهای استراتژیک است که هم‌ریشان ما بر آن اصرار دارند، فرم و محتوا سازنده یکدیگرند و رابطه دیالکتیکی دارند. در این آمدوشد، سوره نتوانسته است فرم خود را بسازد و فرم از محتوادررفته‌ای چه از نظر نگارش، چه از نظر صفحه‌آرایی و... دارد.

• مماس بر واقعیت بودن نیازمند گشودگی در رسانه و استفاده از علایق و سلائیق گوناگون است، رسانه مرجع باید پیچیده باشد و بتواند از دل گفت‌وگو و دیالوگ ایده را بیرون بیاورد. رسانه، بازی حذفی در مرحله یک‌چهارم نهایی نیست که مثلاً باید حتماً یک هیچ ببرد؛ بلکه لیگی است که می‌توان دو بار در آن سه‌یک برد و یک بار باخت؛ اما سر آخر قهرمان شد. گشودگی به نفع آرای مختلف، سعه صدر و... مفاهیمی است که هر چه در سوره گشتم آنها را کمتر یافتم. ■



مجتبی عرب

مدیر بنیاد نهضت

بازآفرینی بسیجی گام دوم

اگر جریان حزب اللهی از زنده بودن و نوگرایی غافل شود، موتور پیشران پیشرفت ایران خاموش می شود. موتور که خاموش باشد جامعه ایرانی را کد می ماند و رکود، مرداب می سازد؛ عاقبت مرداب هم به باتلاق مسائل کهنه بی راه حلی برای جامعه تبدیل خواهد شد. جامعه ایرانی زنده و پویا، که نوبه نو راهی برای شکست حصر مسائل می سازد و پیش می تازد، یک جریان پویا و تحول گرا از عناصر فداکار معتقد و صاحبان آرمان می خواهد که رؤیای پردازان واقعیت های آینده باشند.

اوضاع ایران چنین است که با بدنه گام اول، نمی توان قدم های شتابناک گام دوم را برداشت؛ پس برای پیشرفت، زندگی و ساخت تمدن فردا و یک کلام خلق ایران الگو در بدنی جدید، باید از منظر جریان و ساختاری، نسلی نو و ایده ای جدید وارد عرصه شود.

تنه اصولگرایی پیشین با اسم های روزانه جدیدش، عدالت خواهی دهه هشتاد و نود و بسیج به سبک دهه هفتاد و هشتاد، حامل این اتفاق نو نیست. این گونه است که جریان حزب اللهی نیاز به بازآرایی خود دارد تا موتور پیشران پیشرفت ایران خاموش نشود.

مهم ترین عناصر این بازآرایی، فکر نو و خصوصاً ایده جدید و همچنین انسان انقلابی تازه است. هر دوی این عناصر، می توانند خود را در قله متفکرین مسئول و راهبران اجتماعی میانی و میدان دار برای جریان حزب الله نشان دهند. مسئله، حرکت به سمت یک زایش فکری جدید و ایده ای نو برای صورت بندی حرف جریان انقلاب است؛ در راستای مبارزه ای جدید برای زندگی، پیشرفت و تمدن فردا و یک کلمه: ساخت ایران الگو. در سایه سار این مهم، شکفتن چهره های نو در قامت متفکر، نظریه پرداز و راهبران میانی، اگر نگوییم مهم ترین، دست کم از مهم ترین رخداد های این بازآرایی جدید است.

سوره روزگاری برای بقای انسان انقلاب در نظام مستقر می جنگید و صورت بندی بقای انسان بسیجی را در عصر پساجنگ تصویر می کرد. سوره امروز عزم کرده است که انسان بسیجی گام دوم را صورت گیری کند و به تلاشی فکری، برای ایده ساخت ایران فردا توسط او دست بزند. در عصری که وفاق برای حذف پیشگامان حزب الله که منطقی نسبت مهمی با حوزه، دانشگاه و بسیج دانشجو و طلبه دارند، از صحنه تحولات سیاسی و اجتماعی جدی است، این جریان باید بتواند در میان مراجع فکری، به سرعت حرف نو و اقدام تازه خود را نمایان کند؛ چون وفاق بر نرمال سازی جمهوری اسلامی و تهدید آینده ایران و الگو شدن و پیشرفت آن جدی شده است. سوره جدید نشان داده است که می تواند یکی از مراجع و ارکان گفت و گو پیرامون بسیجی گام دوم و جریان تحولی ایران فردا باشد. پس هم او باید این نقطه را به شکلی روشن هدف قرار دهد، هم جریان زنده حزب الله، به ویژه میدان داران دانشگاهی و حوزوی، باید چنین رسالتی را از سوره امروز بخواهد. ■

عزمی که باید تکامل یابد

علی رشیدی

فعال جنبش دانشجویی



به چه منظور منتشر می شود؟

این مهم ترین سوالی است که باید راجع به سوره پرسید و برای به رسمیت شناختنش، لازم است دلیلی برای بودن سوره متصور بود. چرایی وجود، احتمالاً ممکن است برای مدیران و مخاطبین دائمی مجله مهم باشد؛ ولی برای قشری مثل جریان دانشجویی که در معرض اتفاقات متعدد و محتوای فراوان است به مراتب اهمیت بالاتری دارد. جریان دانشجویی، یا به زبان ساده تر دانشجویانی که بیشتر از همکلاسی هایشان سر و گوششان می جنبند، ملزم به مطالعه مجلات و مکتوبات نیستند؛ اما ماموریتی که برگردنشان است سوالاتی عمیق در ذهنشان متولد می کند. متأسفانه جریان دانشجویی از نظر دانشی و محتوایی آنچنان غنی نیست و سطحی تر از دوران سابق شده است. دانشجویان صرفاً با تعداد محدودی از افراد آشنا هستند که یادداشت های تحلیلی شان در کانال های فضای مجازی، راهنمای انحصاری آن هاست. اینکه آن ها جواب سوالاتشان را در چنین منابعی می جویند موجب می شود ذهنی کانالیزه داشته باشند؛ اما همچنان راه هایی برای رهایی از این ذهن کانالیزه شده وجود دارد. ممکن است یک یادداشت و تحلیل در لحظه و زودتر از کانال های همیشگی منتشر شود و یا ممکن است نه لزوماً سرعت تحلیل، بلکه مترقی بودنش و نوشتنش توسط یک فرد مشهورتر، دلیل رجوع دانشجویان شود. قشری که طبق

بررسی ها نه سوره، بلکه هیچ مجله دیگری محل رجوع اصلی اش نیست، شناخت دقیق تری می خواهد که پرداخت به آن از ظرفیت این مرقومه خارج است.

به طور خلاصه باید گفت جریان دانشجویی که عمدتاً دهه هشتادی است، از طرفی مأموریت های بزرگی دارد و روزهای مهمی در انتظارش است؛ اما به برکت فضای مجازی، نسبت به هجوم انواع محتوا و اطلاعات بی حس شده است. این مسئله کار را سخت می کند و باید جویای راه حلی برای این چالش بود.

موقعیت امروز جمهوری اسلامی نیاز به فهم دقیق دارد؛ همه عناصر حاضر در میدان مأموریت هایی را دارند. طبیعتاً پیشبرد پروژه مهم اسلام سیاسی در این موقف زمانی، وابسته به پذیرفتن این مأموریت ها است. جریان دانشجویی به جهت موقعیت خود، باید بخش مهمی از این پروژه را به دوش بکشد. حداقل از دیدگاه نگارنده، در چند سال گذشته رفتارهایی دیده شده است که نشان می دهد کسانی که یک حرف یا پروژه ای مشروع یا نامشروع داشته باشند، برای پیشبرد آن، سراغ جریان دانشجویی می آیند. این یعنی جریان دانشجویی همچنان پل ارتباطی با مردم و پیشران ایده ها است؛ هرچند ضعیف شده باشد. سوره اگر درک درستی از این نقش داشته باشد، قطعاً از این جریان غافل نمی شود؛ البته لازم به ذکر است که غافل نبودن و مهم انگاشتن این جریان، صرفاً با در مدار توجه قرار دادن، ارسال مجلات به آن ها و نظرخواهی نیست که البته در جای خود ارزشمند است؛ بلکه بدین معناست که متوجه باشد این جریان که همه روزه در معرض درخواست های سودجویانه جریانات قدرت در کشور است، از تکرار این صحنه خسته شده است. دانشجو به معنای واقعی کلمه در مواجهه با حرف اصیل و دعوت و تحلیلی مترقی، حاضر است اراده کند. با این اوصاف، جایگاه سوره بسیار مهم است و ضمن اینکه باید با روایت خود، ذهنیت های برساخته از انبوه داده ها و یکنواختی تحلیل ها را بزداید، لازم است تحلیلی راه گشا، نه صرفاً درست، به میان بیاورد.

این روزها بازار مکتوبات آن چنان داغ نیست و به مجله ای که در میان این همه بی محلی، از یک شماره اش استقبال ویژه ای می شود، باید تبریک گفت! چراکه رگه هایی از یک مواجهه درست را دارد. منظور شماره ای از سوره است که در آن به بلوای ۱۴۰۱ پرداخته شد. همین نام گذاری بود که به یک اتفاق عجیب هویت داد و در زمان مناسب توانست به بخشی از سردرگمی جریان دانشجویی حزب اللهی پاسخ دهد. تعمیم آن اتفاق مثبت می شود اینکه دانشجو حرف خوب و به موقع را روی چشم می گذارد. اما این کافی است؟ به نظر خیر.

روایت جامع و منصفانه از صحنه که داعیه دوره جدید مجله است، نعمت بزرگی است و هر کس که تنی به آب واقعیت زده باشد فقدان این راوی را متوجه می شود؛ چراکه انگاره های به دور از واقعیت درباره جمهوری اسلامی، برای همه دست و پا گیر است؛ چه رسد به قشر نخبگانی جامعه که نه تنها باید واقعیت را درک کند بلکه باید خط شکنی داشته باشد. باین حال توقف در روایت، برای مجله ای که ظرفیت های انسانی و آوازه اش به مراتب بیشتر است، کفایت نمی کند. این مسئله به این خاطر گفته می شود که هرچه جلوتر می رویم، به میزانی که صحنه شفافیت خود را از دست داده است، بر تعداد مسائل و سؤالات بی جواب افزوده می شود؛ سؤالاتی که شاید بتوان از دید یک پژوهشگر اندیشکده سیاست گذاری پاسخی سطحی بدان داد؛ لکن خود سؤال همچنان در جامعه باقیست. فهم مسائلی مانند



به ما نشان داد دیگر نباید با رفتاری عادی ادامه داد؛ چراکه وقتی در مورد اول بدون هیچگونه شناخت جامعه شناسانه از ملت ایران، نه نتیجه و نه میزان مشارکت را پیش بینی نکردیم، متوجه شدیم که ما مدعیان انقلابی گری اصلاً برای مردم بوی زندگی نمی دهیم. این را می توان از تک تک دانشجویانی که در روزهای آخر انتخابات در مناطق مختلف شهری و روستایی در حال تبیین بودند پرسید. پاسخ یحتمل یک چیز است: «مردم ما را نمی فهمند!» در مورد دوم هم وقتی دانشجویان بعد از طوفان الاقصی مواضع مردم و دانشجویان منطقه را رصد می کردند و یا بعضاً ارتباط گرفته می شد، متوجه می شدند که مردم منطقه نسبت به طرح ایران برای غرب آسیا و آینده ابهام دارند؛ زیرا مثلاً تبادلات اقتصادی ترکیه با رژیم، یعنی حیات و توسعه ترکیه که ارتباطی مستقیم با زندگی مردم دارد؛ ولی ظاهراً در ایران شرایط و پاسخ به ابهامات این چینی، واضح و ملموس نیست.

در نهایت راجع به موقعیت امروز باید گفت ما مدعیان انقلاب اسلامی، که وقوع آن برای امکان زندگی مردم بود، غیر از مواردی از جمله طوفان الاقصی و رأی قابل توجه در مقابل رییس جمهور منتخب که صدقه سر همان است، نه تنها منادی زندگی نیستیم؛ بلکه تا حدی شورش گر و نافی زندگی کردن مردم شناخته می شویم. آیا نباید این انگاره را شکست و اراده ای از جنس اندیشه و باور داشت که عمل و رفتار را آبیاری کند؟ آیا سوره ظرفیت و وظیفه اش را می شناسد و می تواند به کمک جریان دانشجویی و سایر عناصر صحنه بیاید؟ امید است... ■

حجاب یا اقتصاد با نگاهی صرفاً کارشناسانه و منهای دید اجتماعی سیاسی ساده انگاری است. پس مواجهه با این چالش ها چگونه است؟ مگر نه با پذیرفتن آن و صبر و صبر؟ سوره که در نقطه مهمی ایستاده است چه تصمیمی دارد؟

مگر نه اینکه این روزها زمین و زمان به هم می ریزد و این نخبگان حزب اللهی اند که در نظرشان انگار نه انگار اتفاقی افتاده است؟! آیا این مسائل با روایت محض اصلاح می شود؟ چه کسی می خواهد در برابر پروژه سیاست زدایی عَلَم اندیشه را بردارد؟ چه کسی به عهده می گیرد که فعالین حزب اللهی را از ورطه معمولی شدن نجات دهد؟ آوینی توانست اندیشه و هنر و رسانه را کنار هم جمع کند و الحق و الانصاف موفق بود؛ ولی الآن رسالت یادگار آوینی در مواجهه با موقعیت جدید چیست؟

به نظر نمی رسد پافشاری بر سنت مفید باشد؛ آن هم برای مجله ای که نمی خواهد معمولی و اصطلاحاً غیرسیاسی باشد؛ بلکه باید رسالت امروزش را درک کند. البته همین حالت فعلی سوره، در کویر ژورنالیسم ایران جای بسی شکر دارد؛ ولی الزامات عصر امروز را می بینیم؟ عصری که در آن بیش از پیش حرف زدن با مردم، نه صرفاً مردم ایران بلکه مردم جهان، با هر رنگ و زبانی بر عهده جریان حزب الله است. نتایج انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۳ از یک سو و واکنش مردم جهان به ایران و مسئله فلسطین از سویی دیگر،

گفت‌وگو

ژورنالیسم تحقیقی، تحقق ژورنالیسم

گفت‌وگویی مفصل با سیدعلی سیدان، سردبیر مجله سوره

سوره، نیازی به معرفی ما نداشته و ندارد؛ از معدود نام‌هایی است که در تاریخ فرهنگ و هنر انقلاب و اذهان دوست‌داران آن جاودان شده است. مهم‌ترین میراث شهید آوینی، در زمان خود و دوره‌های بعد از خودش تا امروز، دائماً بازخوانی و بازآفرینی شده است؛ یک معیار اصیل برای ارزیابی تجربیات مختلف ژورنالیسم در دل انقلاب اسلامی. سیدعلی سیدان، جانشین امروز آوینی در سوره، از اوایل سال ۱۴۰۱ مأموریت خود را آغاز کرده است. این مصاحبه، حاصل پنج ساعت گفت‌وگوی صریح و صمیمی پیش از انتشار یازدهمین شماره سوره است. طی این گفت‌وگو تلاش کردیم تا علاوه بر بازخوانی و جانمایی سوابق سوره در تحریریه فعلی، به موضوعات مختلف و حواشی مطرح‌شده راجع به سوره و اقدامات آن در دو سال اخیر بپردازیم و از سیدان بخواهیم تا به عنوان سردبیر مجله، تصویری از دیروز، امروز و فردای سوره را برایشان ترسیم کند.

ما احساس کردیم که ژورنالیسم یا همان تحریریه‌هایی که در آن ایده و «کلمه» کشف و ساخته می‌شود، هستهٔ مولد فرهنگی هستند و ما این هسته‌ها را از دست داده‌ایم.

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۰۲

• به نظر خوب است که از قصهٔ تحریریه جدید شروع کنید؛ چه زمانی و چطور پیشنهاد سردبیری سوره مطرح شد؟ تحریریه چطور جمع شدند؟ قصهٔ آن را برای ما تعریف کنید.

ما نسلی بودیم که در جوانی مان با مجلهٔ سوره در دورهٔ آقای جلیلی، و چیزی تحت عنوان جبههٔ فرهنگی انقلاب مواجهه داشتیم. غیر از آن هم تا حدی با مجلهٔ سوره شهید آوینی ارتباط داشتیم؛ مثلاً مقالات شهید آوینی را که خیلی از آن‌ها در نشریهٔ سوره در زمان خودش منتشر شده بود، خوانده بودیم. همچنین مقالاتی که اطرافیان آوینی مثل آقای میرشکاک در آن دوره نوشتند را هم خوانده بودیم؛ مثلاً آقای میرشکاک کتابی دارد به نام غفلت و رسانه‌های فراگیر که همین اسم، تیترا اصلی یکی از جلد‌های سوره بوده است. با این نسل نویسنده‌ها تا حدی آشنا بودیم؛ نه اینکه صرفاً آشنا بودیم، انگار در عالم اندیشه و رسانه و فرهنگ و هنر با آن‌ها هویت‌یابی کردیم. ما زمانی مقالهٔ «منشور تجدید عهد هنر» را که اولین مقالهٔ بلند شهید آوینی در شمارهٔ اول سوره است، به عنوان یک چارچوب نظری مواجهه با هنر خوانده بودیم؛ یعنی هویت فرهنگی ما با همین سنت فرهنگی و ژورنالیسم فرهنگی شکل گرفته بود.

همان‌طور که جلو آمدیم، احساس کردیم که رسانه دارد بر فرهنگ غلبه می‌کند. با اینکه نمی‌شود از رسانه فرار کرد و اصلاً میدان ما میدان رسانه است و کار ما کار ژورنالیسم است، دیدیم که در جبههٔ فرهنگی انقلاب با رسانه‌زدگی مواجهیم و صورت‌های مصرفی‌تر و غیرمولدتر رسانه بر فرهنگ و هنر غلبه کرده است. ما احساس کردیم که ژورنالیسم یا همان تحریریه‌هایی که در آن ایده و «کلمه» کشف و ساخته می‌شود، هستهٔ مولد فرهنگی هستند و ما این هسته‌ها را از دست داده‌ایم؛ برخلاف جریان روشنفکری که همواره از این تحریریه‌ها ارتزاق و تغذیه می‌کند؛ ولو اینکه در ظاهر هم به چشم نمی‌آیند. ما ویرترین آخرین محصولات جریان رقیب را در تلویزیون، در سینما، در هنرها و... می‌بینیم؛ ولی این را نمی‌بینیم که یک گفتار و ادبیات در تحریریه‌هایی شکل گرفته است و این‌ها مولد آن محصولات بوده‌اند.

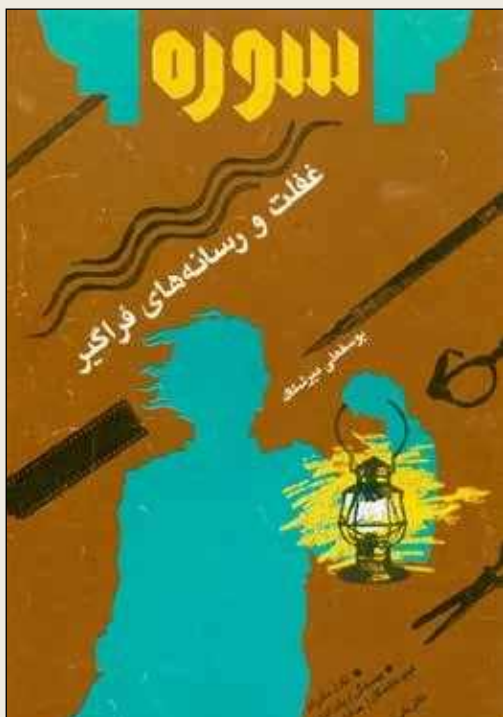
ما احساس کردیم الان انقلاب اسلامی نیاز به نهادی دارد که صحنهٔ فرهنگ را به‌واقع برپا کند؛ یعنی آن را از این حالت مصرفی دریاورد و آن هستهٔ مولد بتواند گفتاری را شکل دهد که این گفتار در فضای فرهنگی امتداد پیدا کند؛ کاری که خود شهید آوینی با سوره انجام داد. به نظر من وحید جلیلی هم این کار را انجام داد؛ جریان هنر انقلاب اگر مثلاً عمار را نداشت، یک چیزی از آن کم بود، یک سری ظرفیت‌ها در هنر انقلاب فعال نمی‌شد؛ منتها خود عمار حاصل مبارزه‌ای بود که آقای جلیلی سال‌ها قبل در سوره و «راه» در ژورنالیسم پیگیری کرده بود. او گفتارها را ساخته بود و مخاطبان آن گفتارها را ساخته و جمع کرده بود و واقعاً جبهه‌ای را سامان داده بود. ما آدم‌هایی بودیم که در همین سنت زیست می‌کردیم. راجع به مشخصه‌ها و مؤلفه‌های این سنت می‌شود صحبت کرد. ما از طرفی به این رسیده بودیم که در این شرایط، شخصیت‌هایی نیاز داریم که این‌ها مقام مؤسس و مؤلف و برپاکننده در عرصهٔ فرهنگ و هنر انقلاب دارند؛ کسانی مثل شهید آوینی. تلاش کردیم که از مهندسی معکوس شخصیتی مثل شهید آوینی، ببینیم می‌توانیم بگوییم که شهید آوینی که بود و چه کرد؟ آیا همان الگو می‌تواند الان روزآمد شود و آن تولید فرهنگی را مبتنی بر آن شخصیت داشته باشیم؟ ما اسم آن را در یک فرآیندی گذاشتیم «هنرگردان».

نمی‌توانیم بگوییم خود شهید آوینی دقیقاً چه‌کاره است. هم ژورنالیست است و هم

مستندساز است، هم مدیر فرهنگی است، هم معلم است، عکاسی هم کرده است و نقاش است. هنرمند است؟ چیست؟ ما احساس کردیم که نه! آوینی یک شخصیت است و باید آن شخصیت را نام‌گذاری کنیم. دوره‌ای هم به نام دورهٔ «هنرگردان» برگزار کردیم. دوره‌ای که درواقع پیش از این وجود نداشت. این دوره مثل آموزش‌های متداول نبود. صرفاً آموزش تدوین، هنر و... نبود. شخصیتی که نزدیک به ژورنالیست هنر است؛ ولی فقط هم ژورنالیست نیست؛ درواقع انسان ارتباطی است. «انسان‌رسانه» است. کسی است که از همهٔ ظرفیت‌های ارتباطی برای ربط و اتصال نهادهای مختلف هنر و بازیگران میدان هنر و فرهنگ استفاده می‌کند. اندیشه را به رسانه و رسانه را به هنرمند و این‌ها را به جامعه متصل می‌کند؛ یک چنین شخصیتی.

اگر ما می‌خواهیم که فرهنگ و هنر انقلاب واقعاً احیا شود، چاره‌ای نداریم جز اینکه همین شخصیت‌ها را بسازیم. خودمان بشویم و بسازیم و جمع بکنیم. تحریریه، اجتماعی از همین انسان‌رسانه‌ها و هنرگردان‌ها است که در مقام نقد و روایت در عالم فرهنگ و هنر برمی‌آیند.

اما حال چرا سوره؟ می‌شد کارهای دیگری هم کرد. باید آن سنت سوره توضیح داده شود. عنوان سرمقالهٔ شمارهٔ اول سوره «به کجا می‌رویم؟» و تاریخش فروردین ۱۳۶۸ است. به نظر من این سرمقاله توضیح‌دهندهٔ این است که مجلهٔ سوره کارش را با یک طرح سیاسی و معنوی آغاز می‌کند. به کجا می‌رویم؟ به راهی که امام فرمود یا به راهی که غرب‌زدگان می‌روند؟ این فحواي کلام است. بعد می‌آید از شرایط پس از جنگ و مبارزه جدیدی که آغاز شده است و در آخر دربارهٔ ژورنالیسم صحبت می‌کند و بعد هم دربارهٔ هنر؛ یعنی سوره یک طرح بنیادی برای فرهنگ است. می‌گوید که ما می‌خواهیم در این میدان بجنگیم؛ دربرابر جریان تجدد غرب‌زده و روشنفکرها و البته دربرابر تحجر؛ اگرچه به‌نحو پنهان چون احتمالاً اقتضاء زمان بوده است. هنوز مرز تحجر با انقلاب اسلامی واقعی، این‌قدر در فرهنگ و هنر پیدا نبود و در میان خود



می‌گوید که ما می‌خواهیم در این میدان بجنگیم؛ در برابر جریان تجدد غرب‌زده و روشنفکرها و البته در برابر تججر؛ البته به نحو پنهان چون احتمالاً اقتضاء زمان بوده است.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۰۴

نیروهای مؤمن انقلابی هم بارز نشده بود؛ ولی رد و نشانه‌اش در کلمات شهید آوینی هست و بعد از آن در کلمات آقای جلیلی و... هم هست. ما این دو دوره را در سنت سوره شاخص می‌دانیم که هم به کار ژورنالیسم و هم به طرح سیاسی سوره نزدیک‌تر است. البته «سوره اندیشه» هم هست که مقداری دور از ژورنالیسم فرهنگی است. اسمش هم روی خودش است؛ ژورنالیسم اندیشه است. اینکه اقتضاء زمان خودش بوده یا سلیقه آن دوستان بوده یا مثلاً نیاز جبهه بوده یا هرچه بوده است، بالاخره از ژورنالیسم فرهنگی فاصله دارد و کمی انتزاعی‌تر است.

سوره دارد در ساحت هنر، اندیشه و فرهنگ با دو جبهه درگیر می‌شود؛ تجدد و تحجر؛ مبتنی بر همین هویتی که سوره دارد. هویت سوره درواقع سرتاپا هویت انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و حزب‌الله است؛ به تعبیر شهید آوینی پرچم حزب‌الله از لابه‌لای اوراق سوره بیرون زده است و کسی هم قصد پوشاندن آن را ندارد. ما احساس کردیم که این جدال باید در بین امت حزب‌الله دوباره اعلام شود؛ انگار این قضیه دارد به فراموشی سپرده می‌شود. اصلاً به واسطه این جنگ می‌شود خیلی چیزها را توضیح داد. این خط باید ادامه پیدا کند. از سر این ضرورت بود که سراغ سوره رفتیم.

• ما دوست داریم که روایت عینی شکل گرفتن تحریریه را هم بشنویم؛ مثلاً اینکه هیئت تحریریه چطور کنار هم قرار گرفتند؟

مرکز هنری و رسانه‌ای سلوک، ابتدا هسته‌ای در بنیاد نهضت بود. دوستان بعد رفتند به روابط عمومی حوزه و مدتی در آنجا به حوزه کمک کردند. کارویژه سلوک شامل کشف و پرورش استعداد مانند دوره هنرگردان و کشف و پرورش ایده بود که بیشتر به تولیدات الهام‌بخش و تولیدات قابل اقتباس جریان‌ساز می‌پرداخت. بعد مؤسسه سلوک از روابط عمومی مستقل شد و شد یک مؤسسه وابسته به حوزه هنری؛ مستقل وابسته! سوره تقریباً هم‌زاد همین سلوک جدید محسوب می‌شود؛ یعنی قله آن چیزی که ما ذیل ژورنالیسم فرهنگی و ایجاد تحریریه‌ها مدنظر داریم همان سوره است. به‌طور کلی سوره می‌تواند نخ تسبیح یا گرانیگاه تحریریه در جبهه انقلاب و در خود مؤسسه سلوک و... باشد.

تلقی عمومی از کار رسانه‌ای این است که پیام‌هایی وجود دارد، ما آن را به‌وسیله فلاخن‌های رسانه‌ای پرتاب می‌کنیم. در زبان دست‌اندرکاران رسانه، سیاست‌مداران، مدیران و... این لفظ هست که فلان چیز را «رسانه‌ای‌اش کنیم»؛ یعنی آماده است، ما می‌دانیم که چیست و فقط این مانده که رسانه‌ای‌اش کنیم. تلقی ما از کار رسانه‌ای متفاوت است. ما اولاً با کشف سروکار داریم؛ یعنی پیام و کلمه و موضع و سوژه باید کشف بشود و این کشف با نحوی از زیست روزنامه‌نگارانه تحقیقی ممکن می‌شود. یعنی کسانی که مدام در کار ارتباط با واقعیت و اخبار و نوسازی و تازه‌سازی موضع خودشان در قبال آن اخبار و آن رویداد و کشف و استخدام و خلق کلمات جدید برای نامیدن آن پدیده‌ها و اتفاقات و رویدادها هستند و این، جز در تحریریه‌ای که در یک گفت‌وگوی مستمر و طولانی قرار دارد حاصل نمی‌شود. جماعتی باید دور هم جمع باشند و کارشان کشف موضع باشد، کشف کلمه باشد؛ هم کشف و هم خلق. یکی از مشکلات ما این است که تحت‌تأثیر ذهنیت‌ها و شبکه مفاهیم

بیگانه با خودمان قرار داریم. مثلاً شما ناگهان می‌بینید که ادبیات استارت‌آپی کل ذهنیت فرهنگی ما را بلعیده است. می‌خواهیم کار فرهنگی کنیم، انگار مجبوریم در همان ادبیات توضیحش دهیم، یا مثلاً ادبیات سواد رسانه‌ای. چیزهای مختلفی در دوره‌های مختلف مد می‌شود؛ ولی ما باید از سنت خودمان کلمه استخدام کنیم، سنت فکری مکتب اسلامی‌مان، مکتب انقلابمان، مکتب امام. این رسالت سوره است که جز در این تحریریه پدید نمی‌آید.

تحریریه کارش همین است که از نظام واژگانی خودی مراقبت کند. پایه‌اش همان انس و الفت و اخوتی است که بین اعضای تحریریه باید وجود داشته باشد. ما می‌گوییم حقیقت جز در دوستی و در الفت منکشف نمی‌شود. سعی داریم همین فضا را در تحریریه به وجود بیاوریم. شما باید این را مقایسه کنید با ژورنالیسمی که من اسمش را می‌توانم بگذارم «ژورنالیسم تلفنی». موضوع مشخص است و تماسی با نویسندگان و اهالی فرهنگ می‌گیرند و مطلب تولید می‌شود. می‌فرستند و چاپ می‌شود. شاید شما در نگاه اول هم خیلی متوجه این نشوید که پشت این مطلب تحریریه هست یا نه؛ ولی تفاوت می‌کند. در سوره ما به این سمت می‌رویم که اجتماع انسان‌رسانه‌ها شکل بگیرد. حالا این انسان‌رسانه‌ها، یعنی آدم‌هایی که خودشان در تماس با میدان خودشان هستند و اولویت‌ها و اقتضائات آن میدان را درک می‌کنند؛ این‌طور نیست که لزوماً سوژه از بالا به آن‌ها داده بشود و بنویسند.

الان هم تحریریه در سوره دوسه شکل دارد. یکی تحریریه متمرکز است که شاید مثلاً شش‌هفت نفر باشند. یک تحریریه بزرگ‌تر است که ما با آن‌ها در تعامل هستیم؛ منتهی در یک حلقه بزرگ‌تر که جلساتمان با آن‌ها کمتر است. یک شبکه نویسندگان بزرگ‌تر هم داریم که حضور ندارند؛ ولی ما با آن‌ها در ارتباطیم.

• در حد سی‌چهل نفر، درست است؟ تقریباً. از اساتید هستند تا حتی نویسندگان جوان



ما اولاً با کشف سروکار داریم؛ یعنی پیام و کلمه و موضع و سوژه باید کشف بشود و این کشف با یک نحوی از زیست روزنامه‌نگارانه تحقیقی ممکن می‌شود.

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۰۶

نوقلم. بعضاً با این‌ها هم تعامل مستمر داریم؛ ولی یک مقدار کمتر از آن حلقهٔ تحریریه.

۱. • آن هسته اصلی را الان در حدود یک سال و نیم، هستهٔ خوبی ارزیابی می‌کنید؟

کامل نیست؛ ولی خوب است. آن‌هایی که هستند واقعاً به‌لحاظ کیفی کاردرست هستند. با همهٔ نواقصی که بالاخره همه دارند. همین که ما دوسال با همدیگر دوام آوردیم خودش یک دستاورد است!

۱. • ریزش خاصی از حلقه اصلی نداشتید؟

نه؛ یعنی از اعضای تحریریه که نویسنده هستند به آن معنا ریزش نداشتیم. می‌گویند تحریریه‌ها به‌طورمتوسط تا چهارپنج سال عمر دارند. ما اگر بتوانیم تا دوسه سال دیگر مجله را در بیاوریم، کار مهمی کرده‌ایم.

۱. • به نظر می‌رسد اعضای تحریریهٔ سوره در مسائل ژورنالیسم نمانده‌اند و هر کدام به‌نوعی فعالیتشان را گسترش داده‌اند.

همه تحریریه‌ها تقریباً این‌طور است. تحریریه و ژورنالیسم، هم موضوعیت و هم طریقت دارد. آدم‌های کمی در تحریریه‌ها و ژورنالیسم می‌مانند؛ چون واقعاً ژورنالیسم آدم را فربه می‌کند. فربه به معنای بدش نه، غنی می‌کند و آدم‌ها ارتباطاتشان، دانششان، تماسشان با میدان گسترش پیدا می‌کند و برای حضور در میدان توانا می‌شوند.

۱. • نسبت خوبی با میدان پیدا می‌کنند؛ سطح و عمق پیدا می‌کنند.

بله. حتی یک جاهایی چیزهایی را از آدم‌های پژوهشگر عمیق، بهتر درک می‌کنند؛ چون با میدان تماس دارند. بعضی روزنامه‌نگارها از ژورنالیسم فاصله می‌گیرند. مدتی می‌روند کار دیگری می‌کنند؛ و این هم خوب است، هم بد است. خوب است از این جهت که چه بهتر که انسان‌هایی که ربط و نسبت عمیقی با میدان پیدا کردند، بروند جایی و کارهایی بکنند، بد است از این جهت که میدان و سنگر ژورنالیسم بعد از مدتی خالی می‌شود و افراد باید همواره جایگزین شوند.

۱. • الان فکر می‌کنم در زمینهٔ تحریریه‌ها و خبرنگارهای جبههٔ انقلاب در وضعیت پسرفت هستیم.

مدت زیادی است در وضعیت افول هستیم؛ البته در این سه‌چهار سال اخیر اتفاقات محدودی افتاده است؛ اما باز هم شرایط در افول است. البته الان نشریات دارند در می‌آیند؛ حالا چقدرش تحریریه‌محور است و چقدرش نه، یک بحث دیگر است. کلاً فضای ژورنالیسم فضای قذکوتاهی است. یکی از علت‌هایش هم –شاید این علتش نباشد، شاید در واقع نشانه باشد– این است که دستمزدها در فضای ژورنالیسم کم است؛ به‌خاطر همین آدم‌های توانمند، در ژورنالیسم نمی‌مانند و به کارهای دیگر رو می‌آورند. اینکه این تحریریه، این جمع اینجا مانده است، این خودش ناشی از میزانی از جنون و عشق نسبت به کار است.

ما احساس کردیم که الان ضرورت شکل‌دادن به تحریریه وجود دارد و با اعتمادی که آقای دادمان به ما کرد، زیر این بار رفتیم و از سال ۱۴۰۱، تقریباً بعد از عید، به‌صورت جدی با آن تجربه و زیستی که تقریباً از سال ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۱ در مؤسسه سلوک داشتیم، احساس کردیم می‌توانیم بار نشریه سوره را بلند کنیم و آن را دوباره احیا کنیم. ما از فروردین سال ۱۴۰۱ جمع شدیم. چیزی به نام سوره وجود نداشت؛ نه تحریریه‌ای و نه هیچ‌چیز؛ نهایتاً من بودم و آقای حسینی که شروع کردیم دانه‌دانه با آن‌هایی که احساس کردیم می‌توانند کمک کنند، ایده را در میان گذاشتیم و چارچوب‌های فکری و عملی‌ای که در دورهٔ جدید می‌تواند مبنای کار قرار بگیرد طراحی شد.

سوره در دل مؤسسهٔ سلوک متولد شد. البته خود سلوک از سر ضرورتی به وجود آمده بود که در پیوند با سنت سوره معنا پیدا می‌کرد. آدم‌هایی که آمدند پای کار سلوک، از کشف و پرورش استعداد تا ایده و تحریریه و... سوره را راه انداختند. افرادی مثل آقای محسن زیارتی، آقای میرکنی، آقای سمیعی و خود آقای حسینی. وهب رامزی به‌عنوان مدیر هنری ما، اول به سلوک و هنرگردان پیوند خورده بود. در تجربهٔ زیستهٔ فرهنگی ما و به‌خصوص مؤسسهٔ سلوک ظرفیتی انباشته شده بود... مثلاً آقای علیرضا سمیعی، ایشان مربی دورهٔ هنرگردان بود و در یک گفت‌وگوی بلند، ما به هم افقی فرهنگی و معنایی رسیده بودیم. دیگر احیای سوره با آقای سمیعی اینگونه نبود که او نداند ما که هستیم و می‌خواهیم چه‌کار کنیم.

خلاصه اینکه فهمیدیم از سر ضرورت واقعی در صحنه نیاز به مجله داریم؛ البته این نیاز را خیلی‌ها درک کردند؛ نشان به آن نشان که بعد از ما چند مجلهٔ دیگر هم در جبههٔ انقلاب درآمد. می‌خواهم بگویم یک ضرورتی بود که خیلی‌ها درک کردند؛ ولی ما مقداری زودتر شروع کردیم. مثلاً شما نگاه کنید بعد از این باور و فکراًورد و ذمه جمهور... شکل گرفتند؛ ولی سوره از همه زودتر درآمد و به نظر من آن پیش‌شمارهٔ اول دربارهٔ بلوا که هنوز برای ما داغ‌تر از همهٔ شماره‌هاست، خیلی

زود درآمد. ما دقیقاً همان کاری که باید می‌کردیم را کردیم؛ توضیح صحنه، روایت صحنه، اینکه این صحنه در کل چه معنایی می‌دهد.

حال من این را هم بگویم که در صحنهٔ بلوای ۱۴۰۱، واقعاً خیلی از تحلیل‌ها در غلاف بود؛ یعنی شما در صحنه از جانب امت حزب‌الله تحلیل بنیادی و درست و حسابی نمی‌دیدى؛ برخلاف آن طرف که مدام تئوری‌پردازی می‌کردند. سید جواد طباطبایی از جریان لیبرال و مثلاً روشنفکر، فکر می‌کنم هجده تا جستار داشت دربارهٔ آن اتفاقات. یکی از چهره‌های روشنفکری فقط هجده تا جستار دربارهٔ انقلاب ملی ایران نوشت! کسی نبود... من خیلی ندیدم که کسی جوابی، بحثی، تحلیلی ارائه کند. آن پیش‌شماره منتشر شد و به نظر من همان کاری بود که سوره باید انجام می‌داد.

خلاصه شروع کار از سال ۱۴۰۱ بود. چند ماهی طول کشید تا آدم‌های خود را جمع کنیم، جای خود را بگیریم و سیستم، کولر و مسائل اجرایی را پیگیری کنیم؛ این وسط هم مصادف شد با همان ایام بلوای ۱۴۰۱. ما داشتیم طراحی‌های خود را می‌کردیم؛ مثلاً بخش‌های مختلف مجله چه چیزهایی باشد و...، بعد بلوا اتفاق افتاد. می‌توانستیم مجموعه مقالاتی به‌عنوان یک ویژه‌نامه در بیاوریم، می‌توانستیم بی‌توجه هم باشیم؛ بگوییم اصلاً آن را رها کن! ما کار خودمان را می‌کنیم؛ ولی تصمیم گرفتیم که پیش‌شمارهٔ اول راجع‌به این اتفاق باشد. اسمش را پیش‌شماره گذاشتیم چون هنوز می‌خواستیم در سازمانِ کار و مخاطب و توزیعمان و همه‌چیز قلق‌گیری کنیم. تقریباً در همان قالبی که طراحی کرده بودیم، مجله را هم درآوردیم. قالب‌هایی که داریم، ابتدا سرمقاله است، بعد بخش رویداد است که یک بخش‌هایی دارد با عنوان کشاکش و گفتار و...، بعد یک بخش پرسش دارد که مصاحبه‌های بلند اصلی است. بعد یک بخش میدان دارد که گزارش‌های بلند میدانی و جستارهای بلند ماست. یک بخش هم راجع‌به هنر و نقد هنر است؛ نقد و مرور و... . بخش‌های پایانی که بایگانی است، آرشیو سوره را با توجه به صحنه بازخوانی می‌کند و بخش بن‌یاد که بخش نهایی ماست، درواقع تاریخ به روایت صحیفهٔ امام است؛ دلالت‌های تاریخی صحیفهٔ امام و پیام‌های امام را درمی‌آوریم؛ بخشی که مثلاً میخ آخر سوره است که به این ختم می‌کنیم.

تحریریه
و ژورنالیسم هم
موضوعیت و هم
طریقت دارد.
آدم‌های کمی
در تحریریه‌ها و
ژورنالیسم می‌مانند؛
چون واقعاً ژورنالیسم
آدم را فربه می‌کند.



به این ترتیب سوره راه افتاد. اولین پیش‌شماره را درآورديم و دو ماه بعد شماره بعد و ماه بعدش هم به‌همین ترتیب. تا شماره اول، سه تا پیش‌شماره درآمد. شماره اول هم تقریباً اردیبهشت ۱۴۰۲ درآمد و از اردیبهشت ۱۴۰۲ تا آخر ۱۴۰۲، ۱۰ شماره و ۹ مجلد درآمد است؛ یک مجلد دوشماره‌ای هم کار کردیم؛ همان شماره «جمهوری اسلامی فلسطین». این هم به اقتضای شرایط بود... به‌خاطر اینکه دوباره در فلسطین اتفاقی افتاد، ما روند معمولمان را نگه داشتیم؛ گفتیم باید به فلسطین واکنش نشان دهیم؛ یک ویژه‌نامه درباره فلسطین. این را دوشماره‌ای کردیم.

• در توضیحات شما، این عیان بود که زمانه به احیای تحریریه‌ای که بتواند امت حزب‌الله را تأمین کند خیلی نیاز داشت. خود شما و هیئت تحریریه هم این احساس نیاز را بنا به تجربه زیسته داشتید. اما در سمت دیگر، اسم سوره خیلی هیبت دارد! در آن نقطه‌ای که پیشنهاد بشود و یک نفر بخواهد به آن فکر کند که باید این اتفاق بیفتد و این کارها را هم باید بکنم؛ آن هیبت آدم را نمی‌گیرد؛ مثلاً بگویند نکند نشود، در آن حد نباشد یا ...؟ این‌ها هم به فکرتان خطور می‌کرد یا خیر؟
خطور که چه عرض کنم؟! همواره این به مثابه یک ... چه بگویم؟

ا. • کابوس!

کابوس؟ خیر! خوف در برابر رجا. به‌عنوان یک خوف، که منجر به یک مراقبه دائمی می‌شود، با من هست؛ یعنی بالاخره اینجا جایی است که بزرگانی زیر این عنوان کار کردند. چه‌کار می‌توانیم بکنیم؟ ما اول نظر به لطف پروردگار داشتیم که عنایت کند. واقعاً با آگاهی از این عجز و فقر و ضعف خودمان؛ در زمانه‌ای که ژورنالیسم و تحریریه‌ها به آن مفهومی که گفتم مرده است و ظاهراً کسی هم نیست که این بار را به دوش بکشد؛ امت حزب‌الله یا مدیر یا تهیه‌کننده یا تولیدکننده یا اصلاً منزوی شده است؛ این پرچم را چه کسی باید بلند کند؟ با همین رویکردی که شهید آوینی در فضای فرهنگی نمایندگی می‌کرد، چه کسی دارد غصه جبهه فرهنگی انقلاب را می‌خورد؟ ما سعی کردیم که مدام به همان سیره بزرگان چنگ بزنیم. سوره یک نفر سردبیر تاریخی دارد؛ آن هم شهید آوینی است. کسانی که بعد از او می‌آیند، دبیر تحریریه شهید آوینی هستند! خود آقای جلیلی در سرمقاله اولش همین‌ها را گفته است. سرمقاله آقای جلیلی را هم اگر ببینید، او هم می‌گوید ما که پادو هستیم!

بالاخره یک بزرگی مثل شهید آوینی پشت این کار است. آیا می‌توانی با آن سنت نسبتی برقرار کنی؟ مسئله این است! مسئله این نیست که ما هم باید بزرگانی باشیم که اگر این‌طور باشد که بعید می‌دانم تا سال‌ها کسی به‌مانند شهید آوینی بیاید! بدون اغراق هم می‌گویم. این نیست که چون شهید آوینی مشهورتر شده است یا شهید شده است... خیر! اصلاً آن عمق و آن گستردگی را نمی‌دانم چه کسی می‌تواند داشته باشد. منتها ما باید با آن سنت نسبت برقرار کنیم تا بتوانیم به‌قدر وسعمان آن را احیا کنیم؛ یعنی به سهم و به وسع خودمان آن سنت را به صحنه بیاوریم. ما احساس کردیم که با درکی که الان از صحنه داریم می‌توانیم این کار را بکنیم.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۰۸

عنوان دیگری در بیاوریم، می‌شد. ظاهراً هم آزادتر و رهاتر بودیم. خیلی از کارهایی را که الان نمی‌توانیم بکنیم، آن موقع می‌توانستیم بکنیم. من این را بگویم که سوره واقعاً بار است! سوره محدودیت‌هایی دارد. خیلی از حرف‌ها را نمی‌شود در آن زد و خیلی از حرف‌ها را باید زد. ما عاصداً می‌خواهیم خودمان را به سوره مقید کنیم؛ چون احساس می‌کنیم آن سنت رهایی‌بخش است. آن سنت الان نیاز است که احیا شود.

• در شکل‌گیری شخصیت شهید آوینی، حس تکاپو و جست‌وجو و حتی بعضاً یک حس فقدان دیده می‌شود؛ یعنی مسئله و فقدان که باعث حرکت و سیورورت او می‌شود. به نظر شما این حس فقدان و جست‌وجو در تحریریه شکل گرفته است؟ مثلاً لحظه‌ای که خود شما یا اعضای تحریریه، فقدان را احساس کنید؛ این که این‌جا گیری هست، مسئله‌ای هست؛ این واقعاً در تحریریه شکل می‌گیرد؟ انگار که در سوره فعلی آن تکاپو و جست‌وجو حداقل به آن شکل وجود ندارد

• شاید این به نظر برسد که می‌شد همین کار را انجام داد و در همین مسیر پیش رفت؛ ولی با اسمی غیر از سوره. یک پاسخ شما این بود که ما همان سنت را می‌خواستیم امتداد دهیم؛ دلایل دیگری هم دارد؟

خود سوره، درواقع به میدان آمدن سوره، یک اعلام است. و اعلام این است که آن سنت مبارزاتی فرهنگی و هنری امتداد دارد. و این برای ما موضوعیت داشت؛ صرف این نبود که ما یک سری تولید محتوا بکنیم. خیر! ما باید چنگ بزنیم به همان ریسمان. ما باید هم خودمان و هم دیگران را به همان ریسمانی که وجود دارد دعوت کنیم. خود این مهم بود. حوزه هنری هم مهم است. حوزه هنری هم جزو جاهایی است که تباری دارد و اگر بخواهد تکانی بخورد، باید برگردد به همان سنت‌هایی که دارد و آن‌ها را به صحنه بیاورد که یکی هم سوره است.

ما باید خودمان را مقید به سوره کنیم. مسئله این است. بله! اگر ما می‌خواستیم نشریه دیگری با یک

ما تصمیم گرفتیم روی روایت و واقعیت بیشتر تمرکز کنیم و از خلال آن مفهوم پردازی بکنیم؛ تا اینکه از درگیری مفهومی شروع بکنیم.

بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۱۱۰

و سیوروت و پویایی چندان مشهود نیست. این طور نمود دارد که حالا یک واقعیت و حقیقت صلب را در نظر بگیریم و بیاییم همه چیز را ذیل آن صورت بندی کنیم.

سراسر استش این است که می خواهی بگویی چرا شما به همه چیز یقین دارید؟ چرا به هیچ چیز شک ندارید؟ چرا طرح مسئله ندارید؟ ببینید ما بعضی مسائل را از یک نقطه عزیمت شروع می کنیم؛ ولی سعی می کنیم به آن ها کمال دهیم. بالاخره شما با میراثی طرف هستی که باید مبتنی بر آن جلو بروی. یک محکماتی داری؛ خود اندیشه های شهید آوینی محکمات کاری ما است. آن سنت ژورنالیسم فرهنگی ای که آوینی پایه گذاری کرده محکمات است. بعضی از تجربه ها را باید پیش ببری و جلوتر بروی. وقتی جلوتر رفتی، آن مفروضات هست. همین که ما تصمیم گرفتیم روی روایت و عینیت و واقعیت بیشتر تمرکز کنیم و از خلال آن مفهوم پردازی بکنیم تا اینکه از درگیری مفهومی شروع بکنیم، نقطه تأکیدمان را مشخص می کند؛ این که شما یک سری جمع بندی ها و پایه های مفهومی را داری، اما جست و جو و تقلایت را روی این می گذاری که واقعیت را کشف بکنی. شما می گویی یک خرده هم تقلای مفهومی داشته باشیم؛ من می گویم تقلایمان را بیشتر روی کشف واقعیت می گذاریم تا کنکاش مفهومی. مثلاً ما باید بگردیم، واقعاً باید بگردیم و یک گروه جهادی در میدان جهاد، یا یک سوژه در میدان سیاست، یا یک سوژه در میدان هنر را پیدا بکنیم که توضیح و روایتش، همان چیزی که می خواهیم را از کار در بیاورد. ما واقعاً در دل همین رفت و برگشت با واقعیت داریم موضع خودمان را پرورش می دهیم.

مثلاً در بحث مردم سالاری دینی؛ یعنی مفهوم جمهوری اسلامی یا همان نقطه عزیمتی که همه ما داریم؛ ما این بحث و دغدغه را هر روز تکمیل می کنیم. تیتراژ «جمهوری اسلامی فلسطین» حاصل یک رفت و برگشت بین واقعیت و موضعی بود که ما در میدان سیاست داشتیم. خانم عاقلی که دبیر میدان سیاست در سوره هستند، پایان نامه شان درباره مردم سالاری دینی بوده است؛ اما تلقی خود ایشان از مردم سالاری دینی در این یکی دو سالی که در سوره بوده اند تطور پیدا کرده و عمیق شده و جهت دیگری پیدا کرده است؛ همان طور که این مفهوم برای خود بنده هم جهت و عمق خاصی پیدا کرده است. ما به این فکر کردیم که مردم سالاری دینی به عنوان حرف نوی ما، چه نسبتی با جبهه مقاومت در جهان دارد. ما در این سطح به جمهوری اسلامی فکر نمی کردیم. امروز می بینیم که حضرت آقا از «جبهه مردم سالاری دینی» صحبت می کنند. این چیزی است که الان امکان گفتنش فراهم شده است؛ مردم سالاری دینی به مثابه یک جبهه در برابر لیبرال دموکراسی. این ها چیزهایی است که دارد در همین تحریریه به وجود می آید. این کنکاش کم و بیش در بعضی از میدان های دیگر غیر از سیاست هم وجود دارد. آن شعار که «ما را به میان ذره ها جوی» هم ناظر بر همین است. آن ذره ها باید کشف شوند و ما مسئولیت کشف آن ها را داریم. خیلی چیزها هست که ما اصلاً از وجودشان خبر نداریم.

• در این شکل گیری هیئت تحریریه، بودند کسانی که دوست داشته باشید حضور داشته باشند ولی نشد؟

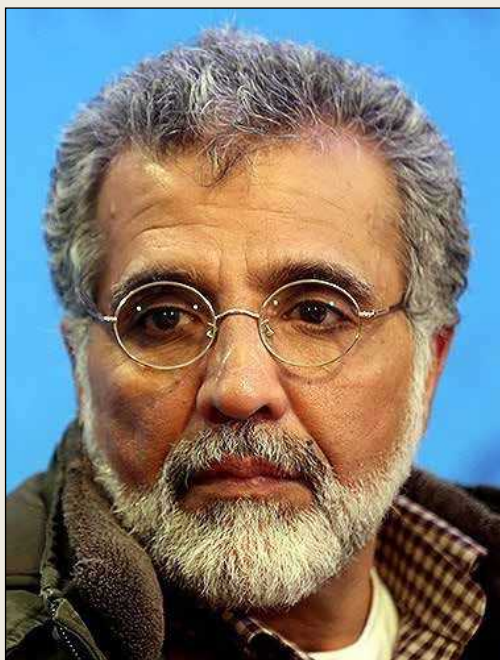
بله.

• چه چیزی مانع بود؟ مثلاً چه کسانی بودند؟

مانع یعنی چه؟ یعنی خودشان نمی پذیرفتند؟ ببینید یکی از مسائل خیلی واضح برای جبهه فرهنگی انقلاب این بود که آدم های میانی آن ها به سرعت رشد کردند و به نهادها و... رفتند؛ جوانان الان دیگر مدیر هستند! اینکه شما بگویید که الان تحریریه ای اینجا هست، مجله ای هست، بیایم جمع شویم مجله در بیاوریم؛ این کار، ظاهراً کار کمی است! زمانی یوسفعلی میرشکاک می نشست و مجله درمی آورده دیگر! مثلاً احمد عزیزی یا بهروز افخمی، این ها جزو تحریریه سوره بودند؛ آدم هایی که خودشان غولی هستند!

ولی الان شرایط طوری است که اولاً ما دیگر ژورنالیست نداریم! تحلیل گر و پژوهشگر و مدیر و توزیع کننده و... داریم؛ اما کسی که خودش را به ژورنالیسم مقید نکند نداریم! یک مشکل دیگر هم این بود که به خاطر از دست رفتن آن هویت جبهه فرهنگی انقلاب، بعضی از طرح مسئله ها و دیدگاه های سوره محدودیت هایی برای یک ژورنالیست حتی حزب اللهی می آورد که خیلی ها نمی خواهند به آن تن دهند. یعنی شما بگویید هویت انقلاب اسلامی و درگیری با تجدد و تحجر؛ این جدال خود به خود برای بعضی ها کم رنگ شده است. ما سراغ خیلی ها رفتیم. فکر می کنم برای بعضی ها به این دلیل هم بوده که خیلی تمایلی به اینکه بر صندلی تحریریه سوره بنشینند، نداشته اند. بعضی هم به دلایل گوناگون از خود ما خوششان نمی آید! البته عده ای هم دوست دارند. هر کسی این بار را بردارد همین محدودیت ها را دارد. عده ای حاضر نیستند با او کار کنند و عده ای هم می پذیرند.

الان هیئت تحریریه سوره، چقدر با ویژگی هایی که از شهید آوینی شناخته می شود. با آن تصویر اسطوره ای نمی خواهم مقایسه کنم. شباهت دارد؟ مثلاً ۵ سال دیگر هیئت تحریریه سوره، از خود سردبیر تا افراد دیگری که هستند، می توانند حس و حالی را در مخاطب



سوره جایی نیست که بگوییم این‌ها را چه کسی می‌خواند و چه کسی خوانده است؟ خیر! بلکه یک هستهٔ فعال است که ممکن است ارتعاشات آن، جاهایی برود که ما اصلاً نمی‌دانیم کجاست.

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۱۲

▪ برانگیزند؟ مرجعیتی وجود دارد؟ شخصیت‌ها تأثیرگذارند؟

ما خیلی از مجله‌های سورهٔ قدیم را ندیده‌ایم. سوره در دورهٔ خودش خیلی خوانده نمی‌شده است! مجلهٔ آقای جلیلی به‌خاطر آن جهت‌گیری اجتماعی و جبهه‌ای کف میدانی که داشته، بیشتر می‌چرخیده است. خود آقای دادمان هم مخاطب سورهٔ آقای جلیلی بوده است دیگر! حس می‌گرفته و کار می‌کرده؛ ولی مجلهٔ شهید آوینی این‌جوری نبوده است. انباشت فکر و ایده و متن، سوره را به یک نهاد و پایگاه تبدیل کرده است که بعداً مثلاً ما کتاب‌های شهید آوینی، میرشکاک و... را بخوانیم. یعنی سوره جایی نیست که بگوییم این‌ها را چه کسی می‌خواند و چه کسی خوانده است؟ خیر! بلکه یک هسته است که ممکن است ارتعاشات این نقطهٔ داغ، جاهایی برود که ما اصلاً نمی‌دانیم کجاست؛ در شکل‌گیری شخصیت آدم‌ها مؤثر باشد و یک نسل را رشد دهد. به نظر من این خصلت انباشتی سوره مهم است.

▪ انباشت افراد خودش یا مخاطبان؟

افراد و متون، هر دو؛ یعنی اصلاً ممکن است ببینیم که در مؤسسهٔ سلوک یک چرخهٔ فرهنگی شکل بگیرد؛ یعنی اینجا در تحریریه ایده‌هایی و منظره‌هایی پخته و ساخته و پرداخته شود و این‌ها بتوانند در تعامل با فضای هنری حتی به ایده‌های تولیدی برسد، به هنرمندانی برسد که ایده‌ها را بگیرند و اجرا کنند.

و حتی خود انباشت متون! مثلاً یکی از کارهایی که در سوره حتماً باید بکنیم و داریم می‌کنیم، این است که آدم‌ها را به روایت حوزه‌های مشخصی سوق بدهیم. برای مثال، خانم دانشور الان دارد نحوهٔ سیاست‌ورزی زنان و اصلاً نحوهٔ بودن زنان در میدان‌های مختلف را روایت می‌کند. انباشت این روایت‌ها و انباشت این جستارها نوید ساخت یک ادبیات نظری را می‌دهد؛ ادبیات نظری‌ای که مبتنی بر مشاهده و تجربه است. علوم انسانی ما یک‌مقدار از مشاهده و تجربه بی‌بهره یا کم‌بهره است. مثلاً شما راجع به میدان سیاست و نحوهٔ ورود زنان در انتخابات، راجع به جنگ لبنان، راجع به روایت زنانه در ادبیات مقاومت با خانم گلستان جعفریان مصاحبه کنید و راجع به آن بنویسید و مرتب این ماجرا را بسط و گسترش بدهید. یا مثلاً میدان هنر، متن‌هایی که آقای سمیعی نوشته است هرکدام واقعاً می‌تواند به‌نحو انضمامی چارچوب نظری هنر به ما بدهد و با یک مقدمه، به کتابی تبدیل شود که واقعاً عینی و مفید باشد.

▪ می‌شود گفت که چنین راهبردی، شبیه کاری است که «راه» دارد در انتشارات و در حوزهٔ تاریخ شفاهی انجام می‌دهد.

بله؛ منتها آن‌ها بیشتر در زمینهٔ تاریخ شفاهی کار کردند؛ ما در زمینهٔ روایت. ما بعضاً سوره‌های دفتر راه را روایت کرده‌ایم؛ نه اینکه صرفاً تاریخ شفاهی کار کنیم؛ برای مثال به مادران میدان جمهوری یک برش روایی زدیم و به نظر آن برش روایی دو حسن دارد: یکی اینکه منشأ اقتباس و الهام برای هنر است؛ شما برای هنرمند خط داستانی قصه و الهام و حس فراهم می‌کنید؛ یکی هم این است که روایت می‌تواند تنه به تنهٔ علوم انسانی بزند یا یک

پاس به علوم انسانی بدهد؛ جستار و روایت این کار را می‌کند. تاریخ شفاهی تقریباً مادهٔ خام است.

▪ یعنی می‌گویید ما حداقل باید به آن تاریخ شفاهی یک درام و یک نظر را اضافه کنیم.

بله. البته خود دفتر راه این برنامه را دارد که تاریخ شفاهی را تبدیل به هنر بکند و این کار را کرده است. رفته آن کتاب آپاراتچی را به فیلم تبدیل کرده است. وقتی این وسط خود روایت، یعنی ترکیب درام و نظریه، واسطه‌اش شود، می‌تواند خیلی راحت‌تر و الهام‌بخش‌تر بشود.

این را راجع به راه عرض کنم؛ یک بار اینجا در تاریخ بماند! سوره وامدار یکی از دوره‌های مهم و شاخص خودش است که آقای جلیلی سردبیرش بوده است و دورهٔ بسیار مهمی است. دوره‌ای است که واقعاً به جبهه هویت داده است، که ما هم جزو این جبهه بودیم. ما مخاطب سوره آقای جلیلی و بعدش نشریهٔ راه بودیم و قطعاً متأثر از این سنت و میراث هستیم؛ به‌خاطر همین هم هست که در بعضی جاها تمایزی نداریم؛ یعنی همان است. البته تمایزهای فرمی، اقتضائی، جهت‌گیری و... داریم که آن را هم می‌شود توضیح داد؛ ولی با صراحت باید این را اعلام کرد که مهم‌ترین سردبیر سوره، شهید آوینی است و بعد از دورهٔ شهید آوینی، به نظر ما مهم‌ترین دوره، سوره آقای جلیلی است که به هویت جبههٔ فرهنگی انقلاب اسلامی نزدیکی بارزی دارد؛ ولی واقعاً تمایز هم دارد. سوره فعلی همان سوره جلیلی و همان راه و همان چیزی که در دفتر راه شکل گرفته است، نیست؛ نه به‌لحاظ فرمی و نه محتوایی. البته این‌طور نیست که ما مدام خودمان را در نسبت با دیگران تعریف کنیم. تلاش سوره برای استقرار در موضع انقلاب اسلامی است که احتمالاً بتواند میراث جریان‌های مختلف فکری را دور هم جمع بکند. ما برای مشاهدهٔ حقیقت انقلاب اسلامی و تجلی‌های این حقیقت در واقعیت و روایت آن، شاید از میراث جریان‌های گوناگون استفاده کنیم. ما در بدو امر دعوای نظری با جریان‌های انقلابی

نداریم. بحث ما مشاهدهٔ واقعیت انقلاب و استفاده از همهٔ ظرفیت زبانی و فکری انقلاب اسلامی برای رؤیت و روایت انقلاب اسلامی است. ما نمی‌خواهیم یک جریان فکری در کنار سایر جریانات فکری بشویم؛ اصلاً شایسته‌اش نیستیم؛ یعنی جنس کار ما این نیست. ما نمی‌خواهیم اینجا یک دستگاه نظری را بنیان‌گذاری کنیم.

سلوک هم یک نحلهٔ نظری نیست. واقعا ادعایش را هم نداریم. ما کار مشخصی در عالم فرهنگ و هنر و رسانه داریم. در همین سلوک ذائقه‌های فکری و نظری مختلفی حضور دارند؛ البته در تعلق به انقلاب اسلامی مشترک هستند یا سعی می‌کنند مشترک باشند. خود سوره آوینی هم فکر نمی‌کنم یک جریان فکری و دستگاه نظری باشد. سوره شهید آوینی هم مثلاً یک جریان فکری است؟ سوره شهید آوینی و سوره آقای جلیلی یک مجله فرهنگی و هنری بوده است. سلوک و سوره فعلی هم چنین چیزی است.

من حتی شهید آوینی را هم بیشتر گزارشگر می‌دانم. می‌دانید که ما آدم‌های باسوادتر از آوینی هم داریم، آدم‌های نظری‌تر از آوینی هم داریم؛ اما نبوغ و یا مزیت آوینی در این است که زبان حال انقلاب اسلامی است. چیزهایی را می‌بیند و گزارش می‌کند که خیلی از اهل فکر و فلسفه و نظر آن را نمی‌بینند یا نمی‌توانند ببینند؛ البته خیلی جاها به صورت استدلالی، نظری، فنی حرف می‌زند؛ ولی آن توجهش، آن دیدهٔ بینایش در اینکه حال انفسی و آفاقی انقلاب اسلامی را گزارش بکند در این امر برجسته است.

آقای کچویان یک سخنرانی دربارهٔ مقالهٔ انفجار اطلاعات در پژوهشکدهٔ فرهنگ و هنر اسلامی داشتند و ایشان هم به همین نکته اشاره کردند. تفکر این است که شما بتوانی آینده و سرنوشت را زودتر ببینی و گزارش بکنی. آوینی چنین کاری کرده است؛ به‌همین خاطر است که حرف‌هایش بعضاً پیشرو، داغ و زنده است.

▪ نقدی که شاید الان به سوره مطرح بشود، نقطهٔ مقابل همین خواسته است؛ یعنی اینکه سوره به‌جهت پرداخت‌هایش شاید خیلی مصرفی و اقتضائی باشد و خاصیت انباشتی آن کم باشد.

شاید دو سنخ مطلب وجود داشته باشد و یک طیف هم

ما مخاطب
سوره آقای جلیلی
و بعدش نشریه راه
بودیم و قطعاً متأثر
از این سنت و میراث
هستیم؛ به خاطر
همین هم هست
که در بعضی جاها
تمایزی نداریم.



در میانه. بعضی از مطالب ناظر به صحنه است و باید سریع نوشته شود؛ اما بعضی از مطالب، خیر؛ عمیق‌تر می‌شود. ما سعی می‌کنیم مقاله بی‌ربط به هیچ‌چیز روز منتشر نکنیم؛ یعنی تأملاتی مثلاً درباره چیستی هنر؛ ما معمولاً این‌ها را نداریم. هم‌وغم ما روی گزارش است؛ گزارش یعنی هم عینیت و هم تازگی؛ منتها شاید بتوانیم از خلال جستار و روایت، حرف‌های مبنایی بزنیم. اتفاقاً به نظر من این میانه را گرفتن، کار سختی است. شما همین‌جوری می‌توانی تأملات و پژوهش‌ها و... درباره خیلی از چیزها داشته باشی. شما سفارش می‌دهی و چند نفر مقالاتی، تأملاتی مثلاً درباره ماهیت چیزها می‌نویسند دیگر! نه فوریتی دارد، نه خیلی نیاز به مراجعه به میدان دارد. از طرفی هم ادبیات روزمره ژورنالیسم سخیف و مبتذل شده است و پیوند آن با چارچوب فکری انقلاب اسلامی از دست رفته است. ما فکر می‌کنیم که درواقع گزارش و جستار، آن حلقه مفقوده‌ای است که می‌تواند هم در صحنه حاضر باشد و حرف بزند و هم آن مبانی و منظرهای کلان و اصلی را به میدان بیاورد و حاضر کند.

شما می‌گویید این چیز انباشتی نمی‌شود، من می‌گویم الان بی‌ارزش‌ترین تجربه‌های زیسته تبدیل به جستار و تبدیل به کتاب می‌شود. بعضی از چیزها خیلی ارزشی هم ندارد؛ اما کتاب می‌شود. شما انتخابات برگزار می‌کنید، نزدیک یکی دو میلیون نفر، نمی‌دانم چقدر، درگیر برگزاری انتخابات، یعنی کارگزار برگزاری انتخابات هستند! هر سال، دوسال یک‌بار، این تجربه عظیم دارد تکرار می‌شود و راجع به این آدم‌ها، راجع به این امر عظیم، هیچ جستار و تجربه‌نگاری‌ای، هیچ چیزی وجود ندارد! روایتی راجع به این‌ها وجود ندارد. از خلال همین روایت‌های این‌چنینی است که تو می‌توانی حرف مبنایی بزنی؛ البته می‌توانی مثلاً راجع به چیستی مردم‌سالاری دینی هم مقاله بنویسی. مگر تا الان نوشته نشده است؟ حرکتی تولید

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۱۴

نمی‌کند و حتی بعضی از جاها منحرف است؛ به‌خاطر اینکه متصل به واقعیت نیست. به‌نظم کتاب ارزیابی شتابزده جلال نمونه توضیح‌دهنده‌ای است از کاری که ما می‌کنیم.

اتفاقاً اگر همین‌ها انباشت شود... اگر زمانی یک نفر بخواهد بفهمد که مثلاً موضع حزب‌اللهی‌ها درباره بلوای ۱۴۰۱ چه بود؛ یعنی حتی یک تاریخ‌نگاری بکند، جستاری که ما نوشتیم توضیح‌دهنده است. ارجاعاتی دارد که حتی مثلاً تا ۱۰ سال دیگر، از خاطر رفته است؛ ولی در سوره آن تاریخ ثبت و روایت و معنادار شده است. می‌توانست نوشته نشود. می‌توانست یک مقاله نظری در باب شورش‌ها و جنبش‌های اجتماعی در سوره نوشته شود و نهایتاً هم در دو پاراگراف بگوید که این، از سنخ مدل شماره چهارم شورش‌های اجتماعی است! ولی در جستارهای سوره، خود صحنه توضیح داده می‌شود، این در تاریخ فرهنگی ذخیره می‌شود و در ذهن ما رسوب می‌کند.

• رابطه پیدا کردن با واقعیت روز و انباشت آن، اتفاقی است که در طولانی‌مدت ارزیابی و فهم می‌شود. در مصداق‌های مختلف و متکثر، واقعیت چگونه با یک سنت مشخص نسبت پیدا می‌کند؟ چه چیزی باعث می‌شود حول آن دال مرکزی، انباشت شکل بگیرد، مصادیق با همدیگر مرتبط شوند و از جدا بودن و اقتضائی بودن دربیایند؟ گاهی به جایی می‌رسد که مدعای مدنظر، فراتر از آن واقعیت در لحظه و در صحنه است. آن نخ تسبیح چطور پیدا می‌شود؟

از همان عبارت ژورنالیسم فرهنگی شروع کنیم. فرهنگ چیست؟ فرهنگ جان چیزهاست. تعبیر رهبری این است که فرهنگ مثل هواست یا اینکه فرهنگ واقعاً برای ما بنیاد است. معنای چیزها... چیزها با فرهنگ معنادار می‌شود؛ به‌خاطر همین کار ژورنالیسم فرهنگی درواقع کشف معنای مستتر در پدیده‌ها و روایت آن‌هاست. اینکه می‌گویند انقلاب اسلامی



یک انقلاب فرهنگی بود، به این معنا نیست که مثلاً انقلاب اسلامی به‌واسطه محصولات فرهنگی به وقوع پیوست. خیر! یعنی اساس انقلاب ما فرهنگ است؛ ایمان و معنا و تحول باطنی‌ای که در جان‌ها اتفاق افتاده است. فرهنگ را باید در آنجا جست‌وجو کرد و هنر منکشف‌کننده راسخ‌تر و تیزتری برای آن معنا است.

ما اگر بتوانیم پدیده‌های برخاسته از انقلاب اسلامی را نشان بدهیم و روایت کنیم و سعی کنیم به این پدیده‌ها رسوخ کنیم و معنای آن را کشف کنیم، به ژورنالیست فرهنگی تبدیل می‌شویم. ژورنالیستی که پژوهشش، پژوهش فرهنگی است. نمی‌دانم چقدر پاسخ شما بود؟

• پرسش من در مورد رسیدن به نخ تسبیح در وقایع و حل نشدن در یک مسئله است. وقتی که وقایع خیلی بزرگ و غیرقابل چشم‌پوشی هستند، ممکن است که بر دال مرکزی غالب بشوند. از طرف دیگر، آن روح

ذهنیت‌هایی که
۴۵ سال است مدام
فروپاشی این سیستم
را پیش‌بینی می‌کنند.
به خودشان نمی‌آیند؟
چرا با دوام جمهوری
اسلامی، اول با وقوع
آن و بعد با دوام
آن، دچار چالش
نمی‌شوند؟

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۱۶

غالب فرهنگی، چطور از نگاه ایدئولوژیک تمایز داده می‌شود؟ نگاهی که تلاش دارد یک واقعیت را در قالب زاویهٔ دید و تحلیل مورد پسندش بچپاند. چطور می‌شود آن را متمایز کرد؟

من اگر طرح سوره و جان سوره را بگویم، جواب این سوالات درمی‌آید دیگر! سنت سوره این بوده است که با تکیه بر هویت انقلابی، اسلام انقلابی و مبارز پیش برود؛ با یک طرح سیاسی معنوی. طرح سیاسی معنوی یعنی طرحی که دوست و دشمن در آن مشخص است و نقطهٔ اصلی نزاع هم در آن مشخص است و هویت هم در آن مشخص است؛ یعنی به کجا می‌رویم و مقصد و غایت در آن مشخص است. این چیزی که هم سوره شهید آوینی با این شروع شده است، در آن سرمقالهٔ اول، و هم سوره آقای جلیلی با این طرح سیاسی شروع شده است. سوره‌ای که ما آغاز کردیم هم، آن پیش‌شمارهٔ اول و شمارهٔ اول، سرمقالات با این شروع شده است که طرحی که داریم را شرح می‌دهد. سنت سوره این بوده است که با یک طرح سیاسی معنوی پیش برود؛ یعنی طرحی که دوست و دشمن و نقطهٔ اصلی نزاع و هویت در آن مشخص است.

آن طرح چیست؟ هویت حزب‌اللهی و جدالش با جریان تجدد و تحجر. حال این سنت باید در شکل فعلی خود و در شرایط امروز، بازتولید و نوسازی شود. ما چه‌کار کردیم؟ گفتیم تجدد و تحجر به‌مثابهٔ دو ذهنیت، دو دستگاه و رژیم حقیقت و سیستم فرهنگی، مدام بر ما غالب شده است؛ درحالی‌که این ذهنیت یک بار در انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ با چالش جدی و حتی شکست مواجه شده است. سوره درواقع مبتنی بر «خبر انقلاب اسلامی» ممکن می‌شود. رخدادی در سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاده است که هم آفاقی و هم انفسی بوده است؛ یعنی هم یک اتفاق واقعی و مادی در سیاست و اجتماع و طبیعت افتاده است، هم در جان‌ها یک اتفاق افتاده است؛ خود شهید آوینی یکی از آن جان‌هاست و چیزهایی که می‌گوید زبان حال خودش است. زبان حال و روایت رخدادی است که برای خودش و هم‌نوعان و هم‌سنگ‌هایش حاصل شده است..

سؤال این است که چرا ذهنیت‌هایی که ۴۵ سال است مدام فروپاشی این سیستم را پیش‌بینی می‌کنند، به خودشان نمی‌آیند؟ چرا با دوام جمهوری اسلامی، اول با وقوع آن و بعد با دوام آن، دچار چالش نمی‌شوند؟! و چطور این ذهنیت‌ها حتی در بچه‌های حزب‌اللهی نفوذ می‌کند و محاسباتشان دچار اختلال می‌شود؟ حتی در مواقعی برای حکمرانی و فرهنگ و سیاست نسخهٔ سکولاریسم می‌پیچند.

سوره در دورهٔ جدید می‌خواهد بگوید که ببین! باید به جنگ این دو تا ذهنیت رفت؛ منتها در زمان شهید آوینی ما به‌نحو نظری به‌سراغ این ذهنیت می‌رفتیم و با آن می‌جنگیدیم. شهید آوینی مبانی می‌چید، می‌گفت اصول ما با اصول شما متفاوت است. «لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَلِیْ دِیْنِ». می‌گفت مشهورات رایج این است؛ ولی انقلاب اسلامی در مبانی خودش چیز دیگری است. البته در روایت فتح و کارهای دیگر، شهید آوینی سعی می‌کرد تمایزات عینی را هم نشان دهد؛ تمایزات انقلاب اسلامی با آن ذهنیت‌های تجددی. اما در دورهٔ جدید، اگر بخواهیم آن سنت بازآفرینی شود، اکنون با عینیت‌هایی طرف هستیم. اولاً خود انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، چندین دهه از آن گذشته

است و با پدیده‌هایی مواجه هستیم که باید توضیح داده شود؛ به‌اصطلاح الگوی عمل این‌ها دربیاید تا بتوانیم بگوییم جمهوری اسلامی چطور ممکن شد و امتداد یافت. از طریق روایت واقعیت است که می‌توانیم با آن ذهن‌زدگی مبارزه کنیم. ذهنی که پر از فرمول و محاسبه است و همواره هم شکست می‌خورد؛ ولی هم‌چنان آن‌قدر پشت‌گرم به یک اتوپیا و یک تاریخ قدرتمند و یک نظام دانش قدرتمند به نام علوم انسانی است و پشت‌گرم به یک فضای رسانه‌ای وسیع است که اگر بخواهی با آن بحث ذهنی کنی، تو را می‌بلعد! تو اول باید به‌نحو فربه، مکرر و مفصل راجع به واقعیت حرف بزنی. به نحو مویرگی حرف بزنی؛ نه فقط درباره کلیات آن؛ یعنی باید نشان دهی که مثلاً همین «سلام فرمانده» چطور در سیستم فرهنگی ما ممکن می‌شود؟ «راهیان نور» چیست؟ «انتخابات» چیست؟ ما چگونه هستیم در حالی که می‌شد که نباشیم؟ آن ابرخبر، کلان‌خبر، خبر بزرگ انقلاب اسلامی، تبدیل به خبرهای کوچکی شده است. آن پدیده و آن رخداد تبدیل به رخدادهای کوچکی شده است که مدام درحال بازتولید ما و خود انقلاب است. این‌ها نیاز به روایت دارند تا ما بتوانیم خودمان را توضیح دهیم و تازه بتوانیم تمدنمان را برپا کنیم.

مثال بزنم، ما در بلوای سال ۱۴۰۱ و اتفاقات پس از آن، با انبوهی از تحلیل‌های ذهنی و ازپیش‌آماده دربارهٔ نسل زد، سیاست، اقتصاد و ... مواجه بودیم. حال ممکن است بعضی از آن دریافت‌ها هم به ما کمک بکنند؛ اصلاً نمی‌خواهیم درش را ببندیم؛ ولی در این تحلیل مثلاً هیچ نقشی برای نیروی کنشگر انقلاب اسلامی که اتفاقاً در معرض خطر هم بوده است، قائل نیستند! گویی که این‌ها وجود ندارند! مثل شهید عجمیان که ما با خواهرش مصاحبه کردیم و در جلد آوردیم و آن را روایت کردیم. شما این انسان انقلاب اسلامی، انسان جمهوری اسلامی را باید در صحنه روایت کنی، که او چطور بقای جمهوری اسلامی را ممکن کرده؛ چون او ممکن

کرده است. اگر او کف میدان نبود که ما اصلاً اینجا ننشسته بودیم که تحلیل کنیم! ولی در فضای ژورنالیسم، رسانه و علوم انسانی ما، این پدیده‌ها گویی که نیستند. چرا؟ چون همه‌چیز دارد با آن ذهنیت‌های قوام‌یافته تجددی تحلیل می‌شود.

ژورنالیسم انقلاب اسلامی اولاً باید این قیام لله و این قیام اکبری که درواقع با انقلاب اسلامی مساوی است را در نظر داشته باشد. این قیام امتدادی داشته است. قیام‌های کوچکی در میدان‌های مختلف اتفاق افتاده است، در میدان هنر و سیاست و دانشگاه و...، باید این قیام‌ها و این قیام‌کننده‌ها را روایت کنید.

ما بخشی داریم به نام «میدان»؛ چون میدان، عرصهٔ تقابل و نزاع نیروهاست. اینجا برای ما نیروهای انقلاب اسلامی و تجدد، طرف شده‌اند. در همهٔ میدان‌ها دنبال این روایت می‌گردیم. یعنی میدان سیاست را روایت کنیم، میدان هنر را روایت کنیم و هر میدان دیگری، دنبال این خط می‌گردیم: جدال کلان.

باید ببینیم که این قیام‌های کوچک چطور ممکن شدند، الگوی عمل آن‌ها چیست؟ چه کسانی این قیام‌ها را رقم زدند؛ سرنخش را سوره باید بدهد. آن جدال کلان فرهنگی و معنوی که عرصه تقابل الله با طاغوت است، عرصه تقابل انقلاب اسلامی با تجدد است، به این نحو در میدان نشان داده می‌شود که شما همین جدال، نحوهٔ مقاومت، نحوهٔ قیام و نحوهٔ مبارزهٔ نیروی انقلابی و نحوهٔ حل مسئلهٔ او را روایت کنی و تمام موضوعات و تفاوتش با الگوهای رقیب را نشان دهی.

باید از این، ادبیات نقد هم دریابوریم؛ فقط روایت هم نباشد، نقد هم بکنیم؛ مثلاً ما در گرافیک همین حرف را زدیم. درواقع همهٔ این‌ها یک حرف است. «روایت قیام» است؛ یعنی کار سوره روایت قیام است. به‌طور کامل اگر بخواهم بگویم و کمی پروبال آن را زیاد کنم می‌شود «کشف و روایت قیام نیروهای انقلاب و نیروهای جمهوری اسلامی در میدان، در برابر نیروهای تجدد و تحجر.»

کسی که متعهد به روایت است نباید شک و شبهه‌هایش را بنویسد، باید گزارشش را از واقعیت بنویسد؛ ولی آن کنکاش نظری آن پشت هست. اصلاً دعواست! در

و مبارزه ندارد. تحجر قیام
همین ما هستیم؛
منتها مای منهای
قیام که درواقع ما
نیستیم و منحل
و مستحیل در
صورت تمدنی غرب
می شویم؛ چون داعیه
مبارزه‌ای با آن نداریم.

بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۱۱۸

جلسات تحریریۀ ما راجع به ایران، درباره عدالت، درباره جنگ، درباره خیلی چیزها دعواست!

حال چرا ما می‌گوییم قیام «ذره»؟ به‌خاطر اینکه مثل یک بذر است، چیزی است که نادیده گرفته می‌شود؛ ولی قیام می‌کند و به جنبش درمی‌آید. در یک شبکه ارتعاش ایجاد می‌کند و آینده از آن این ذره است؛ مثل بذری که تو الان آن را به هیچ می‌انگاری؛ ولی آینده از آن اوست! بقیه چیزها بر ساخته هستند. این بذر اگر رشد نکند فراگیر می‌شود. باید اجازه دهیم که رشد کند اصلاً! و این انقلاب دارد رشد می‌کند؛ ولی ذراتش دیده نمی‌شوند. برویم این ذرات، این بذرها را روایت کنیم.

یک بحث هم بحث تحجر است؛ این را هم بگوییم. تحجر همین ما هستیم. مبارزه با خودمان است. یک غیر داریم که دیگری است، تجدد است. مبنای تجدد چیست؟ مبنای آن قیام لنفس است. «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ». پرستش نفس است. پرستش نفس، نه شهوت‌رانی؛ پرستش، یعنی مقدس است؛ تو باید سختی بکشی در راه نفس! به‌خاطر همین تو نمی‌توانی آن را به راحتی به شهوت‌رانی‌های ساده خودمان متهم کنی. خیر! آن غرب در لحظه‌ای ممکن شد که نفسانیت یا نفسیت. به تعبیر آقای داوری. پرستیده شود؛ این مبنا و بنیاد یک تاریخ می‌شود. یک چیز دیگر هم داریم که قیام لله است. «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى» است.

۱ • تحجر اصلاً قیام دارد که بخواهد برای کسی باشد؟

تحجر قیام و مبارزه ندارد. تحجر همین ما هستیم؛ منتها مای منهای قیام که درواقع ما نیستیم و منحل و مستحیل در صورت تمدنی غرب می‌شویم؛ چون داعیه مبارزه‌ای با آن نداریم. چرا داعیه مبارزه نداریم؟ چون از حقیقت خودمان دور افتاده‌ایم! چون یک ضعف خودخواسته داشتیم. ما به همین وضعی که داریم، راضی بودیم. ما به همین استضعافی که داریم راضی بودیم. مستضعف قیام‌کننده نبودیم. ما باید با خودمان هم بجنگیم دیگر! منتها به نظر من می‌آید که دشمن اصلی طاغوت است، آمریکا است؛ در ادبیات امام، حتی در سنت سوره هم همین است. دشمن اصلی اوست. دشمن اصلی طاغوت است و تفاله آن طاغوت می‌شود اسلام آمریکایی که درواقع اسلام منسوب به آمریکاست، اسلام مضاف به آمریکاست. این هم یک ذهنیت است. این ذهنیت هم برای خودش یک فرم ساخته است و واقعاً به میدان آمده است؛ در هیئت، در حوزه علمیه، در رسانه و...

۲ • تحجر، مثال‌های شبیه‌تر به خودمان است؛ یعنی جایی که شاید برچسب انقلاب هم روی آن هست؟

تحجر یک معنای لفظی دارد، یک معنای تاریخی. تحجر به یک معنا یعنی همان سنگ بودن و تهی از مغز بودن، میان تهی بودن. دین میان تهی، دین مناسک زده و مناسک میان تهی که امام می‌گوید. هرچیزی در معرض تحجر است. انقلابی‌گری در معرض تحجر است؛ ولی یک معنای تاریخی و جریانی هم دارد که البته با این نسبت دارد.



• سوالم را بهتر ببرسم؟ آن دسته از نیروهای انقلاب که به عنوان نمونه‌ای از متحجرین محل نوازش سوره هستند، چه کسانی هستند؟ چون که گفتید ما داریم در دو جبهه می‌جنگیم. یکی از این دو جبهه متحجرین بودند دیگر؛ آن‌هایی که شاید شکلی انقلابی‌تر داشته باشند.

اسم ببرم؟

۱ • خیر. توصیف کنید!

منبری‌ها و سیاسیون و پژوهشگرانی که حوزه علمیه و هیئت و... را سیاسی نمی‌دانند! به تفرقه میان شیعه و سنی دامن می‌زنند و... برائتی‌های محبوب استکبار. البته تحجر خطوط دیگری هم دارد. آن کسانی که اسلام را منهای مبارزه با طاغوت اعظم می‌بینند. آن کسانی که سیاست را جدا از دین می‌بینند. آن کسانی که روح سیاسی احکام دینی را درک نمی‌کنند.

تا از بحث قبلی درباره جان سوره فاصله نگیریم، این را بگوییم. شخصیتی که شاید

بتوان سوره را به آن تشبیه کنیم، جوان یک‌دنده‌ای است که به به باوری در درونش رسیده و تلاش می‌کند چیزی را که در درونش هست، در واقعیت بیرون، هم به ظهور برساند و هم تجلیاتش را نشان دهد. در آن طرف جریانی قرار دارد که بر اساس مظاهر و تمدن و سبقه تاریخی می‌توان گفت به یک بلوغ و پختگی رسیده است. آن یک‌دنده بودن از این منظر برای من معنا پیدا می‌کند که این دو جریان که دارند با همدیگر دعوا می‌کنند، هیچ‌وقت به مصالحه نمی‌رسند. این طور نیست که میان دوگانه طاغوت و حق دیالکتیک برقرار باشد. در تقابل این دو تا، یک سری افراد هستند که دائم دارند بغل گوش این جوان یک‌دنده می‌گویند: «ببین! داری چه کار می‌کنی؟! حتی از سر دل سوزی تلاش دارند که یا این جوان را نجات دهند یا او را کنترل کنند و به نحوی جلوی ظهور و بروزش را بگیرند. این‌ها را نمی‌شود روبه‌رو و دشمن آن جوان در نظر گرفت...»

خیر! نمی‌شود.

نیستند که پای ایده
لیبرال دموکراسی
در فلسطین جان
بدهند، اما جریان
مقاومت اسلامی دارد
روزبه‌روز بالنده‌تر
می‌شود. آن وقت ایده
جمهوری اسلامی در
فلسطین غیرواقعی
است؛ اما ایده لیبرال
دموکراسی ایده‌ای
طبیعی و واقعی
است؟

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۲۰

• به نظر من محل بحث خیلی‌ها که راجع‌به سوره حرف می‌زنند و شاید نقدشان هم جدی، دوستانه یا دلسوزانه باشد همین‌جاست. افرادی که شاید در این دوگانه، جانمایی آن‌ها این‌قدر واضح نیست، تکلیفشان چیست؟ یعنی این جوان یک‌دنده چطور با آن کسی که دارد نقد یا نهی‌اش می‌کند برخورد می‌کند؟

یعنی او چطور می‌تواند گفت‌وگو کند؟

ا. • بله! دقیقاً.

گفت‌وگو نمی‌کند.

ا. • تعاملش چگونه است؟

ما اولاً که تقابل واضح و سراسری و پیوسته‌ای با آن جریان نداریم. با کسانی از درون حزب‌الله که داعیه جمع دارند و فکر می‌کنند بقای ما در این جمع است؛ یعنی شما اسلام و سکولاریسم، بالاخره انحایی از اسلام و انحایی از سکولاریسم را با هم جمع کنی... ما با آن‌ها تقابلی نداریم. ما با نسخه‌های اصلی‌تر سکولاریسم تقابل روشن داریم.

می‌گویید چرا آن‌ها را نادیده می‌گیری؟ اولاً، آن‌ها ما را نادیده می‌گیرند! یک وقت فکر نکنید که آن طرف به استقبال سوره رفتند. از بعضی‌شان هیچ واکنشی راجع‌به سوره نداریم؛ درصورتی که سوره وجود دارد. همه آن‌ها هم می‌بینند. همه آن‌ها هم می‌دانند اینجا دارد حرفی زده می‌شود. همه‌شان هم تیتراژ ما را دیده‌اند. همه آن‌ها هم مرا و بچه‌های ما را می‌شناسند؛ یعنی این نادیده‌انگاری بیشتر از آن سمت است. این پرائتز بسته.

اگر بخواهم بحث بنیادی آن را بگویم، من معتقد هستم که فضای نخبگانی فرهنگ انقلاب دچار یک فرسودگی شده است. این فرسودگی چند تا شاخص دارد. یکی اینکه هویت جبهه‌ای خود را از دست داده‌ایم و به جان هم افتاده‌ایم. من نمی‌خواهم این اتفاق بیفتد؛ اولاً باید این را در خودم احراز کنم. من باید صحنه اصلی جدال و منازعه اصلی را برپا کنم. من باید به جنگ جریان روشنفکری بروم. من باید به جنگ جریان تجددخواه بروم. و احساس می‌کنم از سر جنگ با همین آمریکا و با همین تجدد است که احتمالاً می‌توانیم یارگیری کنیم و دوباره این جبهه متحد شود. دشمن برای ما در ساحت فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... کم‌رنگ شده است، بله، ما به جان هم می‌افتیم و راجع‌به مسائل فرعی جنگ و جدال می‌کنیم.

گروه‌هایی درون خودمان هستند که دیگر بین خودشان و جریان غرب‌زده مرزی احساس نمی‌کنند؛ حتی ادبیات آن طرف را کامل گرفته‌اند و روی خود نصب کرده‌اند؛ مثلاً شما می‌بینید که جریان روشنفکری و مجلات لیبرال‌ها می‌گویند ما با دو جریان طرف هستیم، یکی بنیادگراها و دیگری براندازها. ما با بنیادگراها که کنار نمی‌آییم. درباره براندازها هم می‌گویند اگر با ما همراه نشوید، اگر کاری که ما می‌گوییم نکنید، اگر فلان چهره‌ها نیایند، گرفتار مسیح علی‌نژادها و علی کریمی‌ها و براندازهای این شکلی می‌شوید؛ بنابراین اجازه دهید که ما از درون شما را سکولار کنیم! تو می‌بینی که گاهی در رسانه‌های جریان انقلابی هم همین حرف‌ها دارد زده می‌شود! این حرف‌ها از یک جای دیگر آمده است؛ ولی در دهان

همین رفقای خودمان هم هست. بخش عمده‌ای از چارچوب کلان‌شان برای توضیح صحنه همین است؛ همین دوگانه براندازها و بنیادگراها؛ یعنی دوگانه‌های رقیب ما در دل جریان ما دارد بازتولید می‌شود. من باید آن جنگ و جدالی را برپا کنم که ما بین نیروی حزب‌الله و مثلاً آمریکا با همه آن باطن و ماهیتش داریم؛ نه فقط برپا کنم، که بروم در دل آن دشمن پرچم بزنم. بروم جلوتر! تیتراژ «جمهوری اسلامی فلسطین» چنین چیزی است.

یکی از چیزهایی که به ما می‌گویند این است که حرف‌های شما شعاری است. پاسخی که دارم، این است که تنها حرف‌هایی که شعاری نیست، حرف‌هایی است که سوره و امثال سوره دارد در چارچوب انقلاب اسلامی می‌زند. لیبرال دموکراسی شعاری نیست؟! «تنها راه نجات فلسطین و مبارزه با اسرائیل، لیبرال‌دموکراسی است»، شعاری و غیرواقعی نیست؟! دو نفر نیستند که پای ایده لیبرال دموکراسی در فلسطین جان بدهند، اما جریان مقاومت اسلامی دارد روزبه‌روز بالنده‌تر می‌شود. آن وقت ایده جمهوری اسلامی با ایده حکومت اسلامی در فلسطین غیرواقعی است؛ اما ایده لیبرال دموکراسی ایده‌ای طبیعی و عادی و واقعی است؟!

به‌نظر می‌آید که اگر صحنه بخواهد واقعی شود، سوره باید آن جدال اصلی را مدام زنده کند. البته می‌دانیم که به‌واسطه نظام مریض آموزشی، رسانه‌ای، اقتصادی، نیروهایی در فرهنگ نخبگانی ما سرآمد می‌شوند و گفتار تولید می‌کنند و صاحب زبان و رسانه می‌شوند و پژوهشگر می‌شوند که پیشاپیش عضو آن طبقه و صاحب آن ذائقه سکولار شده باشند. شرایط اصلاً طبیعی نیست؛ یعنی کسانی که فیلم می‌سازند، کسانی که رسانه دست آن‌هاست، این‌ها تمایلاتی دارند که حتی فضای جریان انقلابی را هم متأثر کرده است.

یک فضای بر ساخته وجود دارد. من باید آن را چه‌کار کنم؟ شروع به دعا با او کنم؟ مدام دست‌به‌یقه؟ استهلاک انرژی؟ که روشنفکرها در سینما و ژورنالیسم

و اندیشه و... قسر دربروند. یک نفر نباید جواب طباطبایی را بدهد؟! علیه این روشنفکرها در سینما و ژورنالیسم حرف بزند؟ تحریف تاریخ را نشان دهد؟ هویت انقلابی را دربرابر این‌ها پیش چشم بیاورد؟

یک‌سری چیزها برای ما سرنوشت‌ساز است. یک‌سری چیزها هست که همین‌جوری می‌آید و می‌رود؛ اما نقطه سرنوشت چیست؟ آن چیزی که برای ما سرنوشت می‌سازد چیست؟ سوره می‌خواهد موضع انقلاب اسلامی را، موضع جمهوری اسلامی را در مقاطع مختلف، در میدان‌های مختلف، در بزنگاه‌های مختلف به‌نحو واقعی و روایی به میدان بیاورد. این کاری است که باید یک نفر بکند؛ حتی اگر به ماجرا استراتژیک نگاه کنیم، نه حقیقی و آرمانی، می‌بینیم که یک عده باید این کار را بکنند. بله، نفی نمی‌کنیم که باید عده‌ای هم باشند که نگذارند آدم‌ها سر لج بیفتند؛ هرچند به نظر من ما گاهی در این امر افراط می‌کنیم؛ یعنی فقط فکر می‌کنیم که مثلاً عده‌ای با جمهوری اسلامی یک سوءتفاهم یا یک لج ساده دارند! همه تمرکزمان را روی سوءتفاهم‌زدایی می‌گذاریم و این‌قدر در نق‌زدن خود فرو می‌رویم که یادمان می‌رود که ما که بوده‌ایم و برای چه آمده‌ایم! ولی باید در این صحنه یک نفر جلو برود و پرچم بزند! بعضی سوژه‌هایی که سوره تا الان کار کرده است، اگر سوره نگوید هیچ‌کس آن‌ها را نمی‌گوید. موضع مبنایی فلسطین را چه کسی می‌آورد؟ چه کسی اصلاً توجه می‌کند که آقای خامنه‌ای هرسال درباره فلسطین سخنرانی می‌کند و می‌گوید رفتارندوم! هیچ حزب‌اللهی خودش را موظف نمی‌داند که در صحنه‌ای که در فلسطین اتفاق افتاده است، ایده جمهوری اسلامی را بگوید. هیچ حزب‌اللهی که می‌گویم شاید اغراق باشد، شاید یک نفر این کار را کرده باشد؛ ولی طنین ندارد، ما نمی‌بینیم، پرتکرار نیست.

• این سوال اصلی که سوره چیست و چه چیزی نیست و چه کارکردی دارد و...، شقوق مختلفی دارد که راجع‌به قسمت خوبی از آن صحبت کردیم؛ مثل اینکه با چه کسی می‌خواهد مبارزه کند. این معلوم شد. مثل اینکه چه کسی هم‌پای او نیست؛ و این‌طور صورت‌بندی کنیم که این جریان دشمن سوره نیست؛

باید عده‌ای
هم باشند که نگذارند
آدم‌ها سر لیج بیفتند؛
هرچند گاهی در این
امر افراط می‌کنیم!
همه تمرکزمان را روی
سوء تفاهم‌زدایی
می‌گذاریم و اینقدر
در تق‌زدن خود فرو
می‌رویم که یادمان
می‌رود که ما که
بوده‌ایم و برای چه
آمده‌ایم!

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۲۲



اما هم‌پای سوره هم نیست، در نقطه اول هم سوره نمی‌خواهد با او بجنگد...

البته من معتقد هستم اگر این مسیر را ادامه دهیم، کم‌کم یارانش «مَنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» به او می‌پیوندند! ما فتنه‌ها و بزنگاه‌های گوناگونی در پیش داریم. آن زمانی که دستگاه‌های تحلیلی موجود، دستگاه‌های تحلیلی التقاطی، دیگر جواب نمی‌دهد، آن موقع، موقع درخشیدن یک رسانه است؛ که اگر نباشد، اگر در موضع خود مراقبه نداشته باشد و ممتد و مستمر در صحنه حضور نداشته باشد، آن موقع هم نمی‌تواند محل رجوع شود. هر رسانه‌ای این‌گونه است. رسانه درمی‌آید، درمی‌آید و ناگهان در یک مقطعی یک‌دفعه بالا می‌آید و دیده می‌شود.

تو اگر نهاد ژورنالیسم تبیینی و روایی نداشته باشی و آن موضع اصیلی که آن را پرورش دادی، به صحنه نیاوری، دیگری هم به تو نمی‌پیوندد. در همین مقطع زمانی فعلی نباید انتظار داشته باشی که ید بیضایی نشان بدهی که همه نیروهای انقلاب اسلامی، از این طرف و آن طرف و میانه و صورتی و قهوه‌ای و مشکی به تو پیوندند و موضع تحلیلی تو را قبول کنند و طبق آن کار کنند. نمی‌شود! دعوای اصلی را نگه دار. سنگر اصلی را نگه دار. در مقطعی آرام‌آرام به تو می‌پیوندند؛ به‌میزانی که موضعت واقعی باشد. من معتقد هستم چون موضع سوره واقعی است، به او می‌پیوندند؛ مثل خود انقلاب اسلامی است.

دست بگذارد روی نقطه‌ای که هیچ حزب‌اللهی‌ای به آن فکر نمی‌کرده است؟! |

دقیقاً؛ البته نه از سربیک تفنن یا صرفاً جلب توجه؛ از سربیک ضرورت.

• جنس موضع‌گیری سوره با پرداختن به واقعیت هم‌خوان است؟ برای مخاطب، روایت آنجایی جذاب می‌شود که من می‌بینم او دارد واقعیتی را که من هم حس می‌کنم، اما نتوانستم به زبان بیاورم و صورت‌بندی کنم را می‌گوید.

همین ماجرای روح‌الله عجمیان و پیروزی ما در بلوا که ممکن است به نظر عده‌ای عجیب بیاید، مگر شاهدش را ندیدیم؟ ما درباره بلوا در پیش‌شماره یک نوشتیم: «بومرنگ این واقعیت‌زدایی به همان کسانی برمی‌گردد که این توهم را تولید کردند. اگر حمله نظامی خارجی به ایران صورت نگیرد، موج این تحولات به منطقه و جهان بازخواهد گشت. این حباب که بترکد، نیروی پیش‌رونده ایران در کلیه معادلات بین‌المللی و ائتلاف‌های سیاسی، ضد قدرت هژمونیک آمریکا در جبهه مقاومت، با قدرت بیشتری پیشروی خواهد کرد». طوفان‌الاقصی حاصل این است! طوفان‌الاقصی چیزی نیست که همین‌جوری یک‌هو ممکن شده باشد. اگر ایران درگیر جنگ داخلی بود، طوفان‌الاقصی اتفاق نمی‌افتاد! اگر عجمیان‌ها مقاومت نمی‌کردند و در ایران جمهوری اسلامی دچار بحران می‌شد، امروز شما می‌توانستید جبهه مقاومت را تقویت کنید که مثلاً طوفان‌الاقصی را رقم بزند؟ این‌ها چیزهایی است که سوره می‌گوید. کمی عجیب به نظر می‌آید. چون ما زیر آوار ذهنیت‌ها هستیم! معلوم است که خلاف‌آمد عادت است! برای قشر نخبگانی خصوصاً، برای طبقه نخبگان و این طبقه نخبگان هستند که در فضا تولید تعجب و حیرت یا تولید مخالفت می‌کنند!

این برای سوره دغدغه نیست که تعجب‌برانگیزی را کم کند؟ زبان مشترکش را پیدا کند؟ |

یک جاهایی تعجب‌برانگیزی به ذات موضع برمی‌گردد. دیگر چه‌کار کنیم؟!

• بعضی جاها مخاطب می‌گوید که انگار پای شما

لذا یکی از موفقیت‌های سوره در این دوره، به‌رغم همه ضعف‌ها، آن است که در فضای رسانه‌ای و میان نخبگان و فعالان و روزنامه‌نگاران و اصحاب فرهنگی انقلابی به‌عنوان یک طرف شناخته می‌شود. ما مجلات و رسانه‌هایی داریم که هیچ طرفی نیستند! سوره یک طرف بازی ایستاده است. موضعی دارد. می‌توان سوره را به‌عنوان یک موجودیت، به‌عنوان یک موضع شناسایی کرد. خیلی از رسانه‌ها تلاش می‌کنند این کار را بکنند؛ ولی شناخته نمی‌شوند؛ چون موضعی وجود ندارد!

این موضع یک شکل خاص ندارد که در

برخوردهای اول تعجب‌برانگیز باشد؟ |

چرا! ممکن است تا حدی این‌طور باشد.

• یعنی در هر موضعی منتظر باشیم که برود

سیاسی است! اصلاً
این را نمی‌شود انکار
کرد. شما به سرمقاله
شهید آوینی و مقالاتی
که شهید آوینی نوشته
است نگاه کنید. سوره
دربارهٔ جنگ بوسنی
حرف می‌زند. دربارهٔ
پرسترویکا و آنچه در
شوروی اتفاق افتاد
و...

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۲۴

۱ روی زمین نیست، تحلیل در هواسـت! می‌خواهم بگویم یعنی ضد خودش می‌شود.

می‌شود بگویید چرا؟ به‌رغم همهٔ آن ذهنیت‌ها؟ یعنی چرا این را از آن طرف نمی‌پرسی که پای شما روی زمین نیست؟! چرا شما از نخبگان کتاب‌خوانده و باتجربه و بزرگ جریان روشنفکری نپرسیدید که تحلیل‌های شما روی زمین نیست. چرا شما مثلاً از نهضت آزادی نمی‌پرسید که سال ۱۳۶۹ نامه نوشتید و گفتید که جمهوری اسلامی لبهٔ پرتگاه است، و همین‌جوری لبهٔ پرتگاه است و همین‌جوری لبهٔ پرتگاه است و تا سال ۱۴۰۳ لبهٔ پرتگاه است! پس چرا به پرتگاه نمی‌افتد؟! چرا کسی از آن‌ها این سوال را نمی‌پرسد؟ چرا نمی‌پرسد که تحلیل‌های شما چیست و چرا واقعی نیست و چرا روی هواسـت؟

الان جمهوری اسلامی تنها موضع واقعی در جهان است! مثلاً چرا کسی به آگاهی نو نمی‌گوید این موضع تو خیلی شعاری است؟! که تو می‌گویی لیبرال دموکراسی راه مبارزه با اسرائیل است؟! مثلاً نمی‌گویید که پایه‌ای در واقعیت ندارد؟! روی هوا، روی ابرها داری یک چیزی می‌گویی! چرا برای کسی تعجب برانگیز نیست؟!

به نظر من واقعی‌ترین، یعنی ناگزیرترین راه‌حل برای فلسطین جمهوری اسلامی است؛ نه تنها برای فلسطین که برای همهٔ کشورهای اسلامی.

• سوره می‌خواهد در این نقطه پرچم را بکوبد و بگوید اینجاست یا اینکه واقعاً می‌خواهد به مخاطب بگوید که بین این هم هست؟

هر دو.

• چون ژورنالیسم طبیعتاً مخاطب را هم باید سمت خودش بکشاند. درست است؟ سوال من این است که تلاش سوره برای اینکه این واقعیتی را که می‌بیند، واقعاً به ذهنیت مخاطب نزدیک کند و جلوی چشم مخاطب بیاورد چیست؟

یکی از منطق‌های سوره شکستن هژمونی است؛ مثل خود انقلاب اسلامی. یعنی دقیقاً آنجایی که همه دارند به غلط یک مسیر را می‌روند، سوره یک جایی می‌ایستد و می‌گوید: نه! [اشاره به تیتـر شمارهٔ نهم مجله] «آن که گفت: نه» برای ما خیلی مهم است. سوره آن کسی است که هژمونی را می‌شکند، آن کسی که می‌گوید پادشاه لخت است؛ یعنی باید باشد؛ البته باید بتواند این را توضیح هم بدهد!

۱ • به نظر شما سوره چقدر در این نقطه موفق بوده است؟

به نظر من سعی کردیم که توضیح دهیم. ما دربارهٔ فلسطین چند تا متن دیگر بنویسیم؟! دیگر حاقّ سکولاریسم را توضیح دادیم که چیست و چطوری است. تاریخ آن را گفتیم. تاریخ وقوع دولت ملت سکولار چیست؟ و چطور خشونت اسرائیل با این پیوند دارد و حال اینکه خوانده می‌شود یا خیر؟ من نمی‌دانم؛ ولی تو اول باید بتوانی هژمونی را بشکنی وگرنه منحل می‌شوی. اول شروع کنی به حرف‌زدن، حال می‌توانستی یک تیتـر به جای «جمهوری اسلامی فلسطین» بزنی هم بزنی!

• خود جلد‌ها را که کنار هم بگذاری، «مهار نیروی انقلاب محال است»، «قوی‌تر شدیم»، «راه آن‌قدر باز است که هیچ مانعی در برابر ما نیست»، «جمهوری اسلامی فلسطین»؛ یعنی اگر کسی به خود سوره هم کار نداشته باشد، حرف سوره از روی جلد‌هایش مشخص است. این تلنگرها در طولانی‌مدت کار می‌کند؟ باعث نمی‌شود که روال شود، عادی شود، بگویند این‌ها این‌مدل حرف‌ها را همیشه می‌زنند دیگر؟ از یک جایی به بعد آن تکانه، آن شوک را کماکان وارد می‌کند؟

حال ما وقتی بعد از یک سال، ان شاءالله یک مقدار هم نقد درون‌گفتمانی را شروع کنیم، آن وقت به شما می‌گویم که این چک‌ها دیگر این‌شکلی نیست که بگوییم یک چک بزنیم در فضا و بعداً عادی شود.

البته این را هم بگویم که ما فقط کار منفی یا سلبی نمی‌کنیم؛ مثبت‌های ما دیده نمی‌شود! ما ۷۰۰۰ کلمه درباره یک تجربه در تبریز نوشتیم، ۷۰۰۰ کلمه دربارهٔ گروه انیمیشن لوپتو در کرمان نوشتیم و... چه کنیم که این میدان دنبال این چیزها نیست؟! دربارهٔ آقای نجابتی نوشتیم؛ این در بین گرافیست‌ها دیده شد. چیز منفی هم تولید نکردیم! دیگر از این مثبت‌تر؟!

• چندتا بحث دیگر مانده است. یکی این است که سوره دارد برای چه کسی نوشته می‌شود؟ به‌عنوان یک مجله، به‌عنوان چیزی که درنهایت امر، مصرفش خواننده شدنش است، سوره برای چه کسی دارد نوشته می‌شود و چه کسی دارد آن را می‌خواند؟

یک مخاطب واقعی داریم که می‌شود روی آن بحث کرد؛ این‌که چقدر مخاطب واقعی داریم و چه کسانی هستند. ولی بحث من روی مخاطب مفروض است؛ یعنی مخاطبی که ما در ذهنمان اراده کردیم. مخاطب مفروض سوره، دغدغه‌مندان فرهنگ انقلاب

هستند؛ به‌طور خاص‌تر جوانان و دانشجویان و طلبه‌های دغدغه‌مند فرهنگ انقلاب؛ مثلاً همان کسانی که کتاب دغدغه‌های فرهنگی آقا را می‌خوانند، مخاطب مفروض سوره هم هستند. مخاطبی است که سوره می‌خواهد او را مخاطب وفادار خودش، مخاطب پیگیر خودش بکند و تبدیل به منشور هویتی رسانه‌ای آن‌ها شود. در دامنهٔ این مخاطب، مخاطبان دیگری هم پیدا می‌کند؛ از روشنفکرها بگیر تا اصحاب سیاست و... تا حوزوی‌ها به‌طور خاص و تا میدان‌های خاص. مثلاً ممکن است گزارشی نوشته شود که فعال میدان هنر، به‌طور خاص مخاطب آن واقع شود یا فعال میدان دانشگاه مخاطب آن واقع بشود؛ ولی کسی که مخاطب مفروض ما است، همین جوانان و اصحاب فرهنگ انقلاب هستند؛ آن کسانی که نگران فرهنگ انقلاب هستند. نگران معنا و جهت و اندیشهٔ انقلاب اسلامی در میدان‌های مختلف هستند.

• حتماً برچسب حزب‌اللهی یک‌جوری روی آن‌ها می‌چسبد؟

بله دیگر. حزب‌اللهی به معنای عام آن؛ نه یک گروه... فرهنگ انقلاب اسلامی، فرهنگ جمهوری اسلامی، فرهنگ اسلام ناب.

• در هویت سوره هم که جلو می‌آمدیم، یک مقدار از حرف‌های ابتدای گفت‌وگو در مثال‌ها دور شدیم. مثلاً ژورنالیسم هنر، آنجایی که می‌گفتیم سنت شهید آوینی و آنچه اصلاً شکلی از تألیف با آن به وجود آمده است و...؛ ولی در سورهٔ فعلی انگار هنر یک گوشه‌ای است. یک میدان هنر داریم؛ مثلاً کتاب و فیلم؛ ولی این‌گونه نیست که بگوییم سوره، ژورنالیسم هنر است. شما از ژورنالیسم فرهنگ هم صحبت کردید؛ ولی بعضاً شاید حس شود که سوره بیشتر سیاسی است.

سوره که سیاسی است! اصلاً این را نمی‌شود انکار کرد. شما به سرمقالهٔ شهید آوینی و مقالاتی که شهید آوینی نوشته است نگاه کنید. سوره دربارهٔ جنگ بوسنی حرف می‌زند، دربارهٔ پرسترویکا و آنچه در شوروی اتفاق افتاد و... حرف

میدان را
صرفاً نباید به معنای
عینیت به کار ببریم.
مثلاً می‌گویند کار
میدانی یعنی کار
واقعی. نه، میدان
عرصه کشاکش نیروها
است؛ حتی حالا خود
ذهنیت‌ها و گفتارها
هم با هم درگیرند.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۲۶

می‌زند، راجع به شرق و غرب حرف می‌زند، راجع به جنگ ستارگان و این جور چیزها حرف می‌زند. شهید آوینی خیلی راجع به این‌ها می‌نویسد؛ اصلاً با یک طرح سیاسی شروع می‌کند که در سرمقاله سوره گفته می‌شود؛ اما نگاه فرهنگی و معنوی به این دارد و هنر در سوره امروز هم صرفاً یک گوشه‌ای نیست. طبیعتاً من فکر نمی‌کنم یک گوشه‌ای است! ما بخش مفصل نقد هنری داریم.

البته این را هم بگوییم که ما در جستارهای بلند روایت میدان هنری مقداری ضعیف بوده‌ایم؛ مثلاً ما گزارش نمایشگاه داریم، گزارش‌های بلند درباره هنر انقلاب، سینمای انقلاب، شعر، داستان، تجسمی و... داریم. ما در میدان هنر خیلی حرف می‌زنیم؛ ولی طرح سیاسی داریم. مثلاً شما گفت‌وگو با آقای کچوئیان را سیاسی می‌پندارید؟ سیاسی هم هست؛ ولی با یک آدم اندیشمند و یک آدم علوم انسانی خوانده است. تو نمی‌توانی بگویی که وجه اندیشه‌ای و فرهنگی سوره نیست و نباید باشد. در شماره‌هایی درباره رباعی، صداوسیما و حتی گروه عکاسی نوشتیم. در این شماره آخرمان ما با میشل ستبون که عکاس است گفت‌وگو کردیم. یک پرونده کامل درباره خانم پروانه معصومی که یک بازیگر است و...

راجع به پیوند هنر و هیئت، مداحی و شبیه‌خوانی هم نوشتیم. اصلاً سوره روی گزارش و روایت و سفرنامه و این‌ها سوار است؛ در کل ایران و راجع به شهرهای ایران. روایت‌هایی از بوشهر، تبریز، کرمان و یزد نوشتیم. مثلاً مداحی در یزد را شرح دادیم؛ این در سوره یک حیثیت است. حتی روایت‌های بین‌المللی، ما از قطر در جام جهانی روایت داشتیم، از مسابقات جام خلیج در عراق، از کنیا، از سوریه و... اگر هم بتوانیم این کار را خیلی بیشتر می‌کنیم. ما می‌خواهیم سفرنامه بنویسیم. انباشت سفرنامه‌ها کتاب هم می‌تواند بشود.

۱ • ما همواره در سوره خودمان را تابع میدان می‌بینیم؟

تابع یعنی چه؟

۲ • یعنی روایت میدان.

بله؛ مماس با میدان.

۳ • یعنی اگر چیزی در میدان اتفاق نیفتد، سوره سوره نمی‌شود؟

نمی‌دانم منظورتان از اتفاق چیست؛ ولی بله، ما باید آنچه در میدان مشاهده‌پذیر و روایت‌پذیر است را در سوره بیاوریم.

۴ • یعنی پیش‌فرض ما این است که میدان از نظر جلوتر است؟ به تعبیری نظر باید بر مبنای میدان پرداخته شود؟

اینجا می‌گوییم میدان، نه صرفاً عینیت؛ چون میدان محل کشاکش نیروها است. ما میدان را صرفاً نباید به معنای عینیت به کار ببریم. مثلاً می‌گویند کار میدانی یعنی کار واقعی. نه، میدان عرصه کشاکش نیروها است؛ حتی حالا خود ذهنیت‌ها و گفتارها هم با هم درگیرند.

میدان می‌تواند نظری هم باشد؛ ولی ما متعهد به این هستیم که از میدان صحبت کنیم. ما کمتر «درباره» چیزها صحبت می‌کنیم، ما «از» چیزها صحبت می‌کنیم. ما تیتیری برای جلال آل احمد زدیم: «می‌دید، می‌نوشت، می‌جنگید» این تیتیری بود که در آن میزگرد برای جلال انتخاب کردیم. اصلاً جلال را در مقام گزارشگر ملی طرح کردیم. کار ما هم چنین چیزی است: رؤیت و روایت کردن، دیدن و گزارش کردن؛ گزارشی که طرفی ایستاده است و بی‌طرف نیست و به همین دلیل وارد نزاع هم می‌شود. ما، بت بی‌طرفی را می‌شکنیم و از ابتدا می‌گوییم بی‌طرفی وهم است و ما بی‌طرف نیستیم. اصلاً اگر طرف جبهه حق نایستی، نمی‌توانی واقعیت را درست روایت کنی. ما حتی وقتی می‌خواهیم یادداشت نظری و فلسفی هم بگیریم به نویسنده می‌گوییم حرف خودت را حول یک واقعیت معین بزن؛ حتی آقای طاهایی که کاملاً فلسفی و نظری می‌نویسد؛ مثلاً می‌گوییم شما همه تأملاتتان روی بسیجی شهید را، این دفعه روی شهید عجمیان متمرکز کنید و از شهید عجمیان بنویسید.

می‌خواهم در یک نگاه کلی نظرتان را نسبت به منتقدان سوره در این یک و نیم سال بدانم. حستان با توجه به نقدها این بوده که حرفتان دارد شنیده و فهمیده می‌شود؟ یا این که دارد طور دیگری ارزیابی و قضاوت می‌شود؟

یکی از نقدهای خوبی که به سوره می‌شود، این است که وقتی یک فعال جبهه فرهنگی انقلاب سوره را می‌خواند، باید جنبشی در او شکل بگیرد. باید بگوید که حالا چه کنم؟ مثلاً سوره آقای جلیلی چنین ویژگی‌ای داشت؛ مخاطب بعد از اینکه می‌خواند، می‌خواست برود فعالیتی کند.

۵ • «من چه کار کنم؟» در چه سطحی؟

در سطح همین فرهنگ، عالم فرهنگ و به طور خاص جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی.



گفت‌وگوها عمیق‌تر
می‌شود، چه به لحاظ
تاریخی و زمانی و
مبنایی، به جایی
می‌رسد که حالا نیروی
حزب‌اللهی باید کلمه
یا پَینه‌ای را روی میز
بگذارد که در گفت‌وگو
کم نیاورد؛ سوره باید
آن حرف را بزند.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۲۸

• یعنی مثلاً وحید جلیلی می‌گوید تو الان باید بروی به اساتید دانشگاه‌های خارج از کشور...؛ ریزترین کنش را می‌گوید.

بله، امتدادش این است. طرح مسئله‌ای می‌کند، آسیب‌شناسی می‌کند، بعد نهیبی می‌زند؛ حتی به عنوان مثال یک‌سری ایده‌پردازی‌هایی می‌کند که آدم احساس می‌کند باید برود در دل میدان و کاری بکند. می‌گویند سوره فعلی چندان به این ویژگی توجه نکرده است. شاید تمرکز سوره روی روایت باعث می‌شود که چنین خصلتی پیدا کند؛ هرچند که چونیک بنگری، بالاخره دعوتی هم در این روایت هست: دعوت به قیام، دعوت به مقاومت، دعوت به مشارکت در میدانی که روایت می‌شود.

• یعنی می‌گوید کم نیاور!

بله، کم نیاور؛ البته به نظرم این مسئله یک علت تاریخی هم دارد. آن هم این است که از دهه هشتاد به این سو، گفتار انقلابی تحول‌خواه در ساحت فرهنگی و نخبگانی یک مقدار مندرس، مصرف و تخلیه شده است. دیگر خیلی سخت است که یک نفر پرچم بلند کند و بگوید بچه‌ها، بیایید این کار را بکنیم. یک زمان همین پرچم بلندکردن و صدازدن خود انقلاب اسلامی در شرایط خاص دهه هفتاد و هشتاد، کار تازه و جریان‌ساز و دشواری بود؛ اما الان هرکس دارد در جبهه برای خودش کاری می‌کند، جبهه هم الان بزرگ و گسترده شده است. خیلی از آن جریان تحول، الان در کارهای اساسی مشغول هستند؛ اما انگار ما اکنون در بین جبهه فرهنگی انقلاب، بحران گفتار وحدت‌بخش را داریم. فکر می‌کنم کار سوره در این شرایط این است که از طریق روایت همین کارهای موجود در جبهه و نقد آن، این گفتار وحدت‌بخش را بسازد.

حالا سوره دارد از طریق روایت آن نعمت، یقظه‌ای ایجاد می‌کند: «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛ قیام دوباره و یقظه و بیداری دوباره، چشم‌گشودن بر نعمت‌ها و به جا آوردن عملی شکرش؛ یعنی امتداد قیام.

• خیلی دوست دارم بدانم نقدهای دیگر چیست.

یکی از نقدهایی که می‌گویند و ما هم قبلاً گفتیم این است که قسمت هنری سوره ضعیف است؛ اصلاً باید کاملاً هنری باشد. این نقدی است که ما به آن فکر می‌کنیم. یکی از تمهیداتی که ما باید برای این بیندیشیم این است که سوره باید وجه زیبایی‌شناسانه داشته باشد.

• خود مجله یا ایده‌ها؟

منظورم فقط گرافیک و هویت بصری‌اش نیست؛ حتی منظورم فقط نقد آثار هنری نیست. می‌دانید که ما درباره آثار هنری هم به‌نحو مفصلی حرف می‌زنیم؛ نقد و گزارش و جستار و مصاحبه درباره هنر داریم؛ اما منظورم این است که سوره باید به سوره‌هایش ورود زیبایی‌شناسانه داشته باشد. انگار که دارد از طریق روایت واقعیت، به مخاطب خودش الهیات هنر و الهام هنری می‌دهد.

• آیا این برای تان دغدغه است که چگونه دیده می‌شوید؟ و آیا از شکلی که دیده می‌شوید راضی هستید؟ منظورم تصویری است که از برند سوره فعلی وجود دارد. آیا این دغدغه را دارید؟

طبیعتاً دغدغه‌اش هست؛ داریم کار رسانه‌ای می‌کنیم! تا حدی هست، اینکه بالاخره سوره چگونه به چشم می‌آید مهم است دیگر. من دوست دارم سوره این‌گونه به چشم بیاید که جلو می‌رود و پرچم می‌زند.

• «جمهوری اسلامی فلسطین»...

بله، می‌رود جلو پرچم می‌زند. سعی می‌کند این کار را انجام دهد؛ مثلاً به جهان پس از اسرائیل فکر کند. همه دارند اثبات می‌کنند که اسرائیل حقوق بشر را نقض کرده است. خیلی‌ها این حرف را می‌زنند؛ یا اینکه اسرائیل گفت‌وگوپذیر نیست. ما می‌گوییم باشد، اسرائیل گفت‌وگو پذیر نیست، حقوق بشر را هم نقض کرده است و فلان و فلان. برو جلوتر و به جهان بعد از اسرائیل برس. مناسبات حقوقی حکمرانی پس از اسرائیل چیست؟ جلوتر برو؛ یعنی موضع آرمانی را بیان کند.

• بحثی را پیش‌تر مطرح کردیم که شما پیش‌زمینه‌ای دادید برای شروع یک سری نقد درون‌گفتمانی در سوره؛ چیزی که تا الان چندان در مجله دیده نمی‌شد.

تقریباً بله.

• می‌خواستم بیشتر توضیح دهید؛ چون فقدانش هم تابه‌اینجا کمی حس می‌شود. تا اینجا کار، سوره به اقتضای شرایط به مباحث این‌چنینی ورود نکرده است؟ یا اینکه ایستاده تا یک پایه و بنیان محکم شکل بگیرد و بعد وارد مسائلی شود که شاید چالش‌زاتر است؟

بیشتر دومی بوده است. ما خیلی کم ادبیات نقد



سوره فعلی را در آینده با چه می‌شناسند؟ سوره آوینی را یک جور می‌شناسند، سوره جلیلی یک جور بررسی شده است؛ سوره فعلی در آینده چگونه برجسته خواهد بود؟ چگونه از آن یاد می‌کنند؟

آینده سوره گذشته‌اش هم هست. سوره علم و پرچم مواضع و سخن و گفتار انقلاب اسلامی و حزب الهی در هر دوره‌ای است؛ ارزش سندی و اقتباسی‌اش این است. اگر موفق شود، ارزشش جبهه‌سازی و شبکه‌سازی و نیروسازی‌اش است. فکر می‌کنم این سوره هم یک سند قابل رجوع برای درک احوال دوران ما و احیاناً محل اقتباس، محل سوزه‌یابی، محل درک خود انقلاب اسلامی در لحظه کنونی و شاید حتی محل رجوع پژوهشی بشود؛ به واسطه همان روایتی که متصل به نظر و هنر است؛ متصل به درام است. چنین چیزی خواهد بود. سوره باید بتواند در شبکه جبهه فرهنگی انقلاب، خصوصاً جوانان جبهه فرهنگی انقلاب هم بیشتر عمل بکند. ما الان بیشتر درگیر درآوردن مجله هستیم؛ اما بدنه دانشجویی را بیشتر باید جدی بگیریم. باید حرف را بهتر امتداد دهیم.

چیزی که من درباره سوره می‌گویم این است: در عالم رسانه‌ای گفت‌وگوها بالا می‌گیرد، بگومگوها، توییت‌ها، بحث‌ها؛ شفاهاً و کتباً؛ این تراحمات هست. دعواها عمدتاً سطحی و اقتضایی است؛ اما جایی هم گفت‌وگو ناموسی می‌شود و به ریشه می‌رود. وقتی این گفت‌وگوها عمیق‌تر می‌شود، انباشت می‌شود، چه به لحاظ تاریخی و زمانی و چه به لحاظ مبنایی، به جایی می‌رسد که حالا نیروی حزب الهی باید کلمه‌ای، پتینه‌ای، واقع‌ای را روی میز بگذارد که در گفت‌وگو کم نیاید و بتواند ادامه دهد؛ سوره باید آن حرف را بزند. اگر بتواند آن حرف را در صحنه بزند ماندگار می‌شود. سوره باید آن واقعیت انکارناپذیر را سر دست بگیرد. آن ادبیات مبارزه از طریق همین کار به دست می‌آید.

• می‌گویید هنوز به آن نرسیده‌ایم؛ اما باید تلاشمان را بکنیم.

بله دیگر، کارهای خوبی انجام شده است؛ اما با نقطه مطلوب فاصله دارد. گزاره‌ای که همیشه درست است! ■



اشکالی ندارد؛ مخصوصاً شهرستان‌ها. یک نفر شاید قلم قوی‌ای هم نداشته باشد؛ ولی حرفی دارد دیگر، باید بنویسند.

• ژورنالیسم همین است.

آن هم ماهنامه. کسی که توقع یک مانیفست و... داشته باشد، این‌ها مال فصلنامه است. در ماهنامه همه باید باشند. واقعاً خود مجله آوینی هم این‌طور بوده است؛ مثلاً یک‌هوا مصاحبه با رضا برجی و نادر طالب‌زاده در مورد بوسنی؛ این کجای مجله‌ات است؟ چه ربطی دارد؟ ولی می‌گذارد. باید یک‌خورده این تنوع را بیشتر کنیم.

• فکر می‌کنید ته سوره چه می‌شود؟ یعنی چشم‌اندازی که فراتر از این برنامه‌ها دارید.

خودی داریم؛ ادبیات نقدی که مال ما باشد. باید این را بسازیم. نقد خودمان به خودمان. وقتی می‌خواهیم خودمان را نقد کنیم، چه‌بسا که برویم از ادبیات رقیبمان وام بگیریم؛ ولی باید ادبیات خودمان را بسازیم. اقتضای وحدت جبهه بوده است، اقتضای اینکه در ادبیات نقد کاستی داریم هم بوده است. در سینما که از قبل مقداری بیشتر تجربه انباشه داشتیم، می‌توانم آن نقد را راحت‌تر بگویم. در همین سرمقاله «موج نوی سینمای انقلاب اسلامی»، پنج آسیب سینمای انقلاب را گفتیم. تعارف هم نداشتیم. حوزه هنری و همه این‌ها را هم نقد کردیم، همه را. ما دلسوز جبهه‌ایم؛ نیامده‌ایم عقده‌گشایی بکنیم.

• یعنی وجه دیگری از سوره را خواهیم دید؟ یک چیزی که تا الان نبوده و ندیدیم.

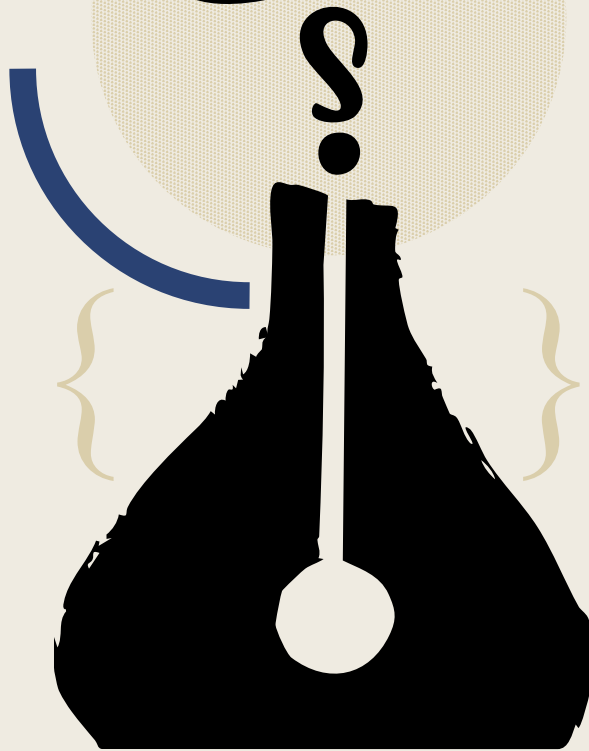
ان‌شاءالله. یک مقدار بیشتر پررنگش کنیم.

• آینده سوره را در این دوره چگونه می‌بینید؟

تحلیل فرهنگی و گزارش فرهنگی باید بیشتر بشود. مصاحبه با اعضای جبهه فرهنگی انقلاب را گفتیم؛ باید سراغ نویسندگان باتجربه و پیرمرد انقلابی برویم؛ مثلاً از یوسفعلی میرشکاک گرفته تا آدم‌های باتجربه‌تر و پیرمردتر؛ اگر بشود چند نفرشان صفحه ثابت داشته باشند. نویسنده‌های غیر حرفه‌ای‌تر را هم باید بیاوریم تا آن‌ها هم در سوره بنویسند،

بازخوانی اولین سوره مقاله سوره به قلم شهید آوینی

”به کجا می رویم؟“



بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۱۳۲

متن، وقتی ناظر به مسائلی کلیدی نوشته و از قلمی نکته‌سنج جاری شود، محدود به زمان خود نخواهد ماند. حال و هوای امروز ما هم، بی‌شک به حال و هوای زمانه سیدمرتضی آوینی، هنگام نگارش سرمقاله اولین شماره مجله سوره نیست.

به کجا می رویم؟ انتخاب راه موعول است به پاسخ این سؤال که «به کجا می رویم؟»... به آنجا که غرب می خواهد و یا آنجا که حضرت امام می فرماید؟ به آنجا که هواهای نفسانی می کشاند و یا آنجا که فطرت الهی مان که امانتدار «عهد آگست» است، می خواهد؟ کدام یک؟ حق یا باطل؟... در انتخاب راه، هرگز مشکلی نداشتیم اگر این دو همواره این چنین از یکدیگر متمایز بودند، اما صعوبت کار آنجاست که حق و باطل غالباً ممزوج هستند و شیاطین نیز در کمین:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل
کجا دانند حال ما سبک باران ساحل‌ها؟

تا جنگ بود، جبهه، حق و باطل را از یکدیگر متمایز می کرد و هرچند این اواخر، کار به سالی یک عملیات زمستانی منتهی شده بود، اما باز هم «جهاد فی سبیل الله» محکی خطاناپذیر بود که راه را نشان می داد و پنجره‌ای باز بود، بدان منظر بلندی که ما را مشتاق و امیدوار نگاه می داشت.

منظر
غایی ما باید
هنری باشد با هویتی
مستقل، متناسب
با عظمت و زیبایی
انقلاب اسلامی، همراه
و مددکار در این
طریق حقی که انقلاب
با نفی وابستگی
به شرق و غرب
می پیماید و هم‌زبان
با امتی که طلایه‌دار
این حرکت در تاریخ
هستند.



بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۳۴

تا جنگ بود مطمئن بودیم که هیچ زمزمهٔ مخالفی، در داخل، نمی‌تواند انقلاب را از صراط مستقیم خویش خارج کند و گوش‌ها و چشم‌ها بر سحرِ شیطان بیرونی بسته است، اما غافل بودیم از آن شیطانی که قلب‌ها را از درون می‌فریبد... و غافل بودیم از آن تردیدهایی که در پس نقاب چهره‌هایی مصمم نهفته بودند. «جبهه» می‌دانست که به کجا می‌رود: «کربلا»... اما فتنة شیطان درون، رفته‌رفته، افق باز حقیقت را از «پشت جبهه» محبوب داشته بود و این فاصله‌ای بود که با هیچ چیز پر نمی‌شد.

البته پر بی‌انصافی است اگر همهٔ گناه را بر گردن این غفلت بار کنیم؛ اما به‌هرفقدیر... یک روز چشم باز کردیم که راهی معقول جز قبول زهرنامهٔ ۵۹۸ باقی نمانده بود... و امام حسین (ع) نالید: «الان قد انکسر ظهري و قلت حيلتي».

اما درعین‌حال به فرمودهٔ حضرت امام: «ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم نه مأمور به نتیجه...» و این سرالاسرار حزب الله است؛ سری که اگر صدهزار بار هم آن را فاش کنیم، غرب و غربزدگان و شیطان و اغواشدگانش چیزی از آن در نخواهند یافت. ما عمل به تکلیف کردیم و «فتح کربلا» بیشتر از آن که یک «هدف نظامی» باشد، «آرمانی اعتقادی» بود که راه ما را مشخص می‌کرد و اهل جبهه، اگر چه نتوانستند ظاهر کربلا را فتح کنند، اما باطنش را فتح کردند و به معارج بلندی دست یافتند که جز مجاهدین راه خدا را نمی‌بخشند. نتیجهٔ نهایی را باید در سرنوشت موعود جهان جستجو کرد و ما مرده و شما زنده... خواهیم دید که بالأخره چه کسی پیروز خواهد شد و چه کسی کرهٔ زمین را به ارث خواهد برد، حق یا باطل، امام حسین (ع) یا یزید، حزب‌الله یا صدام، حضرت امام یا غرب و شرق، امام زمان (عج) با دجال... ما به وعده‌های خداوند یقین داریم که «إن الأرض يرثها عبادي الصالحون»؛ این ماییم که زمین را به ارث خواهیم برد.

بازار ژورنالیسم عجیب داغ است و صدامیان داخلی هم می‌خواهند ما را به پذیرش «قطعنامهٔ داخلی ۵۹۸» بکشانند و یک جام زهر دیگر نیز در کاممان بریزند... اما یک بار دیگر فریاد دردمندانهٔ آن خلف صالح سیدالشهدا (ع) لاشخوارهایی را که بر سر تقسیم میراث جنگ و انقلاب با یکدیگر نزاع می‌کردند، تاراند... و جز او چه کسی از عهدهٔ این کار برمی‌آمد؟

حال وقت آن است که از خود سؤال کنیم: «فأین نذهب؟»؛ به کجا می‌رویم؟ به آنجا که حضرت امام می‌خواهند و یا بدانجا که فتنةٔ غرب می‌کشاند؟ در عرصهٔ هنر نیز صف‌ها عجیب در هم رفته‌اند و حق از باطل تمیز داده نمی‌شود و البته تمیز و تمایز حق از باطل باید به دست کسانی انجام گیرد که حق را از سرچشمهٔ ولایت می‌گیرند و چشم جز بدان منظر بلند ندوخته‌اند.

ما با توکل به خداوند و توسل به اولیاء او، با این امید به میدان آمده‌ایم که حق بر ما منت گذارد و به دست ما، در این وانفسای هنر، سحر سامری را از وحی

موسوی جدا کند و شرار بولهبی را از چراغ مصطفوی... اگر چه خود می‌دانیم که بضاعت و لیاقتمان، هیچ نیست جز توکل و امید.

منظر غایی ما باید هنری باشد با هویتی مستقل، متناسب با عظمت و زیبایی انقلاب اسلامی، همراه و مددکار در این طریق حقی که انقلاب با نفی وابستگی به شرق و غرب می‌پیماید و هم‌زبان با امتی که طلایه‌دار این حرکت در تاریخ هستند، و اگر کسی می‌انگارد که این آمال با هنر و هنرمندی سازگار نیست و «جمع بین هنر و مبارزه» امکان ندارد، بداند که «هنر» به معنای حقیقی آن، جز با مبارزه محقق نمی‌شود و پیام حضرت امام به مراسم تجلیل از هنرمندان جنگ، با صراحت بیانگر همین معناست.

راه ما این است و بر این اساس، اولین شمارهٔ نشریهٔ «سوره» را با تحلیلی مختصر از همین پیام آغاز کرده‌ایم، بدون رودربایستی و ترس از ملامت، با این مدعی که: «منظر غایی نظام جمهوری اسلامی در عرصهٔ هنر، باید هنری باشد که در ذات خویش با مبارزه متحد است و از آن تجزیه و

تجرید نمی‌پذیرد.»

و من الله التوفيق و عليه التکلان ■

مدیریت استعدادهای هنری

(بخش دوم)

دکتر داود ضامنی

مدیر دفتر ارزیابی و پایش معاونت راهبردی



بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۱۳۶

در بخش اول این یادداشت که در شماره قبل منتشر شد، ضمن آسیب‌شناسی مدیریت استعداد در حوزه هنری به این نکته تأکید شد که امروزه مسأله جذب، توسعه و حفظ استعدادهای خلاق یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که شرکت‌ها و سازمان‌ها در سراسر جهان با آن مواجه هستند. شواهد تجربی و یافته‌های علمی نیز نشان می‌دهد متأسفانه سازمان‌های دولتی در ایران طی چند سال اخیر با عارضه‌هایی همچون نخبه‌ستیزی، استعدادآزاری، نابودی استعدادهای مهجوریت استعدادهای و نشت استعدادهای مواجه شدند. سازمان‌های فرهنگی نیز از این قاعده مستثنی نبوده و آنها نیز کمابیش با بحران از دست‌دادن استعدادهای دست و پنجه نرم می‌کنند. حال پرسش اینجاست که چه راهکارهایی برای جذب، حفظ و نگاه‌داشت استعدادهای وجود دارد؟ الگوی مطلوب برای پیاده‌سازی سیستم مدیریت استعداد در سازمان‌های فرهنگی (بویژه حوزه هنری انقلاب اسلامی) چیست؟ با فرض اینکه بتوان چنین الگویی ارائه کرد، این الگو برای حوزه هنری انقلاب اسلامی، مرکب از چه ابعاد و شاخص‌هایی باید باشد و درجه اولویت هر کدام از راهبردها کدام است؟

نتایج پژوهشی که نگارنده در سال ۱۴۰۰ انجام داد، نشان می‌دهد الگوی مدیریت استعداد در حوزه هنری انقلاب اسلامی به‌طور خلاصه شامل ۵ بُعد به شرح زیر است: ایجاد معماری دوهسته‌ای سرمایه‌های انسانی، شناسایی، کشف و جذب استعدادها، ایجاد مخزن استعدادها، پرورش و آموزش استعدادها، نگه‌داشت و بالندگی استعدادها. البته ذکر این نکته لازم است که برخی عوامل درون‌سازمانی و برون‌سازمانی به عنوان متغیرهای زمینه‌ای روی این الگو تأثیر می‌گذارند. مهمترین عوامل تأثیرگذار درون‌سازمانی عبارتند از: نگرش به استعداد در حوزه هنری، فرهنگ سازمانی حاکم بر حوزه هنری، ایدئولوژی سازمانی، چشم‌انداز، رسالت و اهداف حوزه هنری، سبک رهبری و مدیریت در حوزه هنری، حمایت و تعهد مدیران ارشد از استعداد، ساختار تشکیلاتی، همسویی اقدامات منابع انسانی با مدیریت استعداد، دستورالعمل‌ها و ضوابط قانونی حمایت‌کننده استعدادها و برند (نشان) سازمانی که بر روی سیستم مدیریت استعداد در سازمان تأثیرگذارند.

همچنین مهم‌ترین عوامل برون‌سازمانی تأثیرگذار بر سیستم مدیریت استعداد در حوزه هنری شامل مجموعه عواملی چون تغییروتحولات محیط سیاسی داخلی و محیط سیاسی در سطح بین‌الملل، تغییر و تحولات محیط اقتصادی داخلی و محیط اقتصادی در سطح بین‌الملل، تغییر و تحولات محیط اجتماعی داخلی و محیط اجتماعی در سطح بین‌الملل، تعبیر و تحولات محیط تکنولوژیک داخلی و محیط تکنولوژیک در سطح بین‌الملل، سازمان‌های فرهنگی هنری رقیب (دولتی و شبه‌دولتی)، بنگاه‌ها و مؤسسات فرهنگی هنری (بخش خصوصی) و رویدادها، نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های خارجی می‌شود.

ایجاد معماری دوهسته‌ای سرمایه‌های انسانی

برای پیاده‌سازی سیستم مدیریت استعداد در حوزه هنری، لازم است بین سیستم مدیریت منابع انسانی و سیستم مدیریت استعداد تفکیک قائل شد. منظور از تفکیک در اینجا تفکیک نهادی نیست؛ بلکه تفکیک راهبردی است. ایجاد معماری دوهسته‌ای سرمایه‌های انسانی به مجموعه اقداماتی چون تفکیک سیستم مدیریت منابع انسانیِ عادی از سیستم مدیریت استعدادها، تعیین و تفکیک مشاغل کلیدی از مشاغل غیرکلیدی (مشاغل کلیدی، مشاغلی هستند که اولاً تأثیر مستقیم بر اهداف و مأموریت‌های حوزه هنری گذاشته، ثانیاً نمی‌توان آن‌ها را برون‌سپاری کرد و ثالثاً برای آن پست‌ها باید از افراد بااستعداد استفاده کرد)، طبقه‌بندی مشاغل کلیدی به چهار سطح ۱. مشاغل مدیریتی (ستادی و استانی) ۲. مشاغل هنری و ادبی (ستادی و استانی) ۳. مشاغل پژوهشی (ستادی و استانی) ۴. مشاغل اداری و مالی (ستادی و استانی) و تدوین الگوی شایستگی برای تمام مشاغل کلیدی اطلاق می‌شود که بر روی سیستم مدیریت استعداد در سازمان تأثیرگذارند. شایستگی (competency) در یک تعریف ساده عبارت است از مجموعه‌ای از دانش‌ها، مهارت‌ها، توانایی‌ها، انگیزه‌ها، نگرش‌ها و خصیصه‌های یک فرد که در صورت وجود فرصت و امکانات مناسب، منجر به عملکرد بالا در شغل می‌گردد، به‌طوری که فرد را پس از مدتی جزو ده درصد افراد شایسته در همان شغل یا رده در حوزه هنری قرار دهد.

شناسایی، کشف وجذب استعدادها

در حوزه هنری راهبردهایی که می‌تواند به شناسایی، کشف و جذب استعدادها شود عبارتند از: شناسایی و کشف استعدادها از طریق برگزاری جشنواره‌ها، مسابقات و رویدادهای هنری و ادبی، شناسایی و کشف استعدادها از طریق شرکت در کارگاه‌ها و کلاس‌های آموزشی و ارزیابی پایان‌دورهٔ هنرجویان، شناسایی و کشف استعدادها از طریق برگزاری آزمون‌های ترکیبی، شناسایی و کشف استعدادها از طریق معرفی افراد نفوذگذار داخلی و خارجی، شناسایی و کشف استعدادها از طریق واسپاری یک پروژه به آن‌ها و گذراندن یک دوره کارورزی و در نهایت ارزیابی استعداد فرد در یک پروسهٔ چندماهه، شناسایی و کشف استعدادها از بین کارمندان و کارشناسان و مدیران ستادی و استانی بر اساس عملکرد آن‌ها.

مخزن استعدادها

مخزن استعداد یعنی ایجاد یک پایگاه داده جامع و فرایند جمع‌آوری اطلاعات راجع‌به افراد واجد شرایط برای موقعیت‌های شغلی کلیدی است. راهبردهایی که حوزه هنری می‌تواند در ایجاد یک مخزن استعداد (Talent Pool) از آن‌ها بهره بگیرد عبارتند از: لزوم تفکیک بین فرایند ارزیابی استعدادهای واجد شناسه استخدامی با ارزیابی استعدادهایی که بصورت پروژه‌ای با حوزه هنری همکاری می‌کنند، لزوم تأسیس کانون ارزیابی صلاحیت‌های حرفه‌ای به‌صورت رسمی، لزوم ارزیابی «دانش تخصصی» افراد برای ورود به مخزن استعداد، لزوم ارزیابی «مهارت‌ها»ی افراد برای ورود به مخزن استعداد، لزوم ارزیابی «توانمندی‌ها»ی افراد برای ورود به مخزن استعداد، و لزوم ارزیابی «ویژگی‌های شخصیتی» افراد برای ورود به مخزن استعداد.

پرورش و آموزش استعدادها

این عنوان شامل اقداماتی چون تدوین برنامهٔ جامع

توانمندسازی استعدادها، تدوین برنامه آموزش ضمن خدمت استعدادها، ایجاد زمینه‌های رشد معنوی و انقلابی استعدادها، شبکه‌سازی و توسعهٔ تعاملات بین استعدادها و غُمق‌بخشی و غنی‌سازی مشاغل مربوط به استعدادها می‌شود.

نگه‌داشت و بالندگی استعدادها

این بخش با تدوین راهبردهایی همچون: هم‌راستاسازی اهداف فردی استعدادها با اهداف سازمانی‌شان در حوزه هنری، مدیریت جانشین‌پروری استعدادها برای مشاغل کلیدی، حذف بوروکراسی زائد و دست‌وپاگیر در فرایندِ کاری استعدادها، اجتناب از پُرکردن پست‌های خالی و نامربوط توسط استعدادها، طراحی پروژه‌هایی هدفمند به‌منظور انجام کارِ گروهی و دسته‌جمعی استعدادها، برنامه‌ریزی و هدایت مسیر شغلی استعدادها، حمایت مالی و غیرمالی از استعدادها، اعزام استعدادها به سفرهای داخلی و خارجی، ترویج فرهنگ مربی‌گری و مرشدیت (mentoring) در بین استعدادها، مستندسازی تجربیات استعدادها و مدیریت دانش آن‌ها (تجربه‌نگاری) و حمایت از فعالیت‌های کارآفرینانه استعدادها در بیرون از حوزه هنری محقق می‌شود. بر اساس نتایج این پژوهش، بهترین استراتژی برای شناسایی، کشف و جذب استعدادها در حوزه هنری به ترتیب اولویت اول: شناسایی آن‌ها از طریق شرکت در کارگاه‌ها و کلاس‌های آموزشی و دوم: شناسایی آن‌ها از طریق جشنواره‌ها و رویدادهای هنری و سوم: شناسایی آن‌ها از بین کارمندان و کارشناسان ستادی و استانی است. نتایج به‌دست‌آمده از این تحقیق نشان داد متغیرهایی چون تغییر و تحولات محیط سیاسی داخلی و بین‌الملل، محیط اقتصادی و اجتماعی در سطح بین‌الملل، عملکرد سازمان‌های دولتی و غیردولتی رقیب و جشنواره‌های خارجی تأثیری بر سیستم مدیریت استعداد در حوزه هنری ندارند. اما در مقابل متغیرهایی چون تغییر و تحولات محیط اجتماعی، محیط اقتصادی و محیط تکنولوژیک داخلی بر سیستم مدیریت استعداد در حوزه هنری به ترتیب تأثیر زیادی دارند. همچنین یافته‌های این پژوهش نشان داد از بین ابعاد شناسایی‌شده در الگوی پیشنهادی، بُعد «پرورش و آموزش

استعدادها» از بالاترین اولویت برخوردار است. راهبردهایی چون حذف بوروکراسی زائد و دست‌وپاگیر در فرایندِ کاری استعدادها، اجتناب از پُرکردن پست‌های خالی و نامربوط توسط استعدادها، تجربه‌نگاری استعدادها و حمایت مالی و غیرمالی از آن‌ها، بهترین راهبرد برای پیاده‌سازی بهینهٔ سیستم مدیریت استعداد در حوزه هنری است. تحلیل یافته‌های این تحقیق نشان داد عوامل درون‌سازمانی همچون سبک رهبری و مدیریت در حوزه هنری، نگرش به استعداد، ایدئولوژی سازمانی، فرهنگ سازمانی، حمایت و تعهد مدیران ارشد در قبال استعدادها و تدوین دستورالعمل‌ها و ضوابط قانونی حمایت‌کننده، بیشتر از عوامل برون‌سازمانی بر سیستم مدیریت استعداد در حوزه هنری تأثیرگذارند؛ لذا برای ظهور یک فرهنگ استعدادپرور در حوزه هنری توجه به این زمینه‌ها مهم است.

راهبردهای‌های سی‌وپنچ‌گانه برای پیاده‌سازی الگوی مدیریت استعداد در حوزه هنری به ترتیب اولویت

درجه اولویت شاخص	شاخص‌ها
۱	حذف بوروکراسی زائد و دست‌وپاگیر در فرایندِ کاری استعدادها
۲	اجتناب از پُرکردن پست‌های خالی و نامربوط توسط استعدادها
۳	مستندسازی تجربیات استعدادها و مدیریت دانش
۴	سبک رهبری و مدیریت در حوزه هنری
۵	حمایت مالی و غیرمالی از استعدادها
۶	تدوین الگوی شایستگی برای تمام مشاغل کلیدی
۷	تدوین برنامه آموزش ضمن خدمت استعدادها
۸	شبکه‌سازی و توسعهٔ تعاملات بین استعدادها
۹	مدیریت جانشین‌پروری استعدادها برای مشاغل کلیدی
۱۰	شناسایی و کشف استعدادها در حوزه هنری از طریق شرکت در کارگاه‌ها و کلاس‌های آموزشی
۱۱	نگرش به استعداد در حوزه هنری
۱۲	شناسایی و کشف استعدادها در حوزه هنری از طریق جشنواره‌ها، مسابقات و رویدادهای هنری
۱۳	لزوم ارزیابی «مهارت‌ها»ی افراد برای ورود به مخزن استعداد
۱۴	ایدئولوژی سازمانی در حوزه هنری
۱۵	تدوین برنامهٔ جامع توانمندسازی استعدادها
۱۶	فرهنگ سازمانی در حوزه هنری
۱۷	ترویج فرهنگ مربی‌گری و مرشدیت در بین استعدادها
۱۸	لزوم ارزیابی «توانمندی‌ها»ی افراد برای ورود به مخزن استعداد

درجه اولویت شاخص	شاخص‌ها
۱۹	حمایت و تعهد مدیران ارشد حوزه هنری
۲۰	دستورالعمل‌ها و ضوابط قانونی حمایت‌کننده
۲۱	طراحی پروژه‌هایی هدفمند به منظور انجام کارِ گروهی و دسته‌جمعی استعدادها
۲۲	چشم‌انداز، رسالت و اهداف حوزه هنری
۲۳	تغییر و تحولات محیط اجتماعی داخلی
۲۴	اعزام استعدادها به سفرهای داخلی و خارجی
۲۵	حمایت از فعالیت‌های کارآفرینانه استعدادها در بیرون از حوزه هنری
۲۶	عُمق‌بخشی و غنی‌سازی مشاغل مربوط به استعدادها
۲۷	ایجاد زمینه‌های رشد معنوی و انقلابی استعدادها
۲۸	تغییر و تحولات محیط اقتصادی داخلی
۲۹	ساختار تشکیلاتی حوزه هنری
۳۰	برند (نشان) حوزه هنری
۳۱	هم‌سویی اقدامات منابع انسانی با مدیریت استعداد
۳۲	تغییر و تحولات محیط تکنولوژیک داخلی
۳۳	شناسایی و کشف برخی استعدادها در حوزه هنری از بین کارمندان، کارشناسان و مدیران ستادی و استانی بر اساس عملکرد آن‌ها
۳۴	لزوم تعیین و تفکیک مشاغل کلیدی از مشاغل غیرکلیدی
۳۵	طبقه‌بندی مشاغل کلیدی به چهار سطح ۱. مشاغل مدیریتی (ستادی و استانی) ۲. مشاغل هنری و ادبی ۳. مشاغل پژوهشی ۴. مشاغل اداری و مالی

بین هنرمندان و مدیران و کارکنان، تضعیف کار تیمی، ایجاد یک پیش‌گویی خودمحقق‌کننده (Self-Fulfilling Prophecy) و تبدیل یک رقابت داخلی برای قدرت شده که در آن صورت نمی‌توان از پیامدهای مخرب آن بر عملکرد سازمان حوزه هنری چشم پوشید؛ بنابراین در پرداختن به موضوع مدیریت استعداد باید ملاحظات، الزامات و بایدها و نبایدهای اخلاقی و میزان بلوغ‌یافتگی سازمانی حوزه هنری را مدنظر قرار داد. ■

در آخر باید به این نکته توجه داشت که طرح بحث مدیریت استعداد در حوزه هنری شبیه یک چاقوی دولبه است. به این معنا که اجرای غلط یا ناقص یا بدون پشتوانهٔ علمی و کارشناسی سیستم مدیریت استعداد ممکن است مخاطراتی را برای تخریب فرهنگ سازمانی در حوزه هنری ایجاد کند؛ زیرا ممکن است در صورت توجه‌نکردن به الزامات آن، باعث ایجاد نوعی خودپسندی و غرور در

یادداشت / امتداد پرونده آموزش و تربیت هنرمند

کمهکشان راه‌شان

پیرین



ماجرای شکل‌گیری مرکز فیلم جوان سوره و باشگاه‌های فیلم در فراتهران

محدثه پیرهادی، مدیر مرکز فیلم جوان سوره

سال ۹۶، داشتیم یک گزارش فوری آماده می‌کردیم برای یکی از نهادهای حاکمیتی؛ گزارش عملکرد باشگاه فیلم سوره، به امید گشایش‌های مالی. به عنوان دست‌به‌قلم همیشگی باشگاه، مأموریت تدوین نهایی گزارش به من سپرده شده بود. در اضطراب تحویل به موقع کار و در جنگ با کمال‌گرایی آزاردهنده‌ام، متن‌های مختلف را زیر و رو می‌کردم که به یک جمله قشنگ برسم برای صفحه اول گزارش. ناگهان یک جمله کوتاه از میان یک متن درخشید و چشمک زد: «ساختن آدم‌ها مهم‌تر از ساختن فیلم‌هاست.» جمله آقا بود خطاب به یکی از نهادهای فرهنگی که انگار داشت مانیفست اصلی باشگاه فیلم سوره را خیلی دقیق توصیف می‌کرد. این جمله درخشان نشست روی صفحه اول گزارش باشگاه فیلم سوره و از آن به بعد شد شعار باشگاه؛ «ساختن آدم‌ها مهم‌تر از ساختن فیلم‌هاست...»

دیدن هر کارا ولی یا تولیدات جدید، بعد از دقیق شدن نوی چشم‌های مصمم بچه‌ها، مطمئن می‌شوم هیچ چیز مهم نیست جز این ستاره‌های درخشان که دارند در آسمان شهرهای مختلف ایران سوسو می‌زنند.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۴۴

آن روزها مسأله تربیت نیروی انسانی باکیفیت، هنوز توجه بسیاری از نهادهای انقلابی را جلب نکرده بود. طوفان فتنه ۸۸، ولع پایان‌ناپذیری برای تولیدات رسانه‌ای ساخته بود و خیلی فرقی نمی‌کرد کارها را چه کسی و با چه کیفیتی بسازد. در آن فضا صحبت از «پول خرج کردن» برای «کار هنری یادگرفتن یک مشت بچه» خیلی کم خریدار داشت.

کم‌کم، با انتشار دانه‌دانه خروجی‌های باشگاه فیلم سوره و یکی‌دو تا نهاد تربیتی دیگر، خیلی‌ها متوجه ارزشمندی «سرمایه‌گذاری روی آدم‌ها» شدند. معلوم شد که با تمرکز روی آدم‌ها حتی خروجی‌ها هم انقلابی‌تر و جذاب‌تر می‌شوند و توجه خیلی از نهادها به سرمایه‌گذاری روی افراد معطوف شد.

سه سال بعد از آن گزارش، در هفتمین سال فعالیت باشگاه، من بعد از شش سال باشگاه فیلم سوره را ترک کردم؛ اما چیزی از سال‌های باشگاه در درونم ماند: «شیرینی مسیر ساختن آدم‌ها...». مهم‌ترین منبع تداوم این دغدغه در من، خودم بودم؛ مقایسه منی که وارد باشگاه شد و منی که از آن بیرون آمد. تمام دو سالی که روی تهیه‌کنندگی تمرکز کرده بودم، جایی از ذهنم درگیر موضوع «تربیت نیرو» بود تا بالاخره آن اتفاق افتاد.

تأسیس مرکز فیلم جوان سوره در دل سازمان سینمایی سوره و حوزه هنری دوست‌داشتنی دو سال طول کشید؛ از مدیریت تولید چند پروژه تا تأسیس مرکز تولیدات کوتاه و تغییر اسم به مرکز فیلم جوان سوره که نشان از ماهیت و مأموریت جدید مرکز داشت. یک سال ونیم اول به مقاومت در برابر ورود به کارهای رشدی و تربیتی گذشت؛ اما بالاخره پذیرفتم که ایده سازمان سینمایی و مدیریتش، برای تمرکز دوباره بال سینمایی حوزه هنری بر کشف استعدادها و فیلمسازی، چقدر باب طبع من و فرار از جذابیت‌هایش چقدر بیهوده است. ایده‌های خامی داشتم که باید پخته می‌شد. بخشی از ایده‌ها از دل انتقاداتم به باشگاه فیلم سوره شکل گرفته بود و بخشی حاصل مباحثه‌های مفید و طولانی‌مان در سازمان سینمایی بود. ایده‌های خلاقانه و بی‌پایان جمع عزیز سه‌نفره که عهده‌دار طراحی و سیاست‌گذاری مرکز بودند، و ضرب آن‌ها در سیاست‌های جدید حوزه هنری و امن بودن فضای سازمان برای پذیرش شکست‌های بزرگ، ما را به سمت تصمیم‌هایی جسورانه سوق داد.

طراحی مفهومی اولیه مرکز فیلم جوان سوره با چند سؤال اساسی شکل گرفت:

- چرا در تمام این سال‌ها برای تربیت نیرو در تهران متمرکز شده‌ایم؟
 - چرا در تمام این سال‌ها این قدر کارگردان محور بوده‌ایم؟
 - چرا در تمام این سال‌ها سهم تهیه‌کننده و استودیوهای تولیدی از حمایت‌های ما نزدیک به صفر بوده است؟
 - چرا در تمام این سال‌ها به مهم‌ترین بخش سینما یعنی فیلمنامه بی‌توجه بوده‌ایم؟
- جواب‌هایمان برای دغدغه دوم و سوم و چهارم خیلی زود و حین مباحثاتمان پیدا شد. تمرکز بر استودیوهای کوچک فیلمسازی و حمایت از آن‌ها برای رشد و حرفه‌ای شدنشان، تغییر مسیر به سمت تهیه‌کننده‌محوری به جای کارگردان‌محوری صرف، و راهبرد تبدیل فیلمنامه‌نویسی به یک شغل.

اما برای پاسخ به دغدغه اول، باید میدان را می‌شناختیم. سفرهای اول مثل راه‌رفتن در مه کوهستان بود؛ هر استانی شرایط و اقتضائات خودش را داشت و من از آن همه پیچیدگی

چیزی نمی‌دانستم. فقط یک چیز برابم واضح بود: سفرها باید از سفرهای شسته‌رفته مدیریتی به دیدار با فیلمسازها تغییر پیدا کند. همین کار را هم کردیم و در اولین دیدار استانی با فیلم‌سازها، بی‌تجربگی‌مان باعث شد سفر تلخی رقم بخورد. گفت‌وگوی جمعی با بیش از ۳۰ فیلمساز که ما را نماد ظلم‌های پایتخت به خودشان می‌دیدند باعث شد جلسه به سمت گلایه‌های بی‌فایده برود و من که هنوز در خیالاتم از کسوت تهیه‌کنندگی بیرون نیامده بودم، در غروب تلخ آن روز تابستانی تازه با این واقعیت مواجه شدم که من یک مدیر ازدماغ‌فیل افتاده تهرانی‌ام که حتی وقتی گمان می‌کنم خیلی مهربانم و دارم متواضعانه قول کمک و همراهی به بچه‌ها می‌دهم، یک اژدهای هفت سر پایتخت‌نشینم. شاید چهار ماه طول کشید که تصمیم بگیرم سفر بعدی را برنامه‌ریزی کنم...

آرام آرام سفرها قاعده‌دارتر شدند:

- ابتدای سفر حتماً روایت مدیر حوزه هنری استان از فضای فیلمسازی استان و آدم‌های مهمش را بشنویم.
 - پیشکسوتان فیلمسازی استان و مسئولان نهادهای مرتبط با فیلمسازی را در جلسه‌ای جدا ببینیم.
 - جلسه با فیلمسازان، جمعی نباشد.
 - با بچه‌ها نفره‌نفر صحبت کنیم. مهم نیست که جلسات طولانی بشود. فیلم‌ها و آثارشان را ولو در حد تیزر یا دقایقی کوتاه ببینیم و (این اواخر) اینکه بچه‌ها با طرح و ایده پیشنهادی به جلسه بیایند.
 - اسم آدم‌ها و ارزیابی‌مان از آن‌ها را مکتوب کنیم؛ چون بعد از سفر امکان ندارد چیزی یادمان بماند!
- و بسیاری موارد دیگر که کم‌کم تکمیل شد و شد پروتکل رسمی سفرهای استانی. در عرض شش ماه حدود پانزده سفر استانی رفتیم و نتیجه‌اش شد ملاقات با ۹۹ فیلمساز؛ یعنی ملاقات با ۹۹ جهان متفاوت. اعتمادبه‌نفسم در ارزیابی شهودی توانمندی فیلمسازها در سفرهای آخر به قدری زیاد شده بود که می‌توانستم همان یک دقیقه اول، یک «آری» یا «نه» محکم توی دفترچه‌ام بنویسم. جذاب‌ترش این بود که این شهود فقط مختص



بعضی از
بچه‌های سازمان
درخشش این بچه‌ها
را نمی‌بینند؟ ببینند.
روزی می‌رسد که دیگر
هیچ‌کس نمی‌تواند
این کهکشان راه
شیرین را نادیده
بگیرد...

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۴۶

من نبود؛ این دانش جمعی ما در آن جمع عزیز سه‌نفره بود که تجربیات هر کدامان بر آن می‌افزود. شیرینی این یک‌دستی و هماهنگی را کمی بعدتر، در سفر لبنان و ارزیابی فیلمسازانش چشیدیم.

شگفتی این سفرها آنجا بود که از هیچ‌کدامشان دست‌خالی نبرنگشتیم. حتی در استان‌هایی که مسیر کلی جلسات ناامیدکننده بودند، ناگهان یک ستاره درخشان می‌آمد و حالمان را خوب می‌کرد. و هرچقدر بعد از جلسات حالمان بهتر بود، حسرت سال‌های ازدست‌رفته بیشتر گریبانمان را می‌گرفت.

شاید فرق مهم من و آن جمع عزیز سه‌نفره، با همه آن‌هایی که در ماه‌های پس از شکل‌گیری مرکز فیلم جوان سوره، تمرکز بر کار خارج از تهران را مسخره می‌کردند یا اول همه گفت‌وگوها یک «من می‌دونم همیشه» می‌گذاشتند این بود: آن‌ها با ۹۹ آدم غیرتهرانی جذاب کاراکتردار پر از رؤیاهای بزرگ ملاقات نکرده بودند؛ جادوی این ملاقات‌ها را با هیچ کلمه‌ای نمی‌شود به کس دیگری منتقل کرد؛ و من خیلی خوشبختم که این جادو را با چشم دیده‌ام... حالا باید با این فیلمسازهای کشف‌شده چه می‌کردیم؟ بر فرض که با هر کدام هم یک کار بسازیم؛ بعدش چه؟ مگر «ساختن آدم» با یک فیلم و دو فیلم می‌شود؟ اصلاً مگر «ساختن آدم» صرفاً با «ساختن فیلم» ممکن می‌شود؟ همین جاها بود که آن ایده دیوانه‌وار، جدی‌تر از قبل شد و زمزمه‌های آرام جلسات صبح زودمان، تبدیل به سیاست و راهبرد شدند: چرا باشگاه فیلم سوره را تکثیر نکنیم؟

من بهترین سال‌های جوانی‌ام را در باشگاه فیلم سوره گذراندم. فارغ از تمام سختی‌ها و تلخی‌ها، بذر حرفه‌ای شدن در سینما را باشگاه در من کاشت. باشگاه که می‌گویم منظورم نه ساختار و درودیوار و آدم‌هایش، بلکه آن هویت جمعی شکل‌گرفته در خاک حاصل‌خیز حوزه هنری است. برای تکثیر باشگاه باید تجربه‌اش را مرور و مهندسی معکوس می‌کردیم. به‌یمن همان دست‌به‌قلم بودن در باشگاه و نزدیکی به اکثر وقایع و اتفاقات مهم، تصویر نسبتاً کاملی از مراحل شکل‌گیری و رشد باشگاه و حتی ضعف‌ها و چالش‌هایش داشتم. با چندبار مرور و زیر و رو کردن آنچه در باشگاه فیلم سوره گذشته بود، توانستیم به یک سند مکتوب برای تأسیس باشگاه برسیم؛ سندی که «ذات» نهاد باشگاه فیلم را منعکس می‌کرد و شبیه یک نقشه راه برای تولید و تولد باشگاه‌های جدید بود. خدا می‌داند که این مرحله برای من علوم‌انسانی‌خوانده گریزان از قاعده‌مندی و ساختارسازی و قانون‌مندکردن پدیده‌ها چقدر سخت و برای آن جمع سه‌نفره عزیز چقدر لذت‌بخش بود...

خوش‌شانسی‌مان (اگر اسم تقدیر الهی را شانس بگذاریم) این بود که در اثنای تنظیم این سند و اضطراب این موضوع که: «حالا سند را نوشتیم، بعدش از کجا شروع کنیم؟!» خدا اولین مدیر باشگاه را گذاشت توی دامنمان! خیلی‌تر و تمیز و با یک زمان‌بندی دقیق و دراماتیک. و اولین باشگاه فیلم در مشهد تأسیس شد؛ البته همین جمله کوتاه «تأسیس شد» به‌قدر یک‌سال‌ونیم طول کشید و خدای مهربان نگذاشت در این مدت، حتی دو روز هم شبیه به هم بگذرد!

با وجود تنظیم دقیق سند تأسیس باشگاه‌ها، یک چیز واضح بود: باشگاه باید با ذائقه

مدیرش شکل بگیرد. همین شد که باشگاه فیلم رویش (و بعدتر مابقی نهادهای تأسیسی) بیش از هرچیز متأثر از سلیقه مدیرش توسعه پیدا کرد؛ اسم‌گذاری‌ها، دعوت و چینش آدم‌ها، اولویت‌های کاری، تبلیغات و موارد دیگر.

مبتنی‌بودن باشگاه بر ذائقه مدیر (که یکی از نقاط ذاتی باشگاه فیلم سوره و رمز موفقیتش بود) در تأسیس‌های بعدی هم مورد توجه قرار گرفت. حالا بعد از دو سال از تأسیس مرکز فیلم جوان سوره، ما پنج نهاد پویا و جوان در خارج از تهران داریم که حتی در نام‌گذاری‌شان هم متنوع‌اند. باشگاه فیلم رویش در مشهد، مدرسه فیلم سلام در رشت، پرواز فیلم در قم، مدرسه فیلم ۱۳۸ در یزد و مدرسه فعال‌بی‌نام در قزوین! ممکن است خودم برخی از اسم‌ها را دوست نداشته باشم؛ اما خودشان را دوست دارم. همین تنوع و بی‌شیله‌پيله بودنشان، همان فلسفه‌تراشیدن‌های بچه‌ها برای دفاع از نام‌گذاری‌شان، اصرارشان برای کشف یک مسیر تازه و متفاوت...

چندماه قبل بود. دوسه نفر از بچه‌های سازمان، با لحنی خاص و خنده‌ای که برای پنهان‌کردنش تلاشی نمی‌کردند، بهم گفتند: «متولی بخش شهرستانی سازمان!» جا خوردم! انگار از بیرون به کارهای یک‌ساله‌ام نگاه کردم و راستش کمی بهم برخورد. در استفاده از لغت شهرستانی، تحقیر پنهانی بود که خیلی به چشمم آمد. چند ساعت بعد، تا موقعی که خوابم برد را در کلنجر با هضم این تصویر بیرونی گذراندم؛ مهم بود؟ مهم بود؟ نمی‌دانستم.

اما هربار بعد از ملاقات‌های جادویی با بچه‌ها، بعد از دعا‌های سخت و شیرین درباره کارها، بعد از دیدن هر کاراولی یا تولیدات جدید، بعد از دقیق‌شدن توی چشم‌های مصمم بچه‌ها، مطمئن می‌شوم هیچ‌چیز مهم نیست جز این ستاره‌های درخشان که دارند در آسمان شهرهای مختلف ایران سوسو می‌زنند. بعضی از بچه‌های سازمان درخشش‌شان را نمی‌بینند؟ ببینند. روزی می‌رسد که دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند این کهکشان راه شیرین را نادیده بگیرد... ■





گفت وگو

رسیدن و رساندن به مخاطب

گفت وگو با محمدرضا باقری

مدیرعامل مؤسسه «سوره هنر»

جایگاه «روابط عمومی» در بسیاری از ادارات و سازمان‌ها، در حداقلی‌ترین و سطحی‌ترین وظایف ممکن خلاصه می‌شود؛ یک ساختار اداری نامتعطف. محمدرضا باقری، سومین مسئول «روابط عمومی» در دوره ریاست آقای دادمان در حوزه هنری است؛ با این تفاوت که دیگر بخشی به این اسم در حوزه وجود ندارد و ما با ساختاری متفاوت، با شرح وظایف و اهدافی متفاوت مواجه هستیم. مؤسسه «سوره هنر» حاصل ادغام دو قسمت روابط عمومی و سپهر سوره است و محمدرضا باقری، مسئولیت این ادغام و اداره مجموعه‌ای جدید را به عهده گرفته است که قرار است با تصور مرسوم ما از «روابط عمومی» تفاوت داشته باشد. در این گفت‌وگو، در کنار آقای باقری، به شنیدن تجربه یک‌ساله در مؤسسه سوره هنر و چشم‌انداز پیش روی آن نشستیم.

• بیایید با این سوال شروع کنیم: شما حدود یک سال پیش در تابستان در این جایگاه مستقر شدید. چه شد که وارد حوزه هنری شدید و در این مقام نشستید؟
من از دوره آقای بنیانیان مخاطب حوزه بودم و رفت‌وآمد داشتم. در همین تالار اندیشه یک‌سری اکران داشتند که فکر می‌کنم همزمان با جشنواره فجر بود. در دوره آقای مؤمنی

ما به همه چیز سینمایی با بدبینی نگاه می‌کردیم؛ حداقل در آن شرایط جا داشت این‌گونه باشیم.

ارتباطات خیلی بیشتر شد؛ با آقای حمزه‌زاده و آقای یزدی که آن موقع مدیر مرکز مستند بود، ارتباط داشتیم؛ ایشان جزو دوستان خوب ما بود. جلسات مختلفی هم می‌آمدیم؛ بیشتر هم با میان‌داری آقای حمزه‌زاده بود و ما به عنوان منتقد فرهنگی حضور داشتیم. خیلی هم تند و تیز بودیم؛ مثلاً یک دفعه داد می‌زدیم: «چرا در حوزه این اتفاق افتاده است؟ سال ۸۸ شده، پس این حوزه کجا است؟ فقط اسم مسجدها آیت‌الله خامنه‌ای است؟ پس دغدغه‌های آیت‌الله خامنه‌ای چه می‌شود؟!»

گذشت تا آقای خاموشی رفت. من اصلاً سلیقه فرهنگی ایشان را نمی‌پسندیدم؛ خصوصاً در حوزه سینمایی. وقتی آقای خاموشی رفت، بحث ما این بود که تکلیف حوزه هنری چه می‌شود؟ با آقای مؤمنی بیشتر از دریچه سینمایی آشنا بودم. تولیدات سینمایی حوزه خیلی ضعیف بود. «حوض نقاشی» که کاری خنثی بود، «سرو زیر آب» هم یک ضدجنگ تمام‌عیار بود. بعدتر فیلم «مهمان داریم» بود. ما فیلم را با آقای حمزه‌زاده در اکران خصوصی در همین تالار سوره یا در سینما بهمن دیدیم. من بعد از فیلم به آقای حمزه‌زاده گفتم: «این پدر که می‌گوید «شناسنامه من کجاست؟ یادم نمی‌آید کجاست. شاید ده سالی هست که نمی‌دانم کجاست. شاید در گاوصندوق باشد...» آیا یک رأی هم نداده است؟» به من گفتند: «تو به چه چیزهایی فکر می‌کنی! منظور کارگردان این نبوده...» من گفتم: «چرا دیگر همین است. آن فرد با نظام ضدیت دارد دیگر!»

خلاصه ما به همه چیز سینمایی با بدبینی نگاه می‌کردیم؛ حداقل در آن شرایط جا داشت این‌گونه باشیم. شاید اگر الآن نگاه کنیم، بگوییم یک عده تندرو بودیم؛ ولی آن روز واقعا پذیرفته بود. حتی فیلم «به حبه قند» که آقای میرکریمی در سال ۸۸ ساخت و خیلی‌ها گفتند یک کار بسیار خوب خانوادگی است؛ یک عده هم مثل ما و آقای شاه‌حسینی و شاگردان ایشان، این‌طور می‌گفتیم که نه، وسط ۸۸ برود یک فیلم خانوادگی بسازد؟! این‌ها نماد است؛ غرض‌ورزی دارد؛ جشن ملی‌ای که تبدیل به عزا می‌شود... تحلیل‌هایی این‌چنینی از آن درآورده بودیم.

خیلی منتقد بودیم که حوزه اصلاً کاری نمی‌کند. واقعاً هم در زمینه سینمایی افول داشت. آقای خاموشی که رفت، ما امید گرفتیم که وضعیت حوزه به سامانی خواهد رسید. حوزه آن‌موقع تبدیل به ستاد اداری شده بود؛ این ظن ما از بیرون بود. مخاطب از بیرون یک استنباطی دارد و در داخل حقیقت دیگری جاریست. استنباط ما این بود که کاری در حوزه صورت نمی‌گیرد. اگر هم تک‌مضرب‌هایی زده می‌شود، روی ویژگی‌های شخصی افرادی مثل مرتضی سهرنگی، امیرحسین فردی و... سوار است؛ و تقریظ‌های آقا! تقریظ‌های آقا از ۱۵ شروع شد و جلو آمد. ما می‌گفتیم این دوپینگ است؛ واقعی نیست!

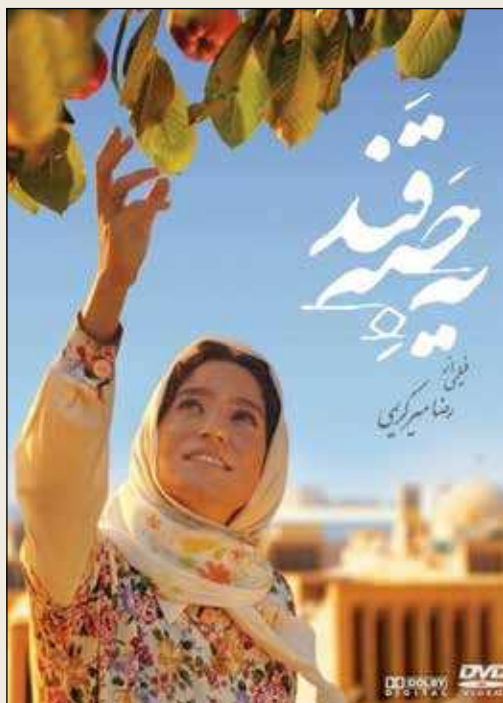
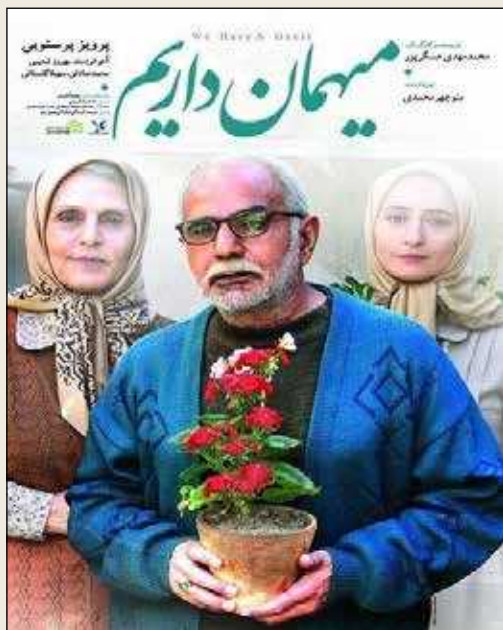
۱ • منظورتان استفاده از آقا برای مارکتینگ است؟

البته خود آقا هم در یک سخنرانی، نمی‌دانم عمومی بود یا خصوصی، می‌گویند که من حاضرم کتاب شما را تبلیغ کنم و شما بیایید پشت در حسینیه و بفروشید. آقا درواقع خودشان را در حد بازاریاب سوره مهر پایین می‌آورد؛ اگر با این کار صنعت نشر، رشد می‌کند، من کمک خواهم کرد؛ ولی ما می‌گفتیم این‌ها دارند با آقا دوپینگ می‌کنند!

از این حیث، برای من مهم بود که سرنوشت حوزه چه خواهد شد؟ من آقای قمی را از دوره حوزه دانشجویی می‌شناختم و نسبت به ایشان ارادت هم داشتم. آقای دادمان به عنوان رئیس حوزه هنری حکم گرفتند. شاید هنوز انتخاب ایشان قطعی نشده یا رسمی اعلام نشده بود که من توییت زدم و گفتم: «شنیده‌ام آقای دادمان می‌خواهند به حوزه هنری بروند و این اتفاق خیلی خوب است. اگر یک جوان بانادیشه در این جایگاه بنشیند، حتماً خیلی مؤثر خواهد بود.» آقای دادمان را از دانشگاه شریف و بسیج دانشجویی و جنبش عدالت‌خواه می‌شناختم. واقعاً هم خوشحال شدم. یک خاطره شخصی دور هم از پدر ایشان داشتم. من شهید دادمان را دوست داشتم. خلاصه به حضور آقای دادمان خیلی امید داشتم و کماکان دارم. امیدوار شدم که آقای قمی انتخاب درستی کرده است؛ یک انتخاب آوانگارد که می‌تواند معادلات را تغییر دهد. یکی دو ماه گذشت و آقای دادمان مستقر شد. با من صحبت کردند. من ساختار حوزه را می‌شناختم؛ می‌دانستم که حوزه یک روابط عمومی دارد که حدوداً هفتاد نیرو دارد؛ مثلاً فقط ده تا تایپیست دارد. هر مرکز و واحدی هم دوباره روابط عمومی دارد. روابط عمومی نظام اداری شلخته‌ای داشت. به من همان اول پیشنهاد شد که مسئول روابط عمومی حوزه هنری شوم.

• یعنی در همان ابتدا که آقای دادمان حکم گرفتند؟

قبل از اینکه برای کسی حکم روابط عمومی بزنند، به من پیشنهاد شد. من به اصل کار خیلی بدبین بودم. به‌خاطر اینکه اگر بخواهی این ساختار را تغییر بدهی، با این‌همه نیرو، نمی‌شود کار را جلو برد؛ چون اداری هستند؛ جهادی کار نمی‌کنند، به ابزار روز مسلط نیستند و دوره‌شان گذشته است. کار خیلی سختی بود. گفتم: «چقدر در ساختار به من اجازه تحرک می‌دهید که بتوانم تغییرات ایجاد کنم؟ اصلاً بگویم آقا، برای روابط عمومی دیگر من حکم می‌زنم، کس



ما الآن فقط روابط عمومی نیستیم؛ روابط عمومی یکی از بخش‌های ما است. ما مؤسسهٔ سورهٔ هنر هستیم. وظایف تبلیغات، روابط عمومی، برندینگ، شخصیت‌سازی برای حوزه، برای مدیر، کارکنان، مدیران و... به عهدهٔ ماست.

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۵۲

دیگری حکم نزنند!»؛ سؤالات اساسی‌ای از این جنس که من چقدر اختیار و قدرت دارم. رفت‌وبرگشت داشتیم و جمع‌بندی این بود که با یک شیب مناسب می‌شود این کارها را انجام داد؛ ولی یک‌دفعه نمی‌شود. من گفتم: «اگر با شیب این‌چنینی است، پس من هم با یک شیب کار را تحویل می‌گیرم!» خیلی مردد بودم که بیایم یا نیایم. ازطرفی با توجه به شرایط دوست داشتم که کمکی بدهم و ایده هم داشتم؛ ازطرفی هم می‌دانستم شرایط این است. باتلاق است؛ اگر بروم گیر می‌کنم؛ یعنی هم خودم خراب می‌شوم و هم نمی‌شود اینجا را خیلی تغییر داد.

من دوسه ماه بود که در نهاد رهبری مدیر روابط عمومی شده بودم. به حجت‌الاسلام رستمی که آن‌موقع تازه منصوب شده بود، گفتم: «حاج‌آقا! ما می‌خواهیم برویم.» گفت: «من خودم تازه آمدم. شما هم که تازه نشسته‌ای. کار کن.» بنابراین این مسئولیت در آن مرحله از من ساقط شد. بعد برادر خوبمان آقای سیدحسام حسینی آمد و نشست و شخم اساسی را او زد! یعنی آن شخم‌هایی که ما در ذهنمان بود را سیدحسام در یک سال زد که البته در نهایت تبدیل به ایدهٔ «سلوک» شد.

بعد از آن به شهرداری رفتم. یک‌سال‌ونیم گذشت. یک روز سیدامین باطنی به من گفت: «بیا حوزه کارت دارم.» گفتم: «در خدمت هستم.» نشست و گفت: «ما می‌خواهیم که به حوزه بیایی.» گفتم: «من به روابط عمومی نمی‌آیم. هم ایده‌ای برای روابط عمومی تنها ندارم، هم ساختار روابط عمومی در حوزه با توجه به شناختی که از مجموعه دارم، کاری پیش نمی‌برد. در ساختار ادارهٔ کل روابط عمومی نمی‌شود کاری کرد.» گفت: «نه، اتفاقاً پیشنهاد ما همین است که ساختار نویی درانداخته شود. ما شرکتی داریم به نام «سپهر سوره» که همان محافل و جشنواره‌های سابق است؛ می‌خواهیم این را ادغام کنیم. راجع‌به کارهایی که می‌شود کرد فکر کن.» چهارپنج جلسه با باطنی رفت‌وبرگشت داشتیم؛ سیدامیر جاوید و آقای توکلی هم از جایی به ما اضافه شدند. درنهایت من چند ایده و طرح دادم و با آقای دادمان صحبت کردیم و قرار شد که کار را بگیرم. قرار شد با همهٔ معاونین، قبل از تودیع و معارفه، صحبت کنم. تا ظهر با همه صحبت کردم و تودیع و معارفه در ۲۳ تیرماه انجام شد. از یک مردادماه آمدم و مشغول به کار شدم.

• اگر بخواهیم اسم مجموعهٔ شما را بگوییم، دوست دارید بگوییم سورهٔ هنر یا روابط عمومی؟

فرقی نمی‌کند. ما الآن دیگر فقط روابط عمومی نیستیم؛ روابط عمومی یکی از بخش‌های ما است. ما الآن مؤسسهٔ سورهٔ هنر هستیم. متن دوازده‌بندی انتصاب من را حتماً دیده‌اید؛ وظایف تبلیغات، روابط عمومی، برندینگ، شخصیت‌سازی برای حوزه، برای مدیر، کارکنان، مدیران و... کاری است که ته ندارد واقعاً!

من به آقای توکلی که این بندها را به آقای دادمان پیشنهاد داده بودند، گفتم: «این خوب است، و سایر امور» را هم نمی‌خواهد بنویسید؛ چون هرچیزی را که فکر می‌کنید می‌شود نوشته‌اید!» من باید این‌ها را قدم‌به‌قدم جلو ببرم. فارغ از اینکه من پنج سال اینجا بمانم یا نمانم، این حرکت یک برنامهٔ پنج‌ساله می‌خواهد. ما الآن روابط عمومی سنتی نیستیم؛ در

حقیقت مؤسسهٔ سورهٔ هنر هستیم با شرح عملکردی که روابط عمومی هم بخشی از آن است.

• در همین یک سال که درون حوزه بوده‌اید، حوزه را با جاهای دیگری که در آن فعالیت داشتید چقدر متفاوت دیدید؟

حوزه شبیه به هیچ‌جا نیست! یعنی بالای حوزه باید بنویسیم: «لیس کمثله شی!»! هیچ‌جا مثل حوزه نیست؛ هم از جنبهٔ مثبت حوزه و هم از جنبهٔ منفی دیگران. آدم در جاهای دیگر دغدغه‌هایی دارد؛ مثلاً تضییع بیت‌المال، که خیلی رعایت نمی‌شود. دیگر اینکه بعضی جاها می‌گویند که آقا پول نیست کار نمی‌کنیم دیگر؛ به اندازهٔ امکانات. جملهٔ شهید تهرانی‌مقدم است که: «تنها انسان‌های ضعیف به اندازهٔ امکاناتشان کار می‌کنند.» مثلاً اگر من دو میلیارد دارم و دو میلیارد کار کنم که هنر نکرده‌ام! اگر جای من هر اوبزیدی بگذاری این کار را انجام می‌دهد دیگر! بقیهٔ جاها این‌گونه است که منوط به تخصیص و تأمین اعتبارند. نه اینکه ما نباشیم؛ ولی ما می‌رویم می‌جنگیم. مثلاً من می‌خواهم تاثیری را برگزار کنم که ده‌میلیارد هزینهٔ آن است و سه میلیارد دارم؛ برای باقی آن می‌جنگم. می‌روم از ارشاد بگیرم، بلیت‌فروشی می‌کنم و...؛ یعنی چاه را می‌کنیم بعد مناره را می‌دزدیم! حوزه از این جنبه خیلی پویا است و صرفاً به اندازهٔ امکاناتش کار نمی‌کند.

دوستان قدیمی‌تر در سورهٔ هنر گلایه‌ای دارند که «تو چرا این کارها را قبول می‌کنی؟ اول پول را بگیر، بعد کار کن؛ ما قبلاً این‌جوری بودیم...» آقا قبلاً تمام شد! تا من هستم هر کاری که رئیس به ما ارجاع می‌دهد، ما انجام می‌دهیم؛ نه از باب چاپلوسی؛ از باب اینکه حتماً ضرورتی برای انجام این کار هست که به من ارجاع داده شده است؛ البته من بعضی وقت‌ها نظری تخصصی دارم، می‌نویسم که برگزاری یا اجرای این برنامه یا مشارکت حوزه در این کار صلاح سازمانی ندارد؛ ولی نمی‌نویسم که از عهدهٔ ما خارج است! حوزه

این‌طور است که کاری را از سر خود باز نمی‌کند: آقا، بودجه نداشتیم؛ کار نکردیم دیگر!

به جهت منابع انسانی هم، باز حوزه شبیه به هیچ‌جا نیست، شما در هیچ سازمانی این تعداد هنرمند نمی‌بینید. در هر طبقه حداقل دوسه تا هنرمند شاخص حضور دارند. شما میلاد عرفان‌پور، کورش زارعی، ناصر فیض، شجاعی طباطبایی و... را دارید. هنرمندانی که به‌صورت عمومی شناخته‌شده هستند. حتی معاون اداری و مالی ما هم یک گرافیکست، عکاس و آدم هنری است؛ یعنی مالی‌ترین آدم شما که همه‌اش با عدد و رقم و پول سروکار دارد، باز هم یک آدم هنری است. این هم یک تفاوت دیگرش.

چیز دیگری که در نیروی انسانی حوزه هست، واقعاً مودت و همدلی است. من واقعاً در حوزه زیرآب‌زنی ندیده‌ام؛ مثلاً توطئه کنیم بر ضد فرد دیگر و...! در واقع همه دنبال بهتر اجراشدن کار هستند. این تفاوت‌هایی است که بدون فکرکردن به ذهن من می‌رسد؛ اگر فکر کنم شاید ده‌تای دیگر هم بتوانم لیست کنم.

• همان‌طور که گفتید از زمان حضور آقای دادمان در حوزه هنری، قبل از شما دو دوره روابط عمومی را با دو دست‌فرمان و دو فرد مختلف داشتیم. تصویرتان از این دو دوره در روابط عمومی چیست؟

خوب نیست که بگویم ویرانه تحویل گرفتم؛ ولی عملاً در روابط عمومی هیچ اقدامی انجام نشده بود. آقای سیدحسام عزیز داشته کار دیگری می‌کرده است و همان کار را هم الآن انجام می‌دهد؛ که کاری لازم، به‌جا و درست است؛ اما روابط عمومی نیست. بعد از مدتی هم ظاهراً به این نتیجه رسیدند که تو داری کار خوبی می‌کنی؛ ولی روابط عمومی نیستی! همین ساختار را حفظ کن، با همین آدم‌ها، تا یک روابط عمومی تشکیل دهیم.

برادر عزیز ما آقای اسماعیلی هم دوسه‌تا کار خوب در موضوع نیروی انسانی انجام داد؛ در حوزهٔ بازنشسته‌ها، ارتباطات و تعاملات داخلی که بیشتر در چهارچوب منابع انسانی و رفاه، تعریف می‌شود؛ ولی تمرکز و علاقهٔ ایشان روی آن کارها بود. یک سیستم خبررسانی سنتی هم داشتند که مثلاً ما به ده روزنامه خبر بدهیم که پنج خبر ما را بزنند، از این

ادغام روابط عمومی و سپهر سوره، مجموعه را بزرگ کرد رئیسش عضو شورای معاونین شد و اختیارات را گسترده‌تر کرد. همه فهمیدند که این یک ساختار جدید است.

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۵۴

سایت‌ها دعوت کنیم و لینک بفرستیم برایشان و... این کار، روابط عمومی نیست؛ نه اینکه نباشد؛ ولی بدیهی‌ترین کارهای روابط عمومی است. اگر پای درد دل امیر اسماعیلی هم بنشینید، شاید بگوید: «آقا، من نیرو نداشتم، دستم باز نبوده، بودجه نداشتم و...»؛ کاری ندارم در چه شرایطی، من دارم خروجی را تحلیل می‌کنم. شاید اگر من هم در آن شرایط آنجا می‌نشستم، بیش از این توفیقی حاصل نمی‌شد. روابط عمومی در بن‌بست گیر کرده بود. دیگر شما هرکسی را که می‌آوردید، اصلاً استادان علم روابط عمومی را هم که می‌آوردید، با این ساختار نمی‌شد کاری کرد.

نمی‌گویم صفر، ولی درخت مرتفعی به ما تحویل داده نشد؛ نهالی مریض و شته‌زده بود. زمانی که آقای باطنی به من پیشنهاد داد، اگر با همان شرایط بود، باز نمی‌پذیرفتم؛ چون نمی‌شد کاری را پیش برد. ادغام این دو مجموعه تصمیم مدبرانه‌ای بود و در حقیقت وسعت کار، به مجموعهٔ روابط عمومی کمک کرد. اگر با بچه‌های روابط عمومی هم صحبت بکنید، احساس مفیدبودنشان نسبت به سال گذشته خیلی ارتقا پیدا کرده است. زحمتشان بیشتر شده؛ ولی حس می‌کنند که دارند اتفاقی را رقم می‌زنند. این ادغام، مجموعه را بزرگ کرد؛ رئیسش عضو شورای معاونین شد و اختیارات را گسترده‌تر کرد. همه فهمیدند که این یک ساختار جدید است. به نظرم اگر این ساختار امسال توفیقی حاصل نکرده بود، دیگر پایان روابط عمومی در حوزه هنری بود. شما دو مدل کار کردی و به بن‌بست رسیدی؛ این هم اگر جواب نمی‌داد دیگر تمام بود.

• تصور مرسوم از روابط عمومی را گفتید؛ اینکه تولید خبر کند، رسانه‌داری کند، به معنای کانال تلگرام، اینستاگرام و....

حتی این‌ها هم انجام نمی‌شد؛ یعنی ما وقتی تحویل گرفتیم، دربه‌در دنبال این بودیم که ادمین تلگرام کیست؟ هیچ‌کس نمی‌دانست! بالاخره به یک سیم‌کارت رسیدیم که از آن لاگین شده است. رفتیم خط را پیدا کردیم، دست بچه‌های سینمایی بود. بچه‌ها رفتند یک سیم‌کارت نو گرفتند، همان شماره را راه انداختیم و وارد تلگرام شدیم. دیدیم یک سال است که هیچ‌کس وارد نشده و کل اطلاعات پاک شده است. ادمین کیست؟ حالا دیگر هیچ‌کس! کانال رها است. کانال را دوباره ایجاد کردیم.

اینستاگرام که یک شلختگی کامل بود! اگر کسی صفحه را پایین و بالا کند، معلوم است که از جایی به بعد ظاهرش عوض شده است. صفحه یونیفرم نداشت، یا آدرس‌ها در شبکه‌های اجتماعی یکی نبود. در بعضی از این شبکه‌ها ما اصلاً صفحه نداشتیم. حتی بدیهی‌ترین کارها هم نظم نداشت؛ باری به‌هرجهت جلو رفته بود. ما باید آن‌ها را هم درست می‌کردیم. اینکه گفتم ادغام با سپهر کمک بزرگی بود، مثلاً ما تجهیزات سپهر را در خدمت روابط عمومی آوردیم. در حالت عادی این دو واحد جدا بودند و آن می‌گفت: به من ربطی ندارد؛ من خودم هم کار دارم. ما این‌ها را هم‌گرا کردیم.

• پس یکی از اتفاقاتی که در یک سال اخیر افتاده است این بوده که شئون اولیهٔ روابط عمومی، نظم و نسقی پیدا کرده است.

قدیم هر کسی برای جلسه در حوزه، زنگ می‌زد تا خبرنگار و عکاس بیاید. ما برای این کار سامانه درست کردیم. گزارش‌گیری از سامانه خیلی راحت‌تر از ارتباط تلفنی خواهد بود؛ چون در تلفنی باید دفتر بنویسد، بعد هم در آن تشکیک می‌شود. در سامانه معلوم است که ما چند جلسهٔ داخلی خبرنگار فرستادیم، عددش با یک کلیک در می‌آید. ما یک‌سری زیرساخت اولیه برای روابط عمومی ایجاد کردیم. زیرساخت‌های اساسی، یعنی شکل‌گردش کار و شیوهٔ اداره را اصلاح کردیم. صبح با آقای پناه‌لو صحبت می‌کردم. گفتم کار در حوزهٔ روابط عمومی آن‌قدر پیش نرفته بود که بعد از یک سال، کار بچه‌ها به چشم می‌آید. اگر کسی بعد از من اینجا بیاید، بعد از یک سال اگر همان‌قدر کار کند، به چشم نمی‌آید. حتی خود ما اگر به اندازهٔ پارسال توان بگذاریم، می‌گویند: «خوب کار کردند؛ ولی نمی‌دانیم چه شد که شل شدند!» چون همان اول کار به چشم می‌آید؛ از اینجا به بعد کار خیلی ریزتر و دقیق‌تر می‌شود. می‌خواهم بگویم از دلایل اینکه احساس می‌شود که ما داریم کار می‌کنیم، این است که قبلی‌ها خیلی کار نکردند؛ نه اینکه ما خیلی کار کردیم. این را هم تعریضی نمی‌گویم؛ به‌خاطر شرایط می‌گویم. شاید اگر از اول این مجموعه‌ها هم‌گرا می‌بودند، خیلی از این مشکلات حل می‌شد.

• چشم‌انداز سورهٔ هنر و و روابط عمومی و وظایفی که به عهدهٔ این مجموعه هست را چه می‌بینید؟ در گذشته، به قول خودتان، ضعف وجود داشته است و الآن شرایط اولیه‌اش فراهم شده و دیگر باید به سمت نقطهٔ مطلوب برود. آن چشم‌انداز چیست؟

حکمی که آقای دادمان به من داده‌اند ۱۲ بند است. چشم‌انداز ما این است که بتوانیم تصویر حوزه هنری را به مردم، نخبگان، ذی‌نفعان و شخصیت‌های خاص ارائه کنیم؛ مثلاً نمایندهٔ مجلسی می‌آید اینجا و می‌گوید: «من سال گذشته از حوزه خبری ندیدم»؛ چرا باید این‌طور باشد؟ ما این‌همه کار کردیم. آقای

سلطانی زحمت کشیدند سامانه‌ای را درست کردند که سامانهٔ نخبگان، ذی‌نفعان و شخصیت‌های خاص است. می‌گوید چه محصولی از حوزه باید برای چه کسی برود؛ آقای قمی باید از کدام‌ها اطلاع داشته باشد، برای نمایندگان مجلس چه برود، برای اعضای کمیسیون فرهنگی و عموم نمایندگان چه برود؛ در مجلس چه کسانی مهم هستند، برای کمیسیون بودجه هم باید برود، برای معاونین فرهنگی کلیهٔ وزارت‌خانه‌ها باید برود. ما فراتر از این هم رفتیم، مثلاً شرکت‌های دولتی که می‌توانند مشارکت کنند یا از ما محصول بخرند باید بدانند که حوزه هنری هست و فعال است.

پارسال من در موضوع ذی‌نفعان و شخصیت‌های خاص، با افراد مختلفی جلسه داشتم. تصویر همه، خصوصاً کسانی که فرهنگی نیستند، از حوزه هنری، حوزه هنری دورهٔ آقای زم و شهید آوینی بود. ما باید این تصویر را در ذهن‌ها بشکنیم و بگوییم حوزه هنری همان‌جایی است که باغ کیانوش، آپاراتچی، سریال سوران و... را می‌سازد. شهربازی روشانو که فرزندات را به آنجا بردی، حوزه هنری پشت آن است. حوزه هنری جایی است که شاعرها را جمع می‌کند و راجع‌به یک اتفاق شعر می‌گویند. دابرای حوزه هنری است. حالا این اختلاف سلیقه است که همه‌جا لازم است با خود حوزه هنری آشنا بشوند یا محصول‌تلاش. می‌گویم ایراد ندارد، با محصولات؛ این می‌شود یکی از وظایف ما. ما خود را در راهبردهای شش‌گانهٔ حوزه هم دخیل می‌دانیم. این‌طور نیست که حوزه دارد راهبردها را پیش می‌برد؛ به من چه ربطی دارد! خیر، فراتهران، هسته‌های هنری و... برای من هم مهم است.

یک کار عادی ما برگزاری جشنواره‌ها و رویدادهاست. توسعهٔ مخاطب در فضای مجازی برای ما هدف است. ایجاد نگاه زنجیره‌وار به مجموعهٔ محصولات حوزه هنری برای ما مهم است و داریم روی آن کار می‌کنیم. ارتباط با مؤسسات، مراکز، دفاتر هنری و... و خدمات دادن به آن‌ها و راهنمایی آن‌ها نیز جزو کارهای ماست؛ البته چشم‌انداز ما این است که که در نقطهٔ تولد یک محصول شرکت داشته باشیم؛ نه فقط در پخش و توزیع آن. نباید بگویند که این تئاتر هست، برویم تبلیغات و کمپین آن را بدهیم به باقری. نه. شما اگر می‌خواهید تئاتر طراحی کنید، باید پیش باقری بیایید؛

تصویر همه،
خصوصاً کسانی که
فرهنگی نیستند، از
حوزه هنری، حوزه
هنری دوره آقای زم
و شهید آوینی بود.
ما باید این تصویر را
در ذهن‌ها بشکنیم و
بگوییم حوزه هنری
همان جایی است که
باغ کیانوش، آپاراتچی،
سریال سوران و... را
می‌سازد.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۵۶

او به شما می‌گوید از جهت رسانه‌ای اگر این بازیگر بیاید می‌ترکانی؛ اگر نه، توفیقی نخواهی داشت. یا مثلاً در متنش یک جمله بگذارید که من بتوانم در رسانه‌ها با آن کار بکنم.

۱ • مشارکت در نقطه تولید به جهت رسانه‌ای تر بودن است؟

به جهت اثرگذار بودن در رسانه است. توسعه مخاطب یک امر پسینی نیست؛ این جوهر باید در خود اثر وجود داشته باشد. ما می‌خواهیم در زمان تولید مشارکت کنیم که بشود کار را قوی‌تر کنیم؛ مثلاً شما می‌خواهید نمایشگاه عکس بگذارید، من دو تا ایده به شما می‌دهم. می‌گویم سوژه عکس را هم بیاور. یا شما می‌خواهید برای یک مجموعه آثار در گالری، افتتاحیه بگیرید؛ من می‌گویم اگر یک نقال هم بیاوریم بخواند و این را تبدیل به یک برنامه بکنیم بهتر است. از این حیث می‌گویم که ما در نقطه طراحی باشیم.

ما در حوزه بحث فضا سازی هم داریم. بالآخره ما یک سازمان فرهنگی هنری هستیم. اینجا راهرو، ورودی، سلف و حیاطش هم باید با جایی مثل وزارت خانه صمت فرق کند. بخشی از این را جلو رفته‌ایم، بخشی‌اش هم پول می‌خواهد، بخشی‌اش را هم نرسیدیم؛ یعنی در کثرت کار، اولویت‌گذاری کردیم و زمان این برنامه هنوز نرسیده است. سلف ما خیلی بدوی است! اینجا سلف یک مجموعه فرهنگی هنری است؛ یعنی وقتی فرد اینجا می‌آید، غیر از اینکه به نظر من برای ظرف غذایش هم باید فکری بکنیم، خود معماری و طراحی‌اش هم مهم است. بعضی از این‌ها هم هزینه ندارد؛ برای مثال شما می‌خواهید یک نقاش بیاورید که دیوار را نقاشی بکند یا خطی رویش بنویسد، یا نور را تغییر دهد، چهارتا آکسسوار بزند یا یک تابلوی نقاشی بزند. با این کار گاهی اوقات آدم احساس می‌کند که دارد در چه جای باصفایی کار می‌کند؛ مثلاً سلف ما چقدر زیباست، فرق دارد با سازمان زندان‌ها! سازمان زندان‌ها هم که می‌رویم سلفش همین است دیگر؛ بلکه شیک‌تر! ما که سازمان هنری هستیم حتماً باید در این موارد هم پیشرو باشیم. یا مثلاً در مرحله متعالی -حالا حالاها به این نمی‌رسیم، شاید دو سال دیگر هم به این نرسیم- ما در تشریفات، آداب پذیرایی و... هم ورود می‌کنیم که این‌ها بحثی دیگر است. نیروی خدمه باید چه شکلی باشد؟ لباس فرم داشته باشد؟ نداشته باشد؟ آراستگی‌اش باید چه شکلی باشد؟ پذیرایی‌اش باید چه باشد؟ شما مثلاً می‌روی شيلات چایی می‌خوری، می‌روی نفت چایی می‌خوری، حوزه هم می‌آیی که چایی بخوری؟ ما اینجا حداقل چای سبز بدهیم، دمنوش بدهیم. این چیزهای خیلی ابتدایی‌ای هست؛ ولی حس و حال مخاطب یا ارباب رجوع را عوض می‌کند؛ می‌گوید حوزه هنری عجب جایی است! ما به این‌ها هم فکر کرده‌ایم، ولی اولویت اجرای آن در انتهای کارهاست. ولی اینکه کسی که وارد حوزه می‌شود، نگوید عجب جای تاریک مخوفی! و یا اینکه نگوید اینجا زندان موزه عبرت است؟! مهم است. بعضی راهروهای حوزه واقعاً شبیه به موزه عبرت است! زیبایی‌شناسی ساختمان با ماست؛ ما باید اینجا حال فرهنگی هنری ایجاد کنیم. خیلی چشم‌انداز داریم، بزرگ‌ترین آن در همان حوزه مخاطب است.

• چه چیزی این‌ها را دور هم جمع می‌کند؟ چشم‌انداز کار روابط عمومی در یک خط چیست؟

بزرگ‌ترین آن مخاطب است؛ اینکه تعداد مخاطب محصولاتمان را ارتقا دهیم. بخشی با فروش است؛ یعنی بازاریابی و تبلیغات هم در آن است. البته ما در سپهر سوره هنوز به سمت ایجاد معاونت بازاریابی و تبلیغات نرفته‌ایم؛ به نظر من باید برویم. این را الآن می‌گویم؛ پارسال چنین دیدی نداشتیم. ما باید یک معاون بازاریابی و تبلیغات داشته باشیم؛ چون کارش جدا از روابط عمومی است؛ کسی که حرف بازار را بفهمد، ادبیات اقتصادی بداند و بتواند کتاب، فیلم و محصولات مثل تندیس، تابلو و... را بفروشد.

• شبیه به اتفاقی که در سازمان سینمایی افتاد؟

بله؛ در مقیاس کوچک‌تر. اتفاقاً با آقای خوشبختی جلسات منظمی داریم؛ در سینمایی چون اقتصاد برایشان مهم‌تر بوده است، زودتر سراغ این مسئله رفته‌اند. ما به‌خاطر اینکه فکر می‌کردیم استغنای مالی داریم دیرتر رفتیم. بحث من اصلاً مالی نیست، نمی‌خواهم رکوردهای فروش را در سازمان جابه‌جا کنم؛ نتیجه این کار توسعه مخاطب است. اگر شما بتوانی از یک کتاب پنجاه چاپ بفروشی، مسابقه کتاب‌خوانی برگزار کنی؛ مخاطبینت را توسعه داده‌ای. پول خوبی هم دارد؛ پولی که از راه درست درمی‌آید و سرزنش هم در پی ندارد. می‌دانی با همین شرکت‌های دولتی، حاکمیتی و خصوصی چقدر می‌شود کار کرد؟! ما در حوزه خدمات زیادی داریم. من قبل از اینکه در حوزه مسئولیت بگیرم، با اینکه چندین سال مخاطب کارهای حوزه بودم و می‌رفتم و می‌آمدم، نمی‌دانستم این قدر کار دارد انجام می‌شود.

• در راهبردهای تحولی، راهبردی که روابط عمومی بیشتر با آن ارتباط می‌گیرد، همین توسعه مخاطب است. دو چیز که در صحبت‌هایتان فرمودید، یکی بحث بازاریابی و کمک به فروش بیشتر محصولات است؛ دیگر هم این که گفتید ما باید به سمت نقطه تولید



برویم تا ظرفیت کارها برای چرخیدن و تأثیرگذاری در رسانه‌ها بیشتر بشود. آیا روابط عمومی، در نسبت با توسعه مخاطب، به غیر از این‌ها وظیفه و چشم‌اندازی برای خودش فرض می‌کند؟

ابلاغ و تبلیغ حتماً وظیفه ماست. سیاست‌گذاری و تولید جای دیگری است؛ یعنی حوزه تصمیم می‌گیرد که خانواده یا کودک و نوجوان برای من مهم است. من می‌توانم آنجا نظر دهم؛ ولی تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز نیستم. شاید جایی پیشنهاد من فائق بیاید و تصمیم‌سازی هم بکند؛ ولی در کل این توقع از ما نمی‌رود. الآن کودک و نوجوان در حوزه مسئله است و باید جا بیفتد. جا انداختنش وظیفه ماست. تبلیغات و ایجاد زیرساخت‌های تبلیغی با ماست. فکر می‌کنم تا پایان امسال بتوانیم استعداد تبلیغی ساختمان‌های حوزه را در بیاوریم. نه اینکه ایجاد بکنیم؛ فقط احصا کنیم که چقدر ظرفیت داریم.

ما الآن نمی‌دانیم که چند ساختمان در حوزه داریم؛ کما اینکه نمی‌دانستیم چند تا صفحه مجازی داریم. ما این را درآوردیم؛ مثلاً حوزه ۱۴۰ صفحه دارد. این ظرفیت اگر هم‌گرا

چشم انداز
ما این است که که
در نقطه تولد یک
محصول شرکت داشته
باشیم؛ نه فقط در
بخش و توزیع آن.
ما دوست داریم که
در تولید و در نقطه
طراحی شریک
باشویم.

بشود، خودش یک سازمان تبلیغ است. در خیلی از شهرها دفاتر ما می‌توانند در حوزه سینما بیلبورد داشته باشند؛ مثلاً اگر ما ۵۰ یا ۱۰۰ تا بیلبورد در کشور داشته باشیم، چه می‌شود؟ یا اینکه جایی داشته باشیم که یک نشریه کاغذی بزنیم؛ این‌ها نازل‌ترین مصادیقش است. شما از بقالی هم که دو تا ماست می‌گیرید، یک تبلیغ باشگاه بدنسازی گذاشته داخل کیسه‌اش؛ پول خوبی هم بابت آن تبلیغ می‌گیرد. ما به این فکر می‌کنیم که تا آخر امسال ظرفیت‌ها را شناسایی کنیم و سال بعد عملیاتی کنیم؛ مثلاً پنجاه تلویزیون بخریم و بگذاریم در اماکن و ساختمان‌های حوزه. این تازه خود حوزه است. ممکن است مدیر استان بگوید که من می‌توانم در میدان شهر هم همین را بزنم یا در فلان مرکز پرتدد شهر هم بزنم، یا اینجا می‌توانم بیلبورد شهری بگیرم. ایجاد زیرساخت‌های پایدار تبلیغاتی؛ این هم هدف دیگری است که می‌شود به آن دو مورد اضافه کرد.

• در بند اول حکم شما از توسعه روابط با هنرمندان، پیشکسوتان و ذی‌نفعان و مخاطبان سخن گفته شده است. در صحبت‌های قبلی‌تان، ذی‌نفعان و شخصیت‌های خاص را توضیح دادید. بقیه را هم توضیح می‌دهید؟

من در حکم هنرمند ندارم؛ عموم مردم، نخبگان، ذی‌نفعان و شخصیت‌های خاص. من تأمین و برنامه‌ریزی برای پاسداشت هنرمندان پیشکسوت دارم؛ ولی خود هنرمند را اگر نخبه بگیریم جزو وظایف من می‌شود. مثلاً با شاعر باید با زبان شاعری صحبت کرد؛ میلاد عرفان‌پور که مدیر مرکز آفرینش‌ها است می‌داند که هرکدام چگونه هستند. بله، اگر به صورت عمومی نگاه کنیم همان ذی‌نفعان می‌شوند؛ مثلاً رمان آقای مؤمنی شریف را برای سی نویسنده بفروستیم که بدانند حوزه دارد چه کار می‌کند؛ ولی به صورت کلی، فعلاً جدای از این برای هنرمندان برنامه‌ریزی ای نداریم.

• یعنی قائلید که وظیفه همان واحد خودش هست؟

بله. البته ما یک طراحی داریم که نمی‌دانم به امسال می‌رسد یا خیر. می‌خواهیم چند رویداد متمرکز در حوزه ایجاد کنیم. الآن شب سینمایی هست، هفته هنر انقلاب هم هست. این رویدادها می‌تواند توسعه پیدا کند؛ مثلاً شب نمایش، شب عکس، شب تجسمی، شب شعر و موسیقی و شب ادبیات.

• این را سال پیش در قالب هفته هنر داشتیم، هرشب برای یکی از رشته‌ها بود.

بله؛ منتها در اصل هفته هنر گم می‌شدند. ما باید در طول سال بهانه‌ای پیدا بکنیم، مثل روز سینما که شب سینمایی برگزار می‌شود؛ ببینیم برای تجسمی و... چه تاریخی باشد؟ برگزاری آن به تناوب باشد و حوزه در هر ماه یا هر دو ماه یکی از این‌ها را داشته باشد. بدین صورت راحت‌تر در سطح توجه افکار عمومی می‌آید.

الآن آوینی کجای تلویزیون است؟ هیچ‌جا. منتها در شب شهادتش همه کانال‌ها دارند راجع به آوینی صحبت می‌کنند. ما نباید این کار را بکنیم، ما باید این را در طول سال توزیع بکنیم. حضور هنرمندان در این برنامه، بخشی از مسئولیت ما می‌شود.



می‌شود. اتفاقاً از روی همین می‌شود گراف کم‌کاری و پرکاری را هم فهمید.

درمورد جلسات و تنظیم‌گری و...، در جاهایی دستان باز است؛ ولی قسمت‌هایی هم دست ما نیست؛ آقای دادمان باید درست کند؛ به من ربطی ندارد. ما چون روابط عمومی هستیم باید با همه در ارتباط باشیم؛ ولی بعضی‌ها می‌گویند به من چه که فلان بخش دارد چه کار می‌کند! او می‌گوید: «حالا در یک استان، رویداد «هزاردف» دارد برگزار می‌شود. به من چه؟ دلت خوش است! من درگیرم، الآن کارم مانده است.» این همدلی در کار همدیگر که به هم پیوند بخورند، کار ما نیست؛ کاری است که خود شورای معاونین یا خود رئیس باید انجام دهد.

• میزبانی آن چطور؟ بسترسازی برای ارتباط و تعامل ...

خیر! بسترسازی نمی‌خواهد؛ بسترسازی می‌شود همان نشست فصلی معاونین که او باید انجام دهد. اتفاقاً از آن

بحثی در میانه صحبتان بود و به یکی از انتقادات متداول برمی‌گشت که حوزه هنری در تعاملات داخل خودش ضعف دارد؛ یعنی بخش‌ها جزیره‌ای هستند، گفت‌وگو نمی‌شود و همه از این می‌نالند. روابط عمومی نسبت به این مسئله، وظیفه‌ای برای خود قائل است؟

بخشی دست ماست و بخشی هم دست ما نیست. جزو اولین کارهایی که کردم این بود که جایی در کنار آسانسورها در نظر بگیرم، خیلی کار ساده‌ای است. گفتم برنامه‌هایی که امروز در حوزه برگزار می‌شود را بگذاریم. کسی که می‌آید سوار آسانسور شود تا برود طبقه دیگر، حداقل بداند امروز در حوزه چه خبر است. مثلاً می‌فهمد که داریم در تالار وحدت نمایش اجرا می‌کنیم و در موزه هنرهای معاصر نمایشگاه کارتون و کاریکاتور داریم؛ این‌طور هم نبود که فقط کارهای مربوط به ساختمان اصلی را در آن بگذاریم. این حسی را ایجاد می‌کرد که کاری دارد در حوزه انجام

الآن شب
سینمایی و هفتهٔ هنر
انقلاب را داریم. این
رویدادها می‌تواند
توسعه پیدا کند؛ مثلاً
شب نمایش، شب
عکس، شب تجسمی،
شب شعر و موسیقی و
شب ادبیات.

بازدید / شمارهٔ دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۶۰

جاهایی است که به ما خیلی ربطی ندارد؛ چون یک‌وقت شما می‌گویید مدیران با هم هم‌گرا هستند و باید بدنه را با هم هم‌گرا بکنیم؛ اما چون مدیرها با هم هم‌گرا نیستند، بدنه هم هم‌گرا نمی‌شود. اول باید آن را ایجاد کنیم.

• **فارغ از مسئولیتان، اشکال از کجاست که گفت‌وگو در حوزه وجود ندارد؟ یکی همین است که گفتید، ادبیات مشترک در مدیران ایجاد نشده است که بخواهد به بدنه منتقل شود.**

بخشی از آن ناشی از شلوغی و کم‌تر اهمیت‌دادن به بقیه است؛ یعنی هرکس خودش را مرکز عالم می‌داند. مسئلهٔ دیگر هم فاصله‌های فیزیکی است. ما جزیره‌ای هستیم. از پانزده نفر شورای معاونین، آقای شیروانی، آقای تاج‌دین، سید حسام، آقای جانباز و آقای جعفریان اینجا نیستند؛ یعنی یک سوم. تازه مؤسسات زیرمجموعه و تجسمی و کارستان و بچه‌های مهرا که دارند می‌روند، اگر همهٔ این‌ها را حساب بکنیم، تقریباً نیمی از حوزه اصلاً در ساختمان مرکزی نیستند. شما توقع هم‌گرایی چه چیزی را دارید؟ این گستردگی فیزیکی، باعث شده که کمتر از یکدیگر خبر داشته باشیم.

• **مجموعاً سیر یک‌ساله در سوره هنر و روابط عمومی را چقدر موفق می‌بینید؟ مهم‌ترین اهدافی که در ادامه می‌خواهید به سمتشان حرکت کنید چیست؟ بعضی وقت‌ها تجربه باعث می‌شود که بگوییم فلان انتظارها را نباید داشته باشیم، یا فلان کارها را باید از دستور خارج کنم. چه چیزهایی باید به میز کار اضافه شود و چه چیزهایی را باید کنار گذاشت یا شکل آن را تغییر داد؟**

ساختار حوزه و همگرایی، می‌تواند به توسعهٔ مخاطب کمک کند. اولویت این مسئله از خود توسعهٔ مخاطب بالاتر است؛ مثل مریضی که نارسایی قلبی دارد و سرش هم شکسته است؛ قلب مهم‌تر از شکستگی سر است؛ اگر این را درمان نکنم، هرچند جزئی، نمی‌توانم سراغ عمل بروم. اگر آن اتفاق نیفتد و حوزه هم‌گرا نشود، توسعهٔ مخاطب حاصل نمی‌شود.

ا • **منظورتان از هم‌گرایی را بیان می‌کنید؟**

هم‌گرایی یعنی همهٔ نیروهای سازمان، می‌خواهند در یک قایق پارو بزنند؛ الآن کسی نیست که رهبری کند و بگوید یک، دو! یکی برای خودش کند پارو می‌زند، یکی تند می‌زند، یکی این‌طرفی می‌زند، یکی آن‌طرفی می‌زند؛ ارکستر ما نظم ندارد. همهٔ این‌ها نوازندهٔ درجه‌یکی هستند؛ ولی کسی که چوب را تکان می‌دهد، یا به او توجه نمی‌شود یا نیست. هم‌گرایی این است. گاهی بچه‌ها فکر می‌کنند که ما که سینمایی هستیم دیگر، به ما چه کار دارند؟ مثلاً برنامه گرفتید برای شهید هنیه، مخاطب بیاید یا نیاید، به من چه که پیامک بزنم، برند خودم را بسوزانم؟!

ا • **پس منظورتان به هویت مشترک هم برمی‌گردد.**

بله، تجسمی می‌گوید که به من چه! حالا یک فیلم ساختند. من می‌توانم پیشنهاد بدهم

برای یک پوستر فیلم با استاد فلانی کار بکنی؛ ولی آن را رها می‌کنم و می‌گویم بگذار خودشان یک کاری می‌کنند. این هم‌گرایی وجود ندارد که هنرمند حوزه، مسئلهٔ دیگری را مسئلهٔ خودش بداند. هرکس دنبال پیش‌بردن مسابقات داخلی خودش با دیگران است. می‌گوید من بهتر هستم. این معنی ندارد که وقتی یک سازمان و یک ید واحد هستیم، حالا تو بهتر باشی یا من؛ چه دلیلی دارد که این‌شکلی باشد؟ به نظر من این مسئله‌ای اساسی است که باید در اولویت قرار بگیرد. اگر این تفرق ادامه پیدا بکند، راهبرد توسعهٔ مخاطب خیلی سخت جلو می‌رود.

در مورد ارزیابی یک‌ساله هم، شهید بهشتی جمله‌ای در مورد شریعتی دارد: «جست‌وجوگری در مسیر شدن.» ما هم جست‌وجوگری در مسیر شدن هستیم؛ یعنی داریم تلاش می‌کنیم که چیزی بشویم. آیا شدیم؟ نشدیم؟ باز هم نه. حرکت‌های خوبی انجام شده است ولی خیلی از کارها هم در واقع مانده است؛ کارهای اساسی؛ نه اینکه همه‌چیز را ساختیم و فقط یک کلید و پریز نصب کنیم تمام است! نه. خیلی کار داریم و این کار زیاد، با شرایط کار هم خوانی ندارد. این باید تغییر کند؛ یعنی اگر می‌خواهیم کار بزرگی بکنیم، باید امکانات بزرگ داشته باشیم. نقض حرف اولم نیست که گفتم فقط به‌اندازهٔ امکانات کار نمی‌کنیم؛ یک ضریب دارد، می‌گوییم که ما صدبرابر امکانات کار می‌کنیم؛ اگر باید به هزاربرابر وضعیت فعلی برسیم، امکانات ما باید ده‌برابر بیشتر باشد، ما هم صدبرابر تلاش می‌کنیم، درست می‌شود. با بضاعت فعلی، راه به جایی نمی‌بریم. این شامل نیروی انسانی یا حقوق و ظرفیت مکانی و خیلی چیزهای دیگر است که باید به آن‌ها دقت شود.

• **چیزی در رابطه با ساختمان حوزه لایه‌لای صحبت شما بود. حوزه هنری تا حدی شأن پاتوقی و پاخور بودن دارد. برای خودش یکی‌دو تا گالری دارد؛ یعنی معمولاً برای مخاطب هنردوست یا حتی معمولی هم هر روز یکی‌دو تا**

رویداد و نمایشگاه هست؛ ولی ما این مسئله را داریم که این‌ها در حوزه هنری هست؛ اما مخاطب داخل ساختمان نمی‌آید.

این یک حلقهٔ وصل می‌خواهد. به این هم فکر کردیم، بحث کردیم و جمع‌بندی هم داریم؛ پول و امکان برای اجرا نداریم! شما می‌روید مجموعهٔ نیاوران، گالری را می‌بینید. وقتی خسته می‌شوید می‌روید کجا؟ کافه. گالری را می‌بیند، بعدش باید کجا برود؟ پاتوق ما کجاست؟ بعضی‌ها می‌گویند ما کافه‌کتاب سوره مهر را داریم دیگر؛ اما واقعاً جوابگوی این نیاز نیست! نه مکانش و نه طراحی‌اش و نه برخورد آن آدم‌ها. ما اینجا هشت شب برنامه داشتیم، کافه ۷:۳۰ می‌بندد و می‌رود. این کارمند است، ۸ صبح می‌آید و تا آن موقع خیلی هم مانده و خسته هم شده است. آشپزخانه هم ندارد؛ یعنی غذا هم نمی‌تواند بدهد؛ فقط قهوه و چای و سیب‌زمینی دارد. ما به این فکر کردیم که رواق انتظار را، در مجاورت مزار شهدا که رواق هنر هم می‌گویند، تبدیل به یک کافهٔ روباز کنیم که سرمایه‌ش و گرمایش هم داشته باشد. این می‌شود آن پاتوقی که گفتیم. با استفاده از خودش هم می‌توانی رویداد برگزار کنی، آدم‌ها را دعوت کنی؛ می‌شود چیزی مثل کافه نخلستان اوج! تازه کافه نخلستان اوج هیچ‌چیز ندارد. در خود نخلستان اوج چه‌کار می‌توانی بکنی؟ گالری می‌توانی بروی؟ چه چیزی دارد که بروی؟ هیچ! ولی تبدیل به یک پاتوق شده است. شما این همه فضا دارید ولی استفاده نمی‌کنید. با پیشنهاد دیگر، این جایی که الآن انبار است، قبلاً در حوزه رستوران بوده است. رستوران سنتی خوبی بوده که حتی شب‌ها خوانندهٔ زنده داشته است.

ا • **می‌گفتند نسل اول حوزه پاتوقشان اینجا بوده است.**

همین را می‌خواهم بگویم. آقای ژاژری می‌گفت: «من با همسرم عقد کردم، شب عقد خانمم را اینجا آوردم.» بعداً آتش‌سوزی می‌شود و جمع می‌شود. این دوباره تبدیل بشود به یک رستوران. چه اشکالی دارد؟ یک رستوران که حالا نمی‌خواهد صرفهٔ مادی داشته باشد؛ پاتوق است دیگر. دری هم داشته باشد که بیایند داخل حوزه. آقای دادمان ایده‌ای داشته است که حوزه ۲۴ساعته شود. من می‌گویم ۲۴ ساعت نه؛ حداقل تا دوازده شب باشیم! یعنی همه بتوانند بیایند و بروند. این چطور

یعنی همه نیروهای سازمان، می خواهند در یک قایق پارو بزنند؛ الآن کسی نیست که رهبری کند و بگوید یک، دو! یکی برای خودش کند پارو می زند، یکی تند می زند؛ ارکستر ما نظم ندارد.



محقق می شود؟ شما وقتی شش بعدازظهر درها را می بندی، هشت شب درها را می بندی، مخاطب کجا باید بیاید؟ حراست هم درست می گوید؛ بیاید داخل بچرخد؟ اگر تبدیل به یک کافه رستوران شود، یکی که بخواهد ساعت نه شب غذا بخورد، تا دوازده شب هم می خواهد بنشیند؛ پس می شود به پاتوق تبدیل شود. این پاتوق فعال است؛ وگرنه مثلاً شهید رئیسی به رحمت خدا می رود، یک برنامه بگیریم، برای شهید هنیه برنامه بگیریم، برای طوفان الاقصی برنامه بگیریم؛ این رویدادهای فوری، وجهی از آن پاتوق کردن حوزه است؛ ولی مستمر نیست. اگر بخواهد مستمر شود، باید آدم ها را بی بهانه به اینجا بکشانید! به نظر من بخشی از این بی بهانه کشاندن را هم این کافه برطرف می کند. همین اتفاق های خوبی که در حوزه ادبیات فارسی دارد می افتد: آقای ترکی دارد خاقانی می گوید و آقای میرشکاک دارد شاهنامه می گوید، مولوی می گویند و بیدل می خوانند. این ها می توانند برونند در کافه. الآن کافه ای در دولت آباد هست که آقای عبدالجبار کاکائی در آن سعدی می خواند. پاتوق هم هست. حداقل ده پانزده نفر آدم هستند که می روند. کجاست؟ جنوب شهر، جایی که دسترسی سخت است. ما وسط تهران جا داریم، هنرمند داریم؛ ولی استفاده نمی کنیم. حالا چه چیزی می خواهد؟ پیمانکار می خواهد. پیمانکار می گوید: من قواعد تجاری دارم. یک داستان ها و فرآیندهایی هم دارد. می گوید که من باید به همه خدمات بدهم؛ یعنی این کار در دسر دارد! بعد شما یک وعده غذای مسموم به یک نفر بدهی یا یک وعده غذای بد به کسی بدهی.... همه این ها نکاتی است که آن فرد می گوید: سری را که درد نمی کند، دستمال نبندیم!

• پس شما می گویند باید یک بهانه مستمر مثل کافه باشد که آدم ها بیایند. اینجا که آمدند حالا می شود آن ها را سمت نمایشگاه سوق داد.

یا پارکی که داریم و بی استفاده است؛ می توانیم بگوییم ما قسمت بیشتر حیات را می دهیم به روشنو که بیاید اینجا یک شهر بازی درست کند؛ من حوزه هنری با همه مسائلش می پذیرم؛ یک رستوران هم بزن. من دارم شبکه ای از خدمات را ارائه می دهم. کتابخانه را هم با می کنم، عمومی می کنم و خدماتی هم در آنجا می دهم. بعدازظهرها هم اینجا آموزش می گذارم؛ می شود یک پردیس با خدمات فرهنگی هنری برای خانواده. اگر در ورودی این مجموعه تبلیغ در آغوش درخت را بکنی و بلیت آن را هم داشته باشی و در یک استند بلیت را هم بفروشی و یا همان جا یک هولوگرام بزنی که با ۲۰ درصد تخفیف بخرید، آیا فروش نمی رود؟ حتماً فروش می رود! منتها اجرای این ایده ها معارض های مختلفی دارد و پردردسر است. اولین کسی که حتماً ایراد می گیرد حراست است. طیفی از هنرمند ها هم اصلاً این حرف ها را قبول ندارند. می گویند: «حوزه هنری شأنی دارد. رستوران و کافه دیگر چیست؟! اینجا شهید دفن کرده ایم. اینجا باید کار فاخر هنری انجام بدهیم.»

من زمانی گفتم: «این شاعران که برای مداحان شعر می گویند، از این ها در مرکز شعر حوزه تجلیل کنیم.» گفتند: «مگر این ها شعر می گویند؟! نه وزن دارند نه قافیه!» راست می گویند؛ ولی اشتباه می کنند! بالاخره تو باید چترت را روی سر این ها بگسترانی. اتفاقاً باید بگویی: «چه خوب! این شعرها را می گویی؛ بیا اینجا تا بهبودشان بدهیم.»

مثلاً می گویند: «اینجا پاستا سرو می کنی؟! فقط باید چلوکباب سرو شود، فقط باید

قرمه سبزی بدهی؛ یعنی اختلاف سلیقه در آن خیلی زیاد است؛ ولی با همه این ها اجرایی است؛ نشدنی نیست. از لحظه تصمیم و پیداشدن پیمانکارش، حداقل شش ماه کار دارد تا بگیرد. کافه رستوران حداقل دو سال باید خاک بخورد تا جا بیفتد. بعد هم حتماً باید هل بدهی و یارانه بدهی که بشود. وقتی سه دفعه رفتم و از امکانات آنجا راضی بودم، دفعه چهارم هم می آیم و پول هم می دهم؛ کاری کاملاً اقتصادی است و هم باید به شذوذات فرهنگی اش توجه بکنیم و کره خودمان را هم بگیریم! ما نمی خواهیم کافه بزنیم؛ بلکه برای هدف دیگری از این وسایل بهره می بریم.

• و سؤال پایانی: ما در مجله بازدید گوشه چشمی به مسئله فقدان گفت و گو داشتیم. به تناسب ما موریتیمان سراغ گفت وگوهای راهبردی آمدیم. منظور، موضوعات اساسی است که به همه ربط پیدا می کند و باید در مورد آن حرف زده بشود. نمی خواستیم در یک حلقه خاص بماند. اگر ذهنیتی نسبت به مجله

ما دارید نظراتان را بگویید.

می دانید کار شما کم ترین اثرش چیست؟ کم ترینش این است که به من می گوید: «آقا، این مکتوب حرف هایت، این ایده هایت.» یعنی برای من یک دفتر یادداشت است. می گویم که چهار تا طرح داده ام؛ بروم این ها را پیگیری و اجرا کنم. کم ترین اثرش این است. فایده دوم، هم گرا کردن کلیت است؛ یعنی اگر این متن را مطالعه کنند می گویند: «باقری، این چه حرفی است؟! ما که با هم هم گرا هستیم! کجا هم گرا نیستیم؟! اینجا؟ بیا درستش کنیم.» این یک وجه است. کار شما وجه تنظیم گر نیز دارد. حتی اگر انتشار عمومی هم ندهید، آقای دادمان یا آقای توکلی می خواند و می گوید: «برداشت تو واقعاً این است؟ واقعاً تو فکر می کنی با این ها درست می شود؟» بدترش را می خواهم بگویم: «تو بعد از یک سال تازه می گویی که می خواهیم کافه بزنیم؟! خب جمع کن برو آقا؛ اگر واقعاً به این حرف ها اعتقاد داری...» این ها مصاحبه عمیق است دیگر. حال و هوای مدیران توسط ستاد پیش برنده شناخته می شود؛ «آقا این چه حرف هایی بود که باقری زده است؟! توسعه مخاطب اصلاً به این چیزها کار ندارد. ما اصلاً دنبال این چیزها نبوده ایم!» ■

هر روز از این ماه مبارک، شب عید است

محمد صالح سلطانی



رمضان؛ جشن جهان اسلام

جهان اسلام، ماه مبارک رمضان را به معنای واقعی کلمه جشن می‌گیرد. این جمله را با انبوهی از شواهد و قرائن می‌شود به نمایش گذاشت. هر سال در تقویم عبادی کشورهای مسلمان، آغاز ماه رمضان مصادف است با سرآغاز مجموعه‌ای از رویدادهای فرهنگی هنری. از کنسرت‌های ویژه رمضان تا برنامه‌های تلویزیونی اختصاصی. بسیاری از هنرمندان مسلمان برای فرارسیدن این ماه، چند اثر ویژه آماده می‌کنند؛ نمونه‌اش گروه مشهور «awakening Music» است؛ یک گروه پرتعداد در جهان اسلام که موسیقی پاپ اسلامی را محور قرار داده و با همکاری خواننده‌های شناخته‌شده‌ای مثل ماهر زین و مسعود کرتیس، هر سال در ایام ماه رمضان حداقل سه چهار ترانه جدید منتشر می‌کند. نمی‌شود حرف از موسیقی اسلامی بزنیم و نام «سامی یوسف» را نیاوریم. «ستاره پاپ مقدس» هم هر سال در ایام ماه مبارک یک ترانه جدید یا دست‌کم یک فهرست پخش اختصاصی از آثارش را منتشر می‌کند. گذشته از این جنبه‌های هنری، سنت‌های رمضان در جهان اسلام وجهه اجتماعی پررنگی دارد. ضیافت‌های افطاری در کوچه و خیابان‌های کشورهای عربی، که احتمالاً همه ما چند باری تصویرشان را در فضای مجازی دیده‌ایم، یکی از مهم‌ترین اتفاقات رمضان در جهان اسلام است. آذین‌بندی شهرها به مناسبت فرارسیدن رمضان را هم نباید از قلم انداخت که حال و هوای مردم در ایام این ماه مبارک را حسابی «رمضانی» می‌کند. تولید و عرضه اکسسوری‌های ویژه ماه رمضان و طراحی دکور خانه‌ها با الهام از نمادهای رمضان مانند هلال ماه را هم نباید از قلم انداخت که رمضان را با نشانه‌ها و ویژگی‌های خاص خودش در «سبک زندگی» مسلمانان از سایر ایام سال متمایز می‌کند. ماه مبارک رمضان در جهان اسلام یک جشن واقعی است؛ یک فرصت برای شاد بودن و چشیدن طعم شیرین معنویت. شاید برای همین است که در فرهنگ عمومی مسلمانان، خاصه در کشورهای عربی، استقبال از رمضان آدابی

خاص دارد و جشن پایان رمضان با کیفیتی منحصربه‌فرد برگزار می‌شود. عید سعید فطر برای بسیاری از کشورهای اسلامی بزرگترین عید سال است؛ همراه با تعطیلاتی مفصل و جشن‌هایی اساسی که حکم «ختم‌امه مسک» را برای یک ماه بندگی در ایام رمضان دارد.

رمضان ایرانی؛ به‌سوی نشاط

بی‌انصافی است اگر رمضان را در ایران، خالی از جشن و نشاط بدانیم. اصلاً «جشن رمضان» یکی از آن عبارت‌های نوستالژیک برای متولدین دهه‌های شصت و هفتاد است؛ عنوان برنامه‌ای بزرگ که هر سال در ایام ماه مبارک و با محوریت کمیتهٔ امداد امام خمینی(ره) برگزار می‌شد تا با حضور پررنگ هنرمندان و یک پخش زندهٔ مفصل از شبکهٔ تهران، بساط دست‌گیری و کمک به محرومان در ماه خدا فراهم شود. سنت‌های پایدار و قدیمی مردم ایران در برگزاری ضیافت‌های افطاری و دورهمی‌های خانوادگی در شب‌های رمضان را هم نمی‌شود نادیده گرفت. این سنت‌ها بخش مهمی از حس خوب ماه رمضان را در ناخودآگاه مردم ایران ایجاد کرده‌اند؛ اما رویدادهای عمومی و برنامه‌های ملی ما برای رمضان، تا چند سال پیش یا کم‌رنگ و کم‌رمق بود و یا عمدتاً رنگ و بوی چندانی از «شادی» در آن‌ها وجود نداشت. چه اینکه مشهورترین برنامهٔ تلویزیونی رضمانی یعنی «ماه عسل» هم بیشتر بر مدار روایت‌های اندوهناک و اشک‌گرفتن از مخاطب طراحی شده بود و سریال‌های تلویزیونی ماه رمضان هم، خاصه در اوایل دهه نود، بر سوژه‌های «ماورایی» و داستان‌هایی نه‌چندان سرگرم‌کننده تمرکز داشت. اکثر تجمعات مردمی در این ماه هم محدود به برگزاری محافل مناجات‌خوانی در نیمه‌شب‌های ماه رمضان است که اگرچه نشاطی معنوی را به‌همراه دارد، اما تصویر یک شادی عمومی در این ماه را برای یک ناظر بیرونی نمی‌سازد. در سال‌های اخیر اما با پاگرفتن سنت «افطاری ساده» در سطح شهرها و تلاش شهرداری‌ها برای آذین‌بندی رضمانی معابر شهری، در کنار راه‌اندازی کارناوال‌های شهری برای برگزاری برنامه‌های شاد در شب‌های ماه مبارک، به نظر می‌رسد نگاه به رمضان به عنوان فرصتی برای خلق یک نشاط ملی و عمومی، بیش از گذشته پررنگ شده است. برگزاری پرچم کنسرت‌های موسیقی در شب‌های رمضان دو سال اخیر و تولید برنامه‌های پرنشاطی مثل «محفل» (که جایگزین ماه عسل و برنامه‌های شبیه آن در وقت افطار شده است) در شبکهٔ سوم سیما هم نشان می‌دهد نگاه شادی‌محور در مواجهه با ماه مبارک، برای سیاست‌گذاران فرهنگی کشور جدی‌تر از گذشته است. در چند سال اخیر «رمضان ایرانی» شکل و صورت تازه‌ای به خود گرفته است و در کنار حضور پررنگ مردم در مساجد و رونق غیرقابل انکار محافل مناجات‌خوانی، نمی‌شود از کنار اتفاقات و مراسم‌های متفاوتی که رنگ‌وبویی جدید به رمضان‌های مردم ایران داده است به سادگی گذشت. در این میان آنچه برای ما در حوزه هنری اهمیت دارد، این پرسش است: آیا در نوآوری‌هایی که قرار است خاطرهٔ نسل جدید از ماه مبارک رمضان را سروشکل دهد، حوزه هنری انقلاب اسلامی هم سهمی خواهد داشت؟

حوزه هنری؛ توسعه‌دهندهٔ مرزهای هنر انقلاب؟

خلق و ارائهٔ محصولات هنری علاوه بر همهٔ اثرات خواسته و ناخواسته‌ای که روی مخاطبان

دارد، در شکل‌گیری «احساسات عمومی» نقشی کلیدی ایفا می‌کند. هنر می‌تواند قوام‌دهندهٔ سنت‌های مذهبی باشد و حافظهٔ جمعی مردم یک کشور را سروشکل دهد. آنچه شاید بتوان آن را «نوستالژی رضمانی» مردم ایران نامید هم عمدتاً برپایهٔ هنر شکل گرفته است. از «ربنا»ی ماندگار مرحوم محمدرضا شجریان و دعای سحرِ مرحوم موسوی قهار، تا سریال‌های طنز رضمانی دههٔ هشتاد و مجموعه‌های درخشانی مثل «صاحب‌دلان» و «میوه ممنوعه»؛ ردپای هنر در آن‌چه که خاطرات ما از ماه مبارک رمضان را می‌سازد پررنگ است. و درست در همین نقطه است که پرسشی مهم شکل می‌گیرد: حوزه هنری انقلاب اسلامی در خلق «خاطرات رضمانی» مردم ایران چه سهم و نقشی داشته است؟ احتمالاً پاسخ این سوال، چندان چشمگیر نیست. حوزه هنری در ایام ماه رمضان بیشتر با ضیافت‌های افطاری‌اش شناخته می‌شود؛ ضیافت‌هایی که در هم‌زمانی با هفتهٔ هنر انقلاب اسلامی در سال‌های اخیر، یک فرصت جدی برای تجدید دیدار اهالی هنر انقلاب و توفیق حوزه در تحقق راهبرد «تقویت ارتباطات ولایی» را فراهم می‌آورد. جز این اقدام مهم ولی ناکافی، کم‌تر نشانی از حوزه هنری در میان آثار یا رویدادهای هنری شاخصی که می‌توانند بخشی از خاطرات رضمانی مردم ایران باشند به چشم می‌خورد. به‌نظر می‌رسد حوزه هنری عملاً برای ماه رمضان، برخلاف ایامی مثل سالگرد شهادت سردار سلیمانی یا ایام سالگرد آزادسازی خرمشهر، برنامه یا استراتژی مشخصی ندارد.

حوزه هنری که خاستگاه سنت‌های هنری انقلاب اسلامی است، می‌تواند رویکردی تازه به «رمضان» داشته باشد و برای جامعهٔ متکثر ایرانی، آثار هنری متمایزی تولید کند. آثاری که ایام ماه رمضان را برای نسل چهارم و پنجم به یک حال‌وهوای خاص بیامیزد؛ حال‌وهوایی برخاسته از یک نگاه معنویت‌گرا و درعین‌حال نشاط‌محور، که ماه مبارک رمضان را یک جشن واقعی می‌داند. مثلاً مرکز موسیقی حوزه هنری می‌تواند همان کاری را بکند که «Awakening Music»

به زبان‌های عربی و انگلیسی انجام می‌دهد. یا سینماهای حوزه با طرح‌های ویژه‌ای، یک «افطاری ساده» برای مخاطبان تدارک ببینند و از افطار تا سحر میزبان مردم باشند. حتی شاید با الگوگیری از ایدهٔ «روایت حبیب»، رسیدن به یک طرح میدانی برای هنرگردانی در ایام ماه مبارک هم دشوار نباشد. به همهٔ این‌ها اضافه کنید توان بالای حوزه هنری در تولید تیزرهای فرهنگی و فیلم کوتاه و البته ظرفیتی که «شب شعر انقلاب» در نیمهٔ ماه رمضان برای ترویج شعر متعهد در این ماه در اختیار حوزه هنری قرار می‌دهد، یا فرصت‌هایی که در مراکز استانی حوزه هنری وجود دارد و... برای رمضان کارهای زیادی می‌شود انجام داد؛ خیلی زیاد.

مراکز هنری، مؤسسات و شرکت‌های تابعه، مراکز استانی و سازمان سینمایی حوزه هنری در این مسیر حتماً می‌توانند نقشی مهم داشته باشند؛ اگر با درک و دریافتی متفاوت از کلیشه‌های مرسوم سراغ ایام رمضان بروند و برای این ماه مبارک، برنامه‌ای جدی داشته باشند. تصور کنید در ایام ماه مبارک، مردم ایران پای فیلم‌ها و سریال‌هایی سرگرم‌کننده و خوش‌مضمون از تولیدات حوزه هنری بنشینند، اوقات فراغتشان را با آلبوم‌های موسیقی و نماهنگ‌های رضمانی تولیدشده در حوزه هنری پر کنند، منازیشان را در استقبال از رمضان با محصولات مؤسسه «نام» آذین ببندند و فرزندانشان را به کمک کتاب‌ها، بازی‌های رومیزی و انیمیشن‌های رضمانی تولیدشده توسط حوزه هنری، با این ماه مبارک آشنا کنند. چنین اتفاقی می‌تواند یک فرصت درخشان برای «توسعهٔ مخاطب» حوزه هنری و «توسعهٔ مضمونی» تولیدات و فعالیت‌های ما ایجاد کند؛ چه اینکه در جبههٔ فرهنگی انقلاب اسلامی، تقریباً هیچ ارگان و سازمانی نیست که به صورت متمرکز و سازمان‌یافته به «رمضان» فکر کند و برای رمضان ایرانی دست به خلق اثر هنری بزند. رمضان می‌تواند فرصتی برای خلق آثار هنری ماندگار باشد، آثاری که به نشاط و شادابی روح انسان در این ماه، ابعادی عینی و زمینی بدهد و این نشاط و شادابی را در رگ‌های جامعهٔ ایران جاری کند. رمضان، ماه فرصت‌های طلایی برای هنر انقلاب است؛ اگر با نگاهی نو، مرزهای هنر انقلاب را تا خلق آثار هنری درخشان برای گسترش سبک زندگی دینی مردم ایران، توسعه دهیم.

پیدارشومایک

نقد رمان «تو خواب میکائیل هستی»، اثر تیمور آقامحمدی

سید محمد حسین فیروزآبادی



تو خواب میکائیل هستی، روایت نوجوانی در سن بلوغ است که درگیر رابطه عاشقانه‌ای با دختری هم‌سن و سال خود شده است. چالش بزرگ پیش‌روی میکائیل، طی نکردن راه بزرگ‌تره‌ایش است که به انحنای مختلفی هدف مورد علاقه خود را در گرماگرم زندگی به فراموشی سپرده‌اند و درگیر حسرتی در گذشته‌اند. میکائیل می‌خواهد با تمام توان این جبر نامرئی را کنار بزند و برخلاف شخصیت‌های اطراف خود، به عشق نوجوانانه و علایق هنری و تحصیلی‌اش بپردازد.

اگر مقداری با فضای هنر و ادبیات غربی آشنا باشید، حین خواندن این رمان، دو اثر در خاطرتان پررنگ خواهد شد: ناطور دشت و انجمن شاعران مرده؛ یک رمان و یک فیلم معروف که هر یک در زمینه‌های خاصی، مؤلفه‌های مشترک زیادی با این رمان دارند. تو خواب میکائیل هستی، از لحاظ فرم و داستان شبیه به ناطور دشت است و محتوا و پیامش تفاوت چندانی با انجمن شاعران مرده ندارد. در ادامه این دو بخش را به موازات آثار مشابهی که ذکر شدند بررسی خواهیم کرد.

ناطور پارک؛ چند نکته راجع به فرم اثر

داستان این کتاب، شبیه به ناطور دشت، به صورت اول شخص و از زبان میکائیل روایت شده است. آنجا هولدن کالفیلد داستان چند روز سرگردانی و وقت‌گذرانی‌اش در نیویورک را می‌گوید و اینجا هم میکائیل، دوسه روز از زندگی‌اش که منتهی می‌شود به یک قرار مهم را تعریف می‌کند. شما هم پای دو نوجوان تقریباً هم‌سن و سال می‌شوید که در شهر این طرف و آن طرف می‌روند و ماجراهای جالبی برایشان اتفاق می‌افتد. به تعبیری می‌توان تو خواب میکائیل هستی را همچون بازآفرینی ایرانی و امروزی ناطور دشت تلقی کرد.



یکی از وجوه
مهم آثار این چینی،
این است که زبان
روایت تاحدامکان به
لحن و زبان نوجوانانه
نزدیک و شبیه باشد؛
میکائیل داستان
ما اما، در بعضی
قسمت‌های کتاب
زیادی قلمبه‌سلمبه و
بالغانه حرف می‌زند.

بازدید / شماره دهم / بهمن‌ماه ۱۴۰۳
۱۷۰

در نوشتن آثار کودک و نوجوان، یکی از وجوه مهم اثر، این است که زبان روایت تاحدامکان به لحن و زبان مخاطب نزدیک و شبیه باشد؛ میکائیل داستان ما اما، در بعضی قسمت‌های کتاب زیادی قلمبه‌سلمبه و بالغانه حرف می‌زند. او با هنر و ادبیات هم غریبه نیست و احتمالاً نویسنده این وجه شخصیت را به‌عنوان راه دررویی برای لحنی پخته‌تر به کار برده است؛ اما کماکان لحن داستان و روایت در بعضی مواقع از لحن یک نوجوان فاصله جدی و اساسی می‌گیرد. نوجوان‌ها معمولاً وضعیت افراد را به «مجسمه‌ای اندوهگین از یک انسان» تشبیه نمی‌کنند.^۱ «کوخی در جوار کاخ»، قیاسی نیست که یک نوجوان برای مقایسه دو خانه دیواره‌دیوار به کار ببرد.^۲ احتمالاً یک نوجوان وقتی راجع به یک شخصیت تاریخی صحبت می‌کند، مثل بند اول و یکی‌پدیا، پیشه و دوره‌زمانه‌اش را به دنبالش با خود مرور نمی‌کند.^۳ نوجوانان، «سرنوشت را با ابروهای گره‌کرده انتظار» نمی‌کشند.^۴ مثال‌هایی ازاین دست، یک دستی لحن نوجوانانه کتاب را به‌هم‌ریخته است. بی‌ثباتی‌های این چینی در زبان، به شخصیت‌پردازی نیز خدشه وارد می‌کند. یکی از پاشنه آشیل‌های مرسوم روایت اول‌شخص، شخصیت‌پردازی است؛ خصوصاً برای شخصیت‌هایی غیر از خود راوی. در این رمان نیز، نویسنده چندان برای پرداختن به سایر شخصیت‌ها، حتی توصیف آن‌ها از زبان راوی، وقت نگذاشته است. پدر و مادر جز چند ویژگی کلی و شغلشان، حضور چندان در کتاب ندارند؛ شاید روی هم یک صفحه هم دیالوگ نداشته باشند. آوا، دختر موردعلاقه میکائیل، جز توصیفات میکائیل و نقشش در چند صفحه انتهایی رمان، حضور بی‌رنگی دارد. تنها میکائیل، دایی‌اش و دوستش کیا هستند که شخصیت‌پردازی جدی‌تری دارند. باقی شخصیت‌ها بیشتر به تیپ شباهت دارند تا یک شخصیت کامل. شخصیت‌های حاشیه‌ای‌تر، مثل مشاور تحصیلی که تنها اشاره‌ای به او شده است، بعضاً در جهت اهداف نویسنده حالتی اغراق‌شده و غیرواقعی به خود گرفته‌اند. معمولاً یک مشاور تحصیلی، هنگامی که یک محصل برای انتخاب رشته دبیرستان با او صحبت می‌کند، از قیمت دلار نمی‌گوید و به دنبال این نیست که بچه‌ها را مجاب کند که «به شغل نون‌وآب‌دار»^۵ به دست بیاورند. نویسنده در اینجا، برای شکل‌دادن به فضایی مقابل فضای آرمانی ترسیم‌شده در رمان، چنین شخصیت کاریکاتوری‌ای را به‌عنوان مشاور تحصیلی وارد داستان کرده است. یکی دیگر از ظرائفی که دور از نظر مانده، مربوط به خود اسم «میکائیل» است. قطعاً در این دوره‌وزمان، رفقای میکائیل هیچ‌وقت او را به اسم واقعی‌اش صدا نمی‌زنند! اسم میکائیل، به‌خاطر سختی‌ای که در اداکردن دارد و همچنین معادل‌هایی که در زبان‌های دیگر دارد، قطعاً شکسته می‌شود. من اگر جای کیا، دوست صمیمی میکائیل که در پونک زندگی می‌کند و خوره گیم و استریم شدن است بودم، قطعاً او را مایکل و حتی مایکی صدا می‌کردم! میکائیل اسمی نیست که نوجوانان این دوره‌وزمانه به خودشان زحمت اداکردنش را بدهند!

۱. ن.ک: ص ۲۴ کتاب

۲. ن.ک: ص ۴۲

۳. ص ۴۸: «تندیس‌ها و پرتوهای مختلف از یوهان ولفگانگ گوته، شاعر و نویسنده قرن هجده و نوزده آلمان...»

۴. ص ۱۴۴

۵. ص ۷۴



در نوشتار رمان، دلیل ضخیم‌کردن برخی کلمات و عبارت‌ها مشخص نیست. معمولاً در فرم متن داستان از چنین امکانی برای تأکید استفاده نمی‌کنند و در این رمان هم استفاده از این قابلیت، چندان وجه خاص و ویژه‌ای به کلمات ضخیم‌شده و کلیت متن نداده است. همچنین به‌عنوان یک رمان نوجوان، و حتی صرفاً یک رمان، جملات کتاب بعضاً طولانی‌تر از حدمعمول هستند و این قطعاً در کیفیت خواندن نوجوانان تأثیر منفی خواهد داشت. برای مثال می‌توان به یکی از جملات انتهایی رمان اشاره کرد:

«دیگر برایم فرقی ندارد میکائیل باشم یا خواب میکائیل، انسان باشم یا پروانه، همه ماجراهای امروز اتفاق افتاده باشد یا هنوز خوابم و باید بیدار شوم و پا به شهری بگذارم که همه چیزش دست به دست هم داده تا من نتوانم ساعت پنج عصر در کافه را هل بدهم و روبه‌روی آوا بنشینم. [یک جمله] هرکدام از این‌ها که باشد این منم که احساس قدرت می‌کنم و دیگر تنها نیستم و می‌توانم راهم را بشکافم و جلو بروم، چراکه هم‌زمان گذشته و حال و آینده‌ام.»^۱

در آخر راجع به شخصیت‌پردازی خود میکائیل، نویسنده توانسته است حال، گذشته و آینده میکائیل را به شیوه‌ای خلاقانه روایت کند. گذشته میکائیل در شخصیت کودکی نهفته است که او را در پارک می‌بیند و آینده او، در شخصیت پیرمرد ساعت شکسته نهان است. میکائیل با هر یک از این دو شخصیت، ارتباط خاص و ویژه‌ای برقرار می‌کند و وجوه شباهتی که نویسنده هنرمندانه در میان آن‌ها قرار داده است، میکائیل را در دل زمان به پیش و پس می‌برد. همچنین نویسنده توانسته است به‌خوبی ویژگی نوسان احوالات و به‌عبارتی «مودی‌بودن» یک نوجوان را در شخصیت میکائیل و افکار و دیالوگ‌هایش نمایان کند. برای مثال می‌توان به این اشاره کرد که میکائیل در یک نصفه‌روز تا مرز نفرت و جدایی کامل از دوست صمیمی‌اش

۱. ص ۱۷۱-۱۷۲

اینجا یک
سؤال مهم پیش
می‌آید: اگر همین
کتاب، با همین
مختصات و کیفیت
در نشر چشمه چاپ
می‌شد، آیا آب از آب
تکان می‌خورد؟ نقطه
تمایز فرهنگی، فکری،
مذهبی و عقیدتی این
کتاب کجاست؟

پیش می‌رود؛ اما در انتهای روز این دو دوباره مثل دو برادر کنار هم هستند و می‌فهمند که رفاقتشان واقعی‌تر از این است که با یک چالش و اتفاق زیور و شود.

انجمن کنکوری‌های مرده؛ حوزه هنری کجای این معادله است؟

فیلم انجمن شاعران مرده یک شعار معروف دارد که لاتینش می‌شود «carpe diem» و به انگلیسی می‌شود «Seize the day»: لحظه را دریاب! این شعار برگرفته از کتاب اودس از هوراس، یکی از شاعران معروف روم باستان است. در انجمن شاعران مرده نیز شما چالش‌های زندگی گروهی از نوجوانان محصل، در یک مدرسه شبانه‌روزی سخت‌گیر را می‌بینید. چالش اصلی فیلم زمانی آغاز می‌شود که رابین ویلیامز، در نقش معلمی بی‌پروا وارد این مدرسه می‌شود و تمام ساختارهای سفت و سخت آن را زیر پا می‌گذارد و دانش‌آموزان را دعوت می‌کنند به اینکه لحظه را دریابند!

تو خواب میکائیل هستی، محتوا و پیامی وای انجمن شاعران مرده ندارد! انگار از منظر پیام، فارسی و ایرانی شده همان فیلم است. مخاطب نوجوان را دعوت می‌کند که به سمت علاقه‌اش برود؛ چون مسیر درست زندگی هر فرد در همان چیزی نهفته است که به آن علاقه دارد. شاید یک وجه تمایز جزئی همین باشد که نویسنده به دنبال راه درست هم هست؛ اما جان کیتینگ (نقش رابین ویلیامز به‌عنوان معلم در فیلم) چندان به این توجه نداشت که کار درست چیست؛ بلکه روی این تاکید داشت که در گیرودار ساختار نماند و از لحظه لذت ببرند.

این کتاب می‌تواند برای مخاطبی که در کشاکش انتخاب رشته دبیرستان یا دانشگاه است مفید باشد؛ اما آیا تمام راهنمایی و نکته‌ای که یک دانش‌آموز مسلمان ایرانی (به‌اقتضای فضای نویسنده و انتشارات و اهدافشان) باید مدنظر داشته باشد، این است که بی‌پروا به دنبال علاقه‌هایش برود؟! چنین به‌نظر نمی‌رسد. فارغ از فضای ارتباطات میان دختر و پسر که می‌گوییم نزدیک به طبیعت و عرف شرایط امروز جامعه است و خطوط قرمز را نیز رد نکرده است و پرداختن به آن چندان مفید فایده نیست، مهم‌ترین نکته کتاب همین پیام و ناقص بودنش است. از طرف دیگر نقش پدر و مادر در کتاب بسیار کم‌رنگ است. گویا دایی میکائیل و معلم موسیقی او و خانم کتاب‌دار، تأثیر و نقش جدی‌تری در زندگی او دارند تا پدر و مادر. (این هم یکی از نکات دیگر است که این کتاب را به ناطور دشت شبیه می‌کند.) سوره مهر، در گزارش سالیانه ۱۴۰۲، عناوین زیر را به‌عنوان «نقشه راه» خود معرفی کرده است:

- گسترش چتر فرهنگ ایرانی اسلامی به پشتوانه حوزه هنری انقلاب اسلامی
- اشباع بازار و اقناع بازار و مخاطب
- تقویت و تأکید بر آثار ادبیات پایداری
- تنوع محصول و گوناگونی مکتوبات
- اقتضاءشناسی و بازارسازی
- همگرایی میان کتاب و دیگر تولیدات حوزه هنری

تو خواب میکائیل هستی، در این نقشه، بیشتر روی نقطه دوم و پنجم ایستاده است؛ اما



داده است؛ اما آیا دفتر ادبیات داستانی حوزه هنری و سوره مهر نیز می‌تواند چنین سیاستی را اتخاذ کند و بسیاری از ظرائف و نکات محتوایی را در محصولاتش مدنظر قرار ندهد؟

ختم کلام، در حال حاضر پرداختن به حوزه کودک و نوجوان، از بایسته‌های حیاتی نهادهای فرهنگی و هنری‌ای است که دغدغه انقلاب را دارند. تو خواب میکائیل هستی هم از معدود کتاب‌هایی است که در این فضا، کیفیت و جذابیت روایی لازم را داراست و مخاطبینی را از گروه‌های سنی و فکری مختلف به سوی خود می‌خواند؛ از این جهت باید آن را گامی روبه‌جلو دانست؛ اما باید برای گام‌های بعدی، فکر و ظرافت بیشتری به خرج داد تا تولیداتی از این دست، در چرخه تکرار شونده «جذب حداکثری مخاطب» و یا «هم‌رنگ (بخشی از) جماعت شدن» نیفتند! نکاتی که در این مجال مطرح شد نیز، بیش از همه تلاشی بودند تا اهمیت این نکته را نمایان‌تر کنند. ■

اینجا یک سؤال مهم پیش می‌آید: اگر همین کتاب، با همین مختصات و کیفیت در نشر چشمه چاپ می‌شد، آیا آب از آب تکان می‌خورد؟! اگر این اثر فارغ از صبغه نویسنده‌اش، به مسئولین نشر چشمه یا نیماژ یا هر انتشارات دیگر که در بازار کتاب امروز، عملاً رقیب سوره مهر و امثالهم هستند ارائه می‌شد، آیا نکته‌ای در چاپ و انتشار آن داشتند یا آن‌ها هم از چنین اثری استقبال می‌کردند؟ نقطه تمایز فرهنگی، فکری، مذهبی و عقیدتی این کتاب کجاست؟ نه‌اینکه هدف انتشاراتی مثل سوره مهر و چشمه تماماً در فضاهای این‌چنینی تعریف شده باشد؛ اما آیا تمایز این دو جبهه و تفاوت‌هایشان در اهداف و مواضع را می‌توان نادیده گرفت؟ نشر چشمه، حتی اگر رمان و داستانی مذهبی که خوب بفروشد چاپ کند نیز چندان خلاف تصور عمل نکرده است و به «هنر» و «ادبیات»، فارغ از مضامین و مفاهیم اهمیت

داستان یک اثر

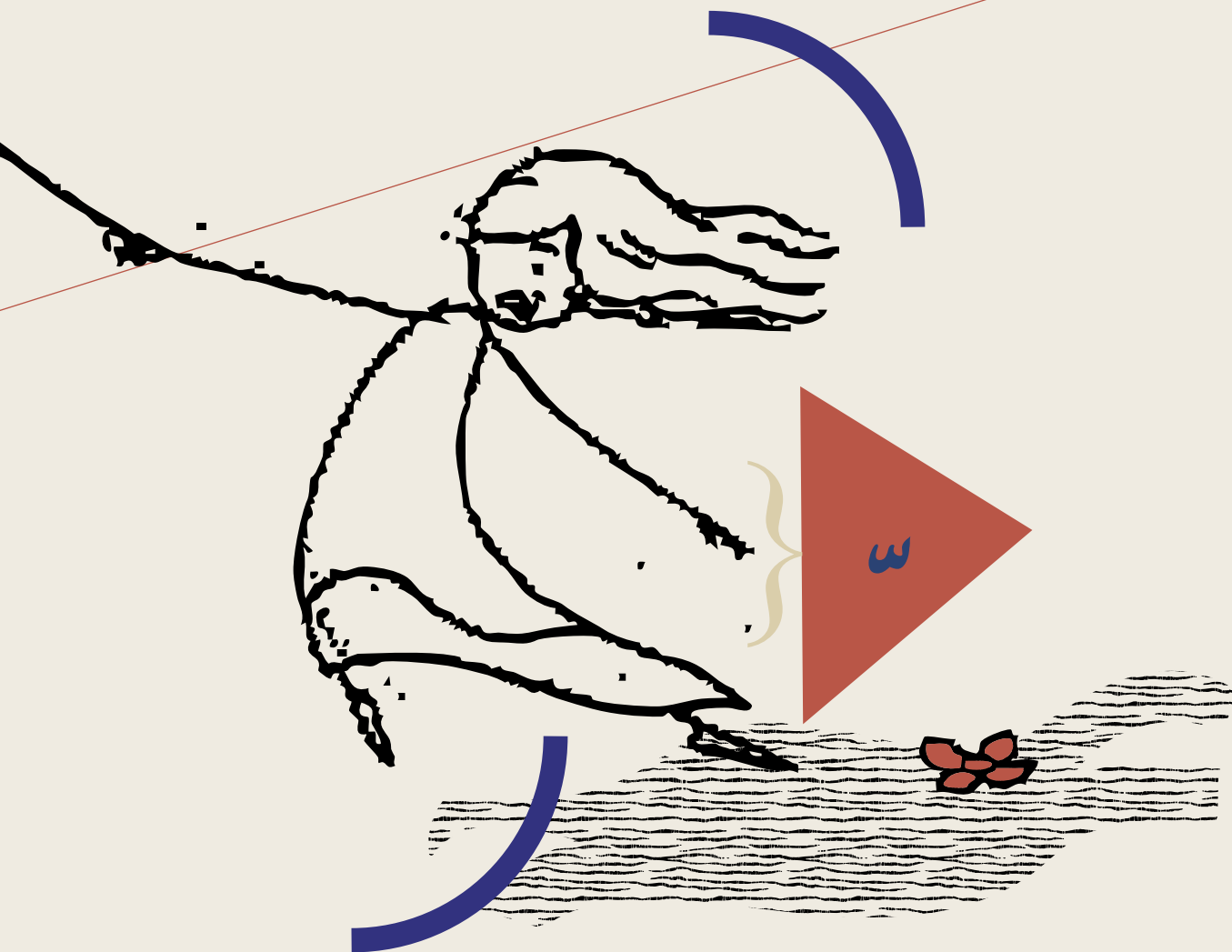
بازبان بسی زبانی

داستان «پیش از بهشت» از زیان احمد حیدریان، کارگردان اثر



فیلم کوتاه پیش از بهشت، از معدود محصولات رسانه‌ای موفق در رابطه با فلسطین است که افتخارات زیادی کسب کرده و توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. این اثر، به کارگردانی احمد حیدریان و تهیه‌کنندگی خانم محدثه پیرهادی، از تولیدات باشگاه فیلم سوره است. از ویژگی‌های متمایز پیش از بهشت، نداشتن دیالوگ است که به اثر زبانی بین‌المللی بخشیده و باعث درخشش آن در بسیاری از جشنواره‌های داخلی و بین‌المللی شده است. در «داستان یک اثر» این شماره، به سراغ کارگردان این فیلم کوتاه رفته‌ایم تا قصه آن را برایشان روایت کند.

ما تا پیش از بهشت، به معنی واقعی کلمه تیم حرفه‌ای نداشتیم. همه افرادی بودیم که تازه داشتیم تلاش می‌کردیم که یک گام جلوتر برویم. من همه کارهایم را، به جز یکی دو تا، محصول حوزه هنری و باشگاه فیلم سوره می‌دانم و اگر این‌ها نبود فیلمساز نمی‌شدم. در باشگاه دوسه تا تیزر فرهنگی ساختیم و الفبای کار را با آزمون و خطا آموختیم. پیش از بهشت برای همه ما بلندپروازانه بود. ما تا آن زمان رئال انیمیشن کار نکرده بودیم؛ چالش‌های آن را نمی‌دانستیم و در پروژه با چالش‌هایی مواجه شدیم که باید آن‌ها را با هم حل می‌کردیم. خود خانم پیرهادی به عنوان تهیه‌کننده و کسی که پروژه را پیش می‌برد، فقط فیلم کوتاه برادر را در رزومه داشت. حمید عسکری و محمد گودرزی، به عنوان پایه‌های تولید کار، همچنان افرادی بودند که داشتند تولید را امتحان می‌کردند. باشگاه فیلم سوره این‌گونه است که همه عواملش دارند با هم پله پله جلو می‌روند. این‌طور نبود که عوامل تولید را از کسانی انتخاب کنیم که حرفه‌ای سینما هستند؛ البته آقای صادق لطفی‌زاده که مسئولیت انیمیشن کار را به عهده داشت از بیرون به ما اضافه شد و رزومه خیلی خوبی هم داشت. همه ما جوان‌هایی بودیم که تجربه چندانی نداشتیم و این اثر، محصول سازوکار حوزه هنری بود که ما را کنار هم جمع کرد و مدت‌ها با هم کار کردیم.



فیلمبرداری دیگر
مانیتور نداشتیم؛ یعنی
ما پلان آخر را با قاب
خود دوربین گرفتیم.
بعد از هجده ساعت
فیلمبرداری در روز
دوم کار. شرایط در
حدی بود که فقط
باید پلان را بگیری و
بروی.

بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۱۷۶

قاعدتاً تیم تولید نقش خیلی مهمی داشت. این را یادم است که خانم پیرهادی بودجه کار را گرفتند؛ اما من اصلاً نمی‌خواستم این کار را بسازم؛ چون اولین فیلم مستقل خودم بود، اعتماد به نفس پایینی داشتم و نمی‌دانستم اصلاً رئال انیمیشن چه از آب درمی‌آید! می‌گفتم همان انیمیشن را کامل کنیم؛ ولی ایشان بود که محکم ایستاد و گفت: «نه! نترس، خراب هم کردی اشکال ندارد.»

تدوینگر کار، آقای فؤاد تقی‌زاده، اولین تدوین داستانی‌اش را انجام می‌داد. فواد پارسال در جشنواره فیلم کوتاه تهران یا نامزد بود یا تندیس بهترین تدوینگر را برای فیلم مدیر مدرسه گرفت و الان در سینمای ایران تدوینگر بسیار قابلی است. هر کاری آدم خودش را می‌طلبد؛ اما به نظرم این تیم کماکان وجود دارد و به عنوان رفیق‌های خیلی خوب، می‌توانیم دوباره با همدیگر کار کنیم. با بخشی از این تیم در محرم سال گذشته مریضه ناتمام را در باشگاه تولید کردیم و خیلی از تجربه‌مان راضی بودم؛ چون همه ما قطعاً حرفه‌ای‌تر شده بودیم و این برای ما تجربه جالب‌تری را رقم زد.

ابتدا وقتی به سراغ پیش‌تولید رفتیم، خانم پیرهادی، صادق لطفی‌زاده را به پروژه اضافه کرد. ما جلساتی داشتیم که در آن‌ها مفصلاً راجع به اینکه فیلمنامه چگونه باید پیش برود صحبت می‌کردیم. آنجا به ایراداتی می‌رسیدیم، چه تولیدی و چه انیمیشنی، که باید آن‌ها را رفع می‌کردیم و تصویب می‌شد که باید چه کار کنیم. جلسات زیاد و مفصلی داشتیم؛ یک دلیلش این بود که ما با تیم دیگری به سراغ پیش‌تولید رفتیم تا کار را برای روز قدس برسانیم؛ ولی به دلایل مختلفی نشد و نرسید. چالش‌هایی که در ذهن من به وجود آمده بود باعث شد در این یک سال که فرصت داشتم، بهتر به کار فکر کنم. توانستم خیلی از ایراداتش را رفع کنم. یادم است که در اولین نسخه‌ها، کار دیالوگ داشت؛ ولی بعد به این نتیجه رسیدم که می‌شود دیالوگ‌ها را حذف کرد تا کار زبان جهانی پیدا کند. در طول این زمان تغییراتی این‌چنینی در کار شکل گرفت.

ایده کار زمانی به ذهنم رسید که در باشگاه فیلم سوره بودم؛ یکی از دیوارهای باشگاه هم کج است. این ایده به ذهنم رسید که یک کاراکتر روی دیوار می‌دود و غلتکی به دنبال اوست. او از این طرف دیوار به آن طرف دیوار می‌رود، بعد به چهارچوب در می‌رسد که بن‌بست می‌شد و آنجا گیر می‌کند و می‌رود زیر غلتک. این ایده اولیه من بود. هر وقت از کنار آن دیوار رد می‌شدم، این ایده در ذهنم پررنگ‌تر و هر بار پخته‌تر می‌شد تا زمانی که به فیلمنامه اولیه‌اش رسید.

ایده، مثل مجسمه‌ای است که دائم تراش می‌خورد. پسر داستان از ابتدا پسری بود که غلتکی دنبالش می‌کرد و به دیوار و چهارچوبی که در باشگاه بود می‌رسید. من به آن چاشنی ملودرام را اضافه کردم. ایده اتفاقاتی که در داستان می‌افتد در طول زمان شکل می‌گرفتند؛ مثلاً حیوانات روی دیوار را صادق و خانم پیرهادی پیشنهاد دادند. خیلی‌ها فکر می‌کنند متن تنها مربوط به پیش‌تولید است. در خیلی از کتاب‌های فیلمنامه‌نویسی دراین‌باره نوشته‌اند که متن در پیش‌تولید تمام می‌شود و تهیه‌کننده آن را تحویل کارگردان می‌دهد تا آن را بسازد. به نظرم چنین چیزی دقیق نیست؛ تا لحظه فیلمبرداری، تا لحظه انتخاب لوکیشن، تا لحظه‌ای که بازیگر ایده‌ای می‌دهد، تو در فیلمنامه دخل و تصرف و آن را اصلاح

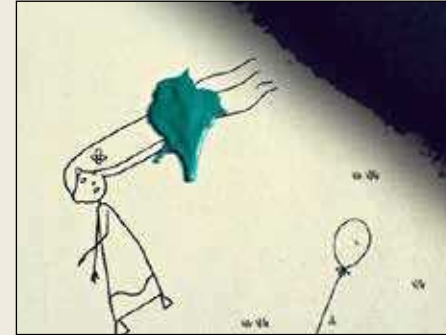
می‌کنی. قطعاً از همان ابتدا، کودکی فلسطینی در کار نبود. ساختن یعنی همین که مرحله به مرحله پیش می‌روی و چیزی را کشف می‌کنی و می‌توانی حتی از نظر مضمونی جذاب‌تر و بهترش بکنی.

هیچ‌کداممان پیش‌بینی نمی‌کردیم که پیش از بهشت این‌طور دیده شود. همه فکر می‌کردیم داریم کاری برای روز قدس می‌سازیم تا به مظلومیت این مردم ادای دین کنیم؛ اصلاً فکر نمی‌کردیم که کار یک‌دفعه این‌قدر دیده شود. پیش از بهشت تنها کار من است که هر کس با هر عقیده و تفکری که می‌بیند، آن را می‌پسندد. ممکن است که یکی دوتا نکته بگوید؛ اما نمی‌تواند بگوید کار خوبی نیست و من از آن خوشم نمی‌آید. یادم است در پیاده‌روی اربعین، یک ویدیووال در طریق بود. به مسئولینش گفتم که می‌توانید این کار را پخش کنید؛ دیالوگ ندارد. آن‌ها روی ویدیووال پخش کردند و جمعیت عجیبی جمع شد و همه داشتند کار را می‌دیدند. وقتی رسید به سکانسی که پرچم اسرائیل نمایان شد؛ چند بچه عراقی که نشسته بودند جلوی ویدیووال، تا پرچم اسرائیل را دیدند دمپایی‌هایشان را درآوردند و به سمت ویدیووال پرتاب کردند! فیلم تأثیر عجیبی داشت و ما اصلاً فکر نمی‌کردیم که چنین فیلمی بتواند این‌قدر با فرهنگ‌های مختلف ارتباط بگیرد.

بودجه دقیق فیلم را نمی‌دانم؛ ولی می‌دانم نهایتاً در حد دو تیزر فرهنگی دوسه دقیقه‌ای رئال بوده است؛ یعنی بخش انیمیشن آن هم بودجه خیلی کمی داشته است. صادق لطفی‌زاده با دلش این کار را انجام داد، وسطش هم کرونا گرفت.

یک پلان بود که به‌خاطر تولیدی نبودنش آن را از ابتدای فیلم حذف کردیم. ما داریم می‌گوییم اینجا فلسطین ۱۹۴۸ است؛ چیزی که من در ابتدای کار می‌دیدم این بود که دوربین، یک کودک فلسطینی را روبه‌روی دیوار نشان می‌دهد که نقاشی‌هایش را نگاه می‌کند. از بیرون پنجره کسی او را صدا می‌کند؛ مثلاً یک بار می‌گوید احمد! کودک به خودش می‌آید و خانه را ترک می‌کند. من با دوربینم به سمت بیرون پنجره





می‌رفتم و می‌دیدم که بخشی از وسایلشان را پشت یک وانت جمع کرده‌اند و بچه سوار می‌شود دور می‌شوند. خیلی دوست داشتم این دور شدن و رفتن را نشان دهم. دوست داشتم بناهای فلسطینی و بعد از شروع جنگ را نشان دهم؛ ولی در کار تولیدی هزینه آن را نداشتیم و نتوانستیم کار کنیم.

مهم‌ترین نکته، پلان پایان فیلم است. پیشبینی ما از پایان فیلم طور دیگری بود. الان پایان فیلم کمی کلیشه‌ای است و این بزرگ‌ترین نقطه ضعف فیلم ما است؛ یعنی تو یک ملودرام عاشقانه می‌بینی و بعد یک پلاک پرچم اسرائیل و این چیزها... میخی زده می‌شود و می‌رود؛ ولی ما پایان مفصل‌تری را در نظر داشتیم. یک خانواده صهیونیست را می‌دیدیم که این مرد میخ را می‌زند و بعد تابلوی عکس عروسی‌اش را رویش می‌گذارد. مثلاً دارد با خانواده‌اش ناهار می‌خورد؛ اما نرسیدم این سکانس را کامل بگیرم و مجبور شدم در همان لحظه این میزانشن را بدهم که میخ به دیوار بخورد و المان‌های اسرائیل در عقب باشد که سر بسته به مخاطب بگوید که این کار را برای فلسطین ساخته‌ایم.

پلان آخر پنج صبح بود و همه از من متنفر بودند! تیم فیلمبرداری باید هفت صبح جای دیگری می‌رفت و من مانیتور نداشتم. فیلمبردار گفت من همین پلان را می‌گیرم و دوربین را می‌برم. خیلی زحمت کشید و تا آن لحظه برای من کار کرد؛ ولی آخر فیلمبرداری دیگر مانیتور نداشتم؛ یعنی ما پلان آخر را با قاب خود دوربین گرفتیم. بعد از هجده ساعت فیلمبرداری در روز دوم کار، شرایط در حدی بود که فقط باید پلان را بگیري و بروی. اگر بتوانم به عقب برگردم، قطعاً خواهش می‌کنم بگذارند این پلان را درست‌تر بگیرم؛ مثلاً حداقل عکسی روی میخ بگذارد. اگر الان نسخه فیلمنامه پیش از بهشت را ببینید، آخر آن با فیلم تفاوت دارد: مرد اسرائیلی می‌آید و قاب را می‌گذارد و خانواده‌اش هم می‌آیند. من نرسیدم آن پلان را بگیرم و مجبور بودم در لحظه آن تک پلان را جایگزین کنم. حتی یادم است که خیلی دوست داشتم صدا یا دیالوگ بگیریم؛ ولی زمانمان آن قدر نزدیک روز قدس بود که کسی را پیدا نکردیم که به زبان عبری حرف بزند و لفظ‌ها را درست ادا کند. ترجیح دادم اصلاً هیچ کاری نکنم و با موسیقی تمام شود. این‌ها حسرت‌های بزرگ من در این قطعه، چه در صحنه اول و چه صحنه آخر است.

هر فیلمساز از یک سنت خاص وارد این کار می‌شود؛ بعضی از فیلمسازها عکاس‌های خیلی خوبی بوده‌اند و قاب در فیلم‌هایشان خیلی مهم‌تر بوده است و سنت تصویری‌شان

خیلی قوی است. من از سنت فیلمنامه جلو آمده‌ام. در دانشکده هنر فیلمنامه‌نویسی خواندم و مقطع ارشد را هم همان‌جا در ادبیات نمایشی تمام کردم. همیشه متن برایم جدی‌تر از بقیه قسمت‌های سینما بود. به‌خاطر همین از همان ابتدا در کار وسواس‌های شخصی خودم را داشتم. وقتی فیلمبرداری شروع شد، هرازگاهی به متن فکر می‌کردم و ایده‌هایی به ذهنم می‌رسید تا آن را بهتر کنم. ما خیلی راجع به فیلمنامه صحبت می‌کردیم؛ چراکه ساختار داستانی برای ما خیلی مهم بود. بعد از آن سراغ سایر جزئیات می‌رفتیم. می‌توانم بگویم ۷۰ درصد کار مربوط به فیلمنامه بود.

نکته بعدی پیدا کردن لوکیشن در تهران بود. چندین لوکیشن را به ما نشان می‌دادند. باید می‌گفتم اینجا فلسطین است؛ اما هیچ لوکیشنی ما را راضی نمی‌کرد. دوباره بحث بودجه مطرح شد. ما بودجه این را نداشتیم که در شهرستان لوکیشن بگیریم. وضعیت الان فلسطین و کرانه باختری خیلی شبیه اینجاست؛ ولی تو می‌خواهی بگویی که اینجا فلسطین ۱۹۴۸ است؛ پس این لوکیشن باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد. تعیین لوکیشن یکی از دشواری‌های کار بود. بچه‌ها به جایی رسیده بودند که می‌گفتند: «ما دیگر چه کار کنیم؟!» آن موقع واقعاً لوکیشن مناسبی پیدا نمی‌شد. خود من هم می‌گفتم: «من چه کار کنم؟!» و آن‌ها می‌فهمیدند و همدیگر را درک می‌کردیم. حساسیت‌مان واقعاً از سر وسواس الکی نبود. تا اینکه یکی از بچه‌ها جایی را سمت جردن و الهیه پیشنهاد داد و ما به آنجا رفتیم و برای اولین بار نسبت به آنجا حس خوبی داشتم؛ هرچند با پله آن مشکل داشتم. در باشگاه این‌طور کار می‌کردیم که مثلاً ده تا کارگردان، هر کدام در روزی از هفته می‌آیند و گعده‌ای دارند. به یکی از دوستان گفتم که لوکیشن را پیدا کردم، او فیلمنامه من را خوانده بود و درباره آن نظر می‌داد؛ همان‌طور که من درباره فیلمنامه او نظر می‌دادم. او گفت: «از این پله هم استفاده کن؛ وگرنه خیلی مزاحم است.» دیدم حرفش درست است و

باید از این پله استفاده کنم. قرار شد مرد اسرائیلی به جای اینکه از در وارد شود، از پله‌ها پایین بیاید.

در مورد تولید، فرایند بسیار سختی بود. داشتیم وسط چهارشنبه‌سوری تولید می‌کردیم و تجهیزات اصلاً وجود نداشت؛ خیلی‌هایشان را برای عروسی و جشن‌ها اجاره کرده بودند. یادم است که یکی از سه‌راهی‌های فیلمبرداری سوخت و فیلمبرداری ما دو ساعت به‌خاطر آن خوابیده بود. رسیدن به دفاتر تجهیزاتی واقع در مرکز شهر در چهارشنبه‌سوری که همه‌جا ترافیک بود و قفل می‌شد، خودش یک چالش بود.

جایی که به من خیلی چسبید همان شروع کار بود. هیچ وقت این صحنه یادم نمی‌رود، دو روز بود که نخوابیده بودم و شانس بد ما این بود که روز قدس آن سال، یک هفته مانده به پایان رمضان بود؛ نه دوسه روز آخر. پروژه به‌خاطر ابتلای صادق لطفی‌زاده به کرونا عقب افتاد و نزدیک چهارشنبه‌سوری فیلم‌برداری را شروع کردیم. باید پشت سرش انیمیشن آن ساخته می‌شد تا در روز قدس پخش شود. همه چیز فشرده بود. من دیگر به بچه‌ها گفتم: «نمی‌دانم دارم چه کار می‌کنم! شما فقط خروجی بگیرید و تحویل دهید که پخش شود.» کار به‌هرحال باید روز قدس پخش می‌شد؛ وگرنه اثری نداشت. تصور ما از پیش از بهشت، یک تیزر فرهنگی بود؛ نه فیلم کوتاه. هیچکس فکر نمی‌کرد چنین اتفاقی برای آن بیفتد و بیشتر از همه فیلم کوتاه‌هایی که مجموعه‌ها ساختند در جشنواره‌ها شرکت کند و خودش، خودش را به فیلم کوتاه تبدیل کند! برای من جذاب‌ترین بخش همین است. فردای شبی که خیلی خسته بودم، فیلم در شبکه‌های اینستاگرام خود خانم پیرهادی و باشگاه سوره پخش شد. در آن مقطع اینستاگرام نداشتم؛ منتها فهمیدم که بسیاری از افراد مشهور و مردم کار را دیده‌اند و بازنشر داده‌اند. تنها چیزی که من از اینستاگرام آن زمان فهمیدم این بود که تعداد بازدیدها با عدد مشخص است و فهمیدم این آمار دارد بالا می‌رود؛ البته در دو پیج و به‌صورت موازی. آن زمان این قابلیت نبود که دو نفر بتوانند با هم پستی را به اشتراک بگذارند. تک‌تک در خود پیج‌ها داشت بالا می‌رفت و خیلی عجیب دیده می‌شد. حالی بود که تابه‌حال تجربه نکرده بودیم. این

این واقعیت
کمی تلخ است؛ اثر یا
باید خیلی دیده شود
و موفق باشد تا مورد
حمایت قرار گیرد یا
اینکه شرایط زمانه به
گونه‌ای بچرخد که آن
موضوع مد شود تا
مسئولین آن را دنبال
کنند.

بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۱۸۰

برایمان خیلی جذاب بود و به نظر جذابیتش هیچ وقت تکرار نمی‌شود. این اتفاق حتی از جوایز جشنواره‌ها برای من جذاب‌تر بود. بازخورد خیلی عجیبی بود؛ مثلاً تو توقع داری فقط به المپیک برسی، بعد می‌بینی جلو افتاده‌ای و مدال طلا گرفته‌ای!

الان از دستم در رفته است؛ ولی فکر می‌کنم فیلم در بیش از پنجاه جشنواره حضور پیدا کرده و قطعاً بیش از شصت اکران داشته است؛ البته نمی‌دانم الان چند تا شده است. نکته این بود که به هر حال جاهایی رفته و دیده شده که هیچکس حضور نداشته است تا ببیند چه بازخوردهایی دارد و فقط شاید چند تا فیلم به دستمان رسیده است و آن‌ها هم خیلی کوتاه است. کسی را نداشتیم که برود و گزارش دهد.

آخرین جشنواره‌ای که رفت و جایزه گرفت، نمی‌دانم که چقدر جشنواره مهمی است؛ ولی اسم جشنواره را خیلی دوست دارم: جشنواره بین‌المللی فیلم «Free Palestine» که در لندن برگزار شد و پیش از بهشت در آن، جایزه بهترین انیمیشن جشنواره را گرفت. این جشنواره شاید به خاطر اسمش که فلسطین آزاد است برایم جذاب‌تر بود.

جالب اینجاست که به نظر من، پیش از بهشت در ایران خیلی کم‌توفیق‌تر بود؛ چون ما تا قبل از طوفان الاقصی مسئله فلسطین را صرفاً سیاسی می‌دیدیم. فیلم من موفق شد در خیلی از جشنواره‌های معتبر ایران حضور پیدا کند. بر اساس سلیقه، یک جا به تو جایزه می‌دهند و یک جا جایزه نمی‌دهند و تو نباید توقع خاصی داشته باشی؛ چون ماهیت کار همین است. یادم است یکی‌دوتا از داوران یکی از جشنواره‌ها که پیش‌تر استادم بودند، به من گفتند: «عجب! تو ساخته بودی. فیلم خیلی خوبی بود ولی می‌دانی به هر حال...» به من می‌گفتند که اگر پلان آخر را حذف می‌کردی و پرچم فلسطین را برمی‌داشتی، جایزه را به تو می‌دادیم؛ اما اینکه آن را سیاسی کرده‌ای برای ما جذاب نبود. این اتفاق در یک جشنواره خیلی معتبر رخ داد. من هم گفتم: «همین که این را به من می‌گویید، خیلی برایم ارزشمند است.» این یک نکته بود. قبل از آن در جشنواره‌های ایران، چون لوگوی حوزه هنری در فیلم وجود داشت، می‌گفتند: «ای بابا این کارها را رها کنید!» یکی از دوستان به من زنگ زد و گفت: «چقدر برای این فیلم خرج کرده‌ای؟ من همان هزینه را به شما می‌دهم، پلان آخر فیلم را برمی‌دارم و دو سال صبر می‌کنم و کار را با اسمی دیگر دوباره پخش می‌کنم و برای آن جایزه جهانی می‌گیرم». بازخوردهای این‌چنینی زیاد بود.

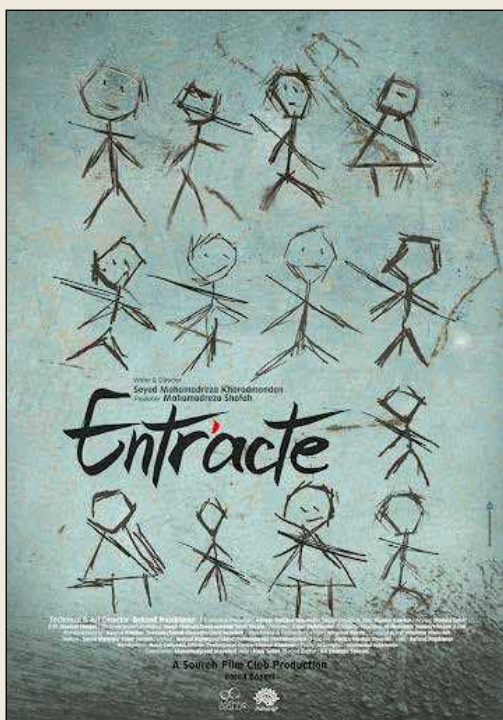
ما برای کار چند اسم در نظر داشتیم. اسم اولیه کار «قلب» بود که مرتبط می‌شد به فیلمنامه‌ای که داشتم می‌نوشتیم: بنا بود که آخرین لحظه، فرد اسرائیلی بیاید، غلتک بکشد و رنگ کند، آخرین جایی که این دوتا همدیگر را بغل می‌کنند، روی دیوار قلب قوززنگی بیرون می‌آید که همچنان می‌زند. بعد فیلمنامه را عوض کردم؛ ایده میخ به ذهنم رسید که خون می‌آید و ظلم را هم بهتر نشان می‌داد و تراژدی را بالاتر می‌برد. طبیعتاً اینجا باید اسم را عوض می‌کردیم. اسم‌های متفاوتی پیشنهاد می‌شد؛ مثل «بوسه»، «پیش از بهشت» برای من این معنی را داشت که فیلم، پیش از بهشت رفتن این دو نفر را نشان می‌داد. اسمی بود که هم انگلیسی آن قشنگ بود و هم اسم خاص و سوال‌برانگیزی می‌شد؛ همین الان هم هنوز خیلی‌ها می‌پرسند پیش از بهشت یعنی چه؟

الان به چیزی فکر می‌کنم که فقط تراژدی نباشد؛ به‌خصوص بعد از طوفان الاقصی. اگر بخواهیم درباره چرخش معادله و این مسائل سخن بگوییم، باید به اثرهایی با مدل جدید فکر کرد که فقط تراژدی محض نباشد. نکته مهم این است که کارها در زمینه فلسطین کم است. ما حتی در تلویزیون دهه هفتاد و هشتاد در این موضوع آثار نمایشی خارجی با قسمت‌های زیاد می‌دیدیم؛ ولی الان اصلاً نمی‌بینیم. توجه تلویزیون به موضوع فلسطین و غزه در قالب اخبار و خبرسانی از وضعیت اسف‌بار زندگی‌شان محدود شده است و دیگر کار هنری چندان نمی‌بینیم.

اگر باشگاه فیلم سوره نبود، درباره فلسطین همین چند اثر فعلی هم ساخته نمی‌شد. مثلاً فیلم آنتراکت سید محمدرضا خردمندان و ولد امیر عباس ربیعی برای باشگاه فیلم سوره است. اگر باشگاه نبود، شاید چنین آثاری را نداشتیم. این را مدیر فرهنگی می‌گوید... مثلاً اگر مدیر فرهنگی بگوید من برای فلسطین کار نمی‌سازم، من که می‌خواهم فیلم بسازم قاعدتاً وارد حوزه فلسطین نمی‌شوم. این مهم است و به‌نظر مهم‌ترین بخش تولیدات هنری، مدیریت فرهنگی است. اگر الان یک ماه به روز قدس مانده باشد، مسئولین تازه به فکر روز قدس می‌افتند، یا اگر اسماعیل هنیه را ترور کنند، تازه به فکر می‌افتند که کاری برای فلسطین بسازند، یا اگر آقا حریفی بزنند، دوستان تازه به فکر می‌افتند. ما مسئولین آوانگارد و پیشرو نداریم؛ یعنی هر چیز که در آن لحظه مد باشد را انجام می‌دهند. من مطمئن هستم دوستان برای اینکه پروژه پیش از بهشت را آغاز کنند خیلی چالش داشتند؛ با همین مسئولینی که بعد از اینکه پیش از بهشت به موفقیت دست یافت، در چشمشان نگاه کردند و به آن‌ها گفتند بروید پیش از بهشت ۶ را بسازید! این واقعیت کمی تلخ است؛ اثر یا باید خیلی دیده شود و موفق باشد تا مورد حمایت قرار گیرد یا اینکه شرایط زمانه به گونه‌ای بچرخد که آن موضوع مد شود تا مسئولین آن را دنبال کنند. ما قطعاً امسال و سال آینده فیلم‌های زیادی درباره فلسطین خواهیم داشت. ■



**Free
Palestine**
International Film Festival



سفر به ریشه ها

نگاره

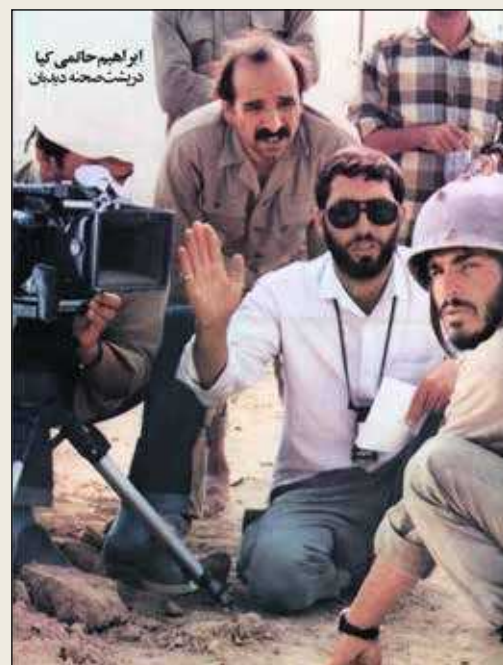
بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۱۸۲

کلمه و اندیشه، آن‌گاه که بر کاغذ نقش ببندد، ماندگار می‌شود. آنچه در دست ماست، میراث افراد و ادوار است که آمده‌اند و قلم زده‌اند و رفته‌اند. در نگاره این شماره، به ریشه‌ها سفر کرده‌ایم؛ از زمانی که ژورنالیسم هنر انقلاب جوانه زد و نهال شد، تنومند شد، قد خم کرد و دوباره و دوباره سر برآورد. طی این سفر، گزیده‌ای از جلد‌ها، طراحی‌ها و مطالب مجلات شاخص حوزه هنری را گردآورده‌ایم که در جزئیات هر یک، نکاتی نهفته است که از نگاه‌های نکته‌سنگ پنهان نخواهد ماند!

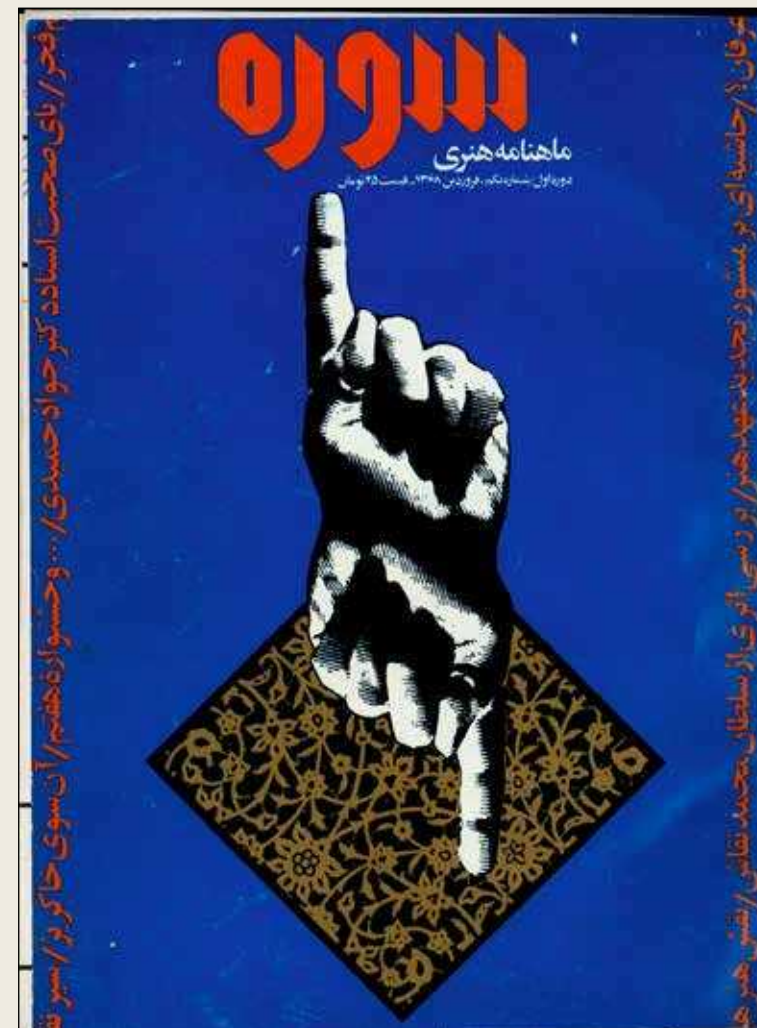


۲. صفحه‌ای از سوره با طرحی از علی وزیریان، شماره پنجم و ششم سوره، مرداد و شهریور ۱۳۶۸

این متن در واکنش به متن «تلقی شما از معاصر بودن چیست؟» نوشته شده که در مجله دنیای سخن انتشار یافته بود. در آن متن، بیش از سی نویسنده، هنرمند و روشنفکر، از جمله منوچهر آتشی، آیدین آغداشلو، سیمین بهبهانی، عبدالعلی دستغیب، مهدی سحابی، هوشنگ گلشیری، شمس لنگرودی، جمال میرصادقی و... نظر خود را راجع به سؤال مطرح شده نوشته‌اند.^۱



۳. تصویری از ابراهیم حاتمی کیا در پشت صحنه فیلم دیدبان، شماره دوم از دوره اول سوره، اردیبهشت ۱۳۶۸



۱. طرح جلد اولین شماره مجله سوره، فروردین ۱۳۶۸

1. <https://donyayesokhan.com/number-25>

۴. جلد شماره چهارم از دوره سوم مجله سوره،

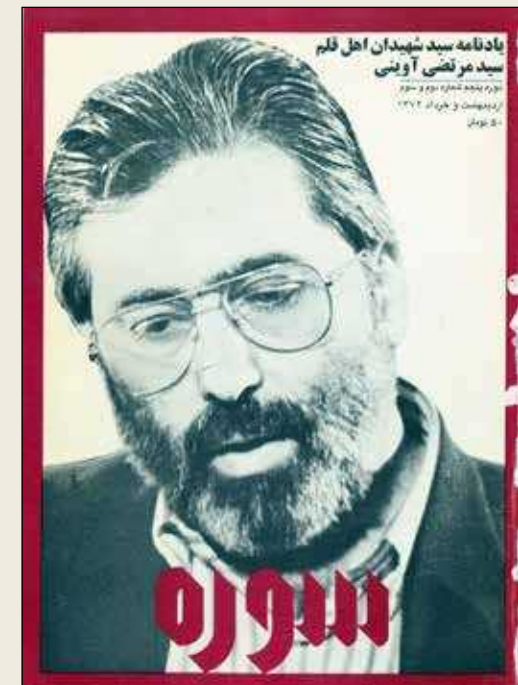
تیر ۱۳۷۰



۵. ویژه نامه سوره پس از شهادت سید مرتضی آوینی،

خرداد ۱۳۷۲

در این شماره علاوه بر نام‌های آشنا و بزرگی که در ثای شهید قلم زده‌اند، گزیده‌ای از آثار شهید نیز منتشر شده است.



یادنامه سید شهیدان اهل قلم سید مرتضی آوینی

سوره

دوره پنجم شماره دوم و سوم

اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۲

فهرست

تا آنکه که جز عشق نماند... / مریم امینی ۵ ستاره‌های آسمان گمنامی / اصغر یخنیازی ۶ روایت وصل / مرتضی شعبانی ۸ شهادت جوهر آدمی را آشکار می‌سازد / دکتر رضا داوری ۱۰ تلاؤ جدیدانه یک نگاه / کیومرث پوراحمد ۱۲ در سوگ بسیجی شهر آسمانی / محمد مددپور ۱۳ خوش آن رختی که آینه‌دارش تو بودم / سید مهدی شجاعی ۱۵ دو سه چیزی که از او می‌دانم / بهروز الفخمی ۱۶ عجب روزگاری است / نصراة قادری ۱۸ و آن فرات مه‌ریان / مسعود فراستی ۲۱ غریبه خاک / شهریار زرنشاس ۲۲ سوگنامه اهل خاک / علی تاج‌دینی ۲۳ مرتضی که بود / مسعود ۱ / تهرانی ۲۴ آیه‌های فصل فراق / عبدالامیر فائق ۲۶

دفتر یادبود ۲۷

شهر ۲۰

گزیده آثار شهید سیدمرتضی آوینی ۳۹

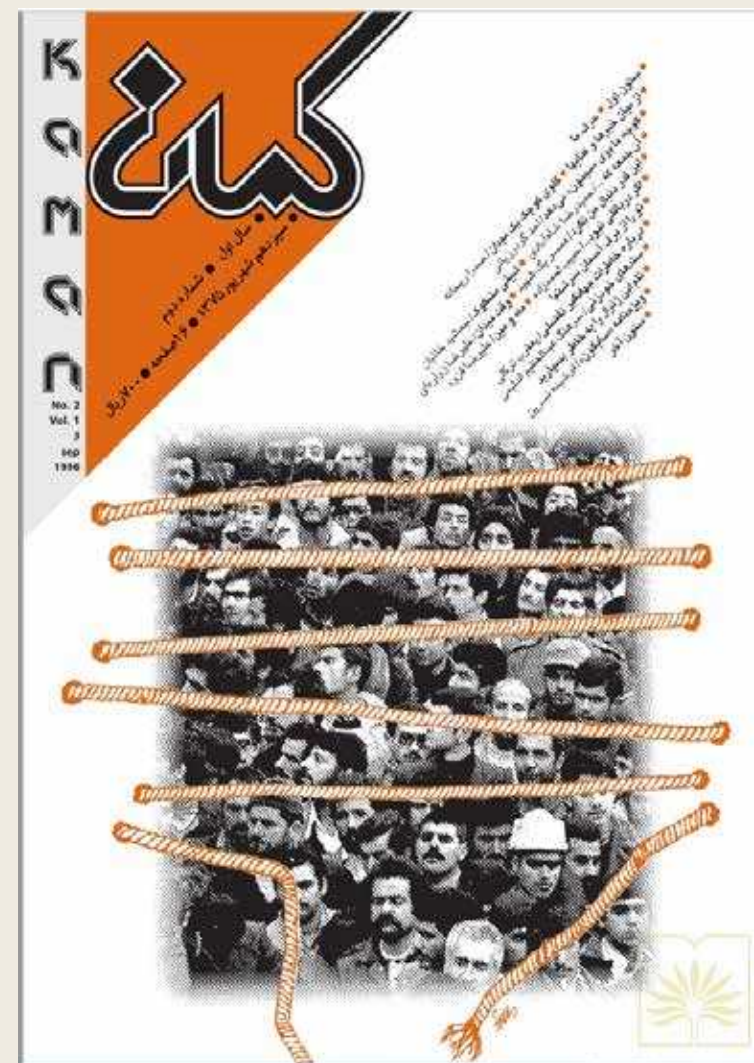
روزگاری نو ۳۹ منشور تجدید عهد هنر ۴۰ از آن کربلا تا این کربلا ۴۹ ایمان منجی جهان فرماست ۵۱ یک تجربه ماندگار / مسند روایت فتح چگونه ساخته شد ۵۳ مرگ مردانه / در ثای مهدی فلاح پور ۶۲ انتظار ۶۳ ای عزت مملکت شهری در آسمان / متن برنامه پنجم روایت فتح ۶۴ ای بقیع، ای گنجینه‌دار فریاد ۶۶ شیدایی و هنر ۷۲ غزال غزل ۷۴ تجدید میثاق در نقلانی انقلاب اسلامی ۷۵ چرا روشنفکران مو : نهام هستند ۷۸ تجدید یا تخریب ۸۱ سینما و مردم ۸۴ نامه‌ای به دوست زمان جنگ ۸۶

مساحب امتیاز: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی ○ مدیرمسئول: محمد علی ریم ○ سردبیر: سیدمحمد آوینی
مدیر هنری: رضا عابدینی ○ حرفه‌پیش: تهران‌تایمز ○ لیتوگرافی: صحیفه نور ○ چاپ و صحافی: ○
نشانی: تهران، خیابان سمیه، تقاطع استاد نجات‌اللهی، شماره ۲۱۲، تلفن ۸۸۲۰۰۲۳۰۹



۷. غرفه مجله کمان در چهارمین جشنواره مطبوعات، اردیبهشت ۱۳۷۶

آقای بهبودی در مورد این عکس نوشته است: سه شنبه، ۱۳۷۶/۲/۱۶؛ یونس شکرخواه امروز نیم ساعته آمد به محل غرفه کمان و با من و مرتضی [سرهنگی] صحبت کرد. مرتضی امروز صبح از کرمان برگشته بود. حرف های شکرخواه برایمان جالب بود. او به عنوان یک روزنامه نگار حرفه ای گفت که کمان نشریه ای قابل دفاع است. از موضوعی پرداخته شده به شکلی نو و با قالب و زبانی تازه بازگویی می کند. او از داوران نهایی جشنواره مطبوعات است و از کمان دفاع کرده است. شکرخواه را پیش از این ندیده بودم. او هم به این مسئله استناد می کرد که طرفداری ام از روش و قالب این نشریه براساس آشنایی با شما نبوده؛ بلکه نظری کارشناسانه بوده است.



۶. جلد شماره دوم مجله کمان، شهریور ۱۳۷۵

ستون اول

[illegible]

No. 99
Vol. 3
25
JUL
2000

سال پنجم • شماره نود و نه
چهارم مرداد ۱۳۷۹ • ۱۶ صفحه • ۲۰۰۰ تومان

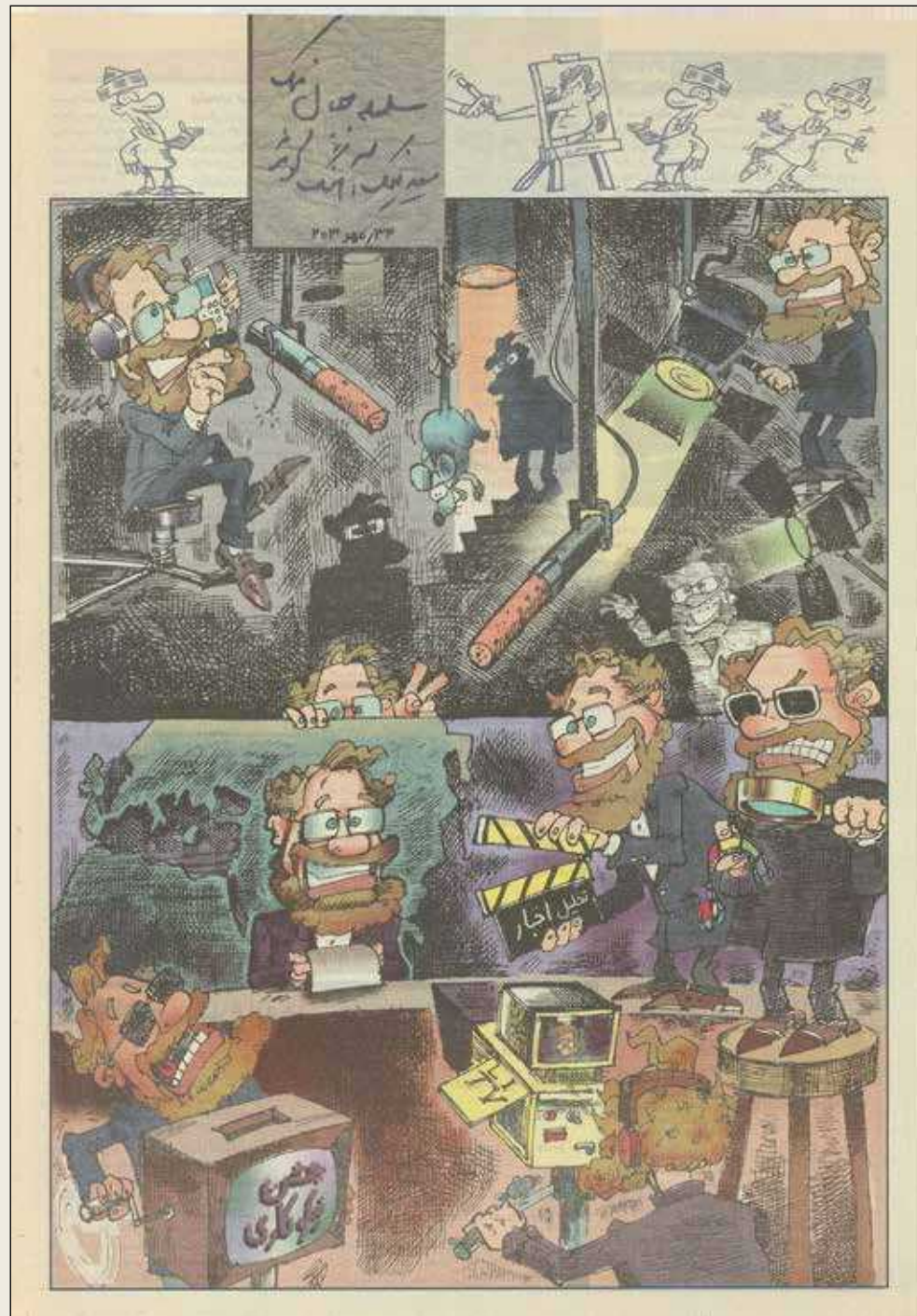
خود و حلقه احمد محمد زین

[illegible]

شاعرانِ حنفی



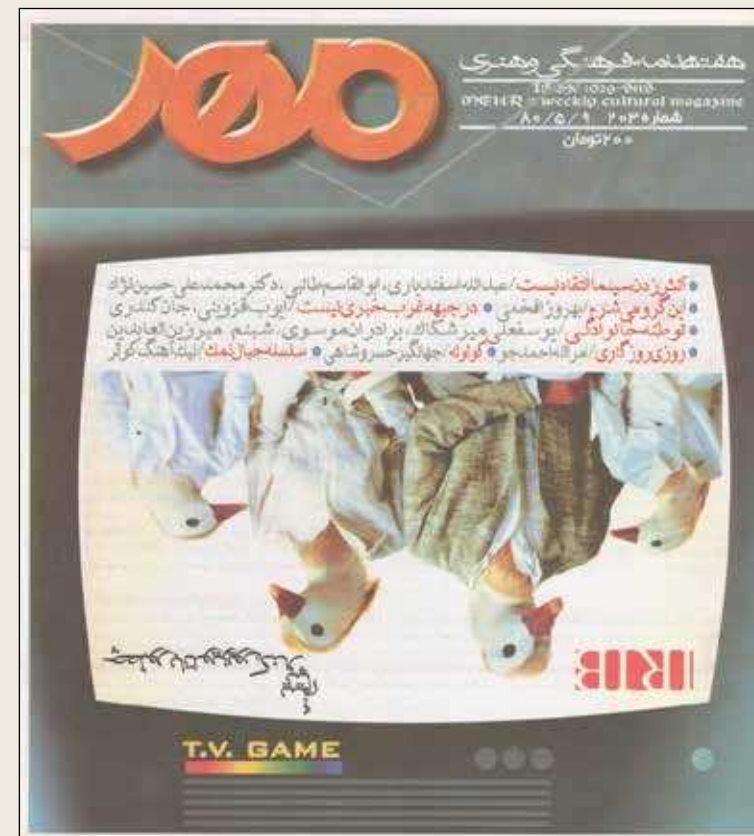
POETRY
OF THE
FIRST
WORLD
WAR



۱۲. کاریکاتوری از رئیس وقت صداوسیما در شماره ۲۰۳ مجله مهر، مرداد ۱۳۸۰



۱۰. جلد شماره ۱۹۴ مجله مهر
و استعاره معروف کرگدن،
خرداد ۱۳۸۰



۱۱. جلد شماره ۲۰۳ مجله مهر همراه با کنایه به صداوسیما، مرداد ۱۳۸۰

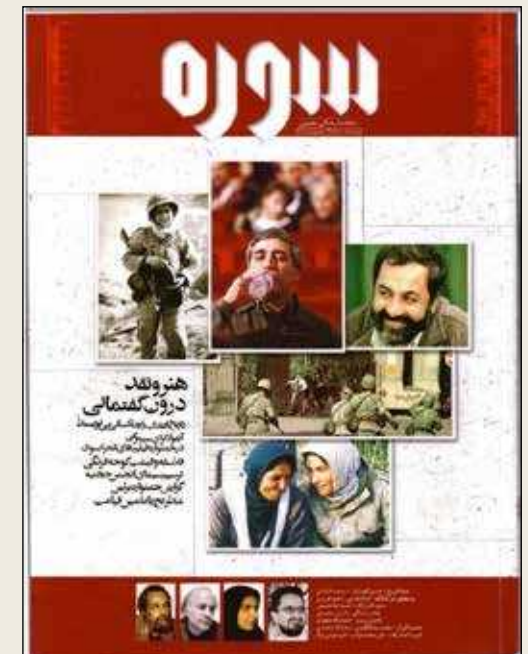
این شماره زمینه‌ای برای توقیف مجله مهر شد.

بازدید / شماره دهم / بهمن ماه ۱۴۰۳
۱۹۲

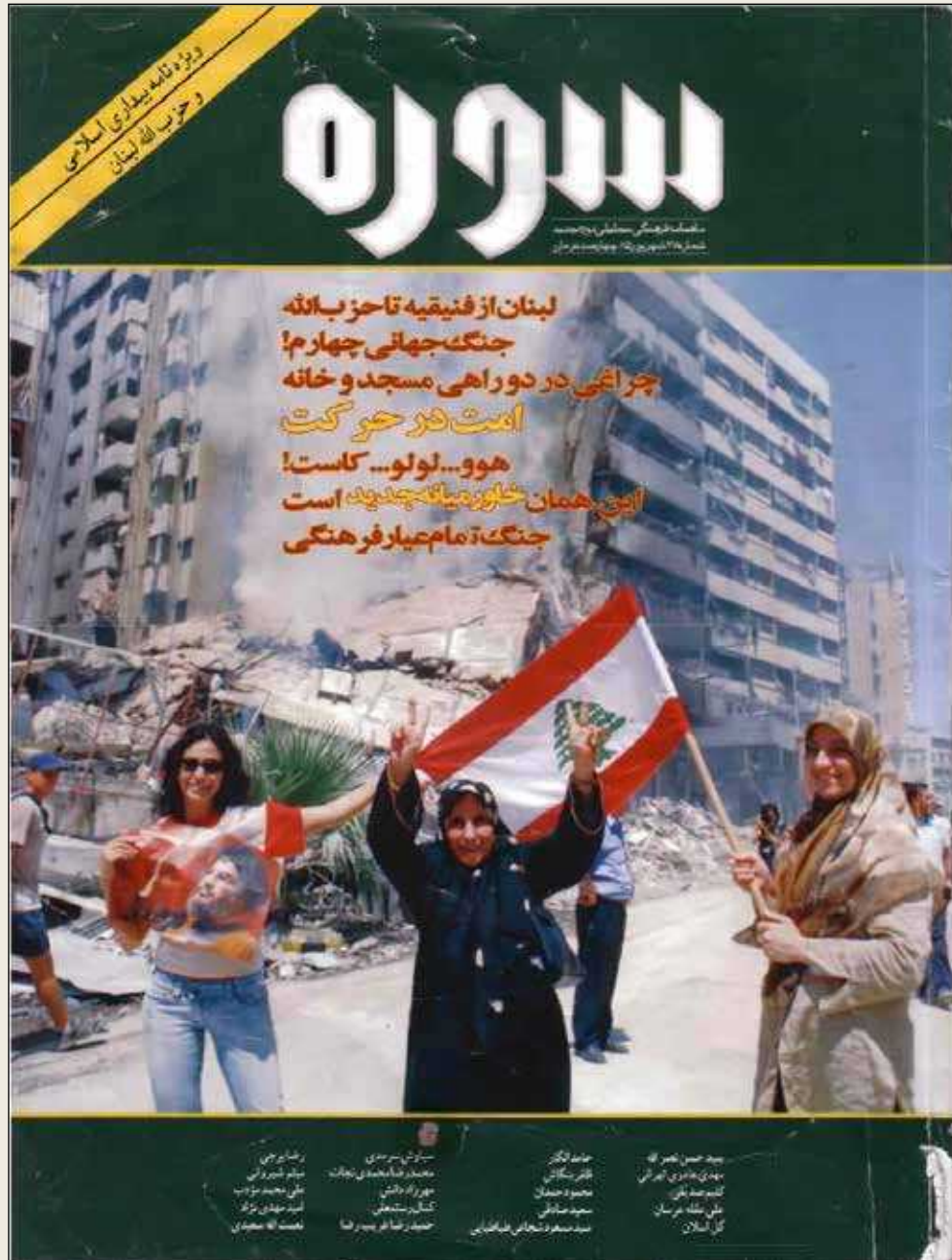
۱۳. جلد شماره ۱۷ مجله سوره در دوره چهارم به
سردبیری وحید جلیلی، خرداد ۱۳۸۴

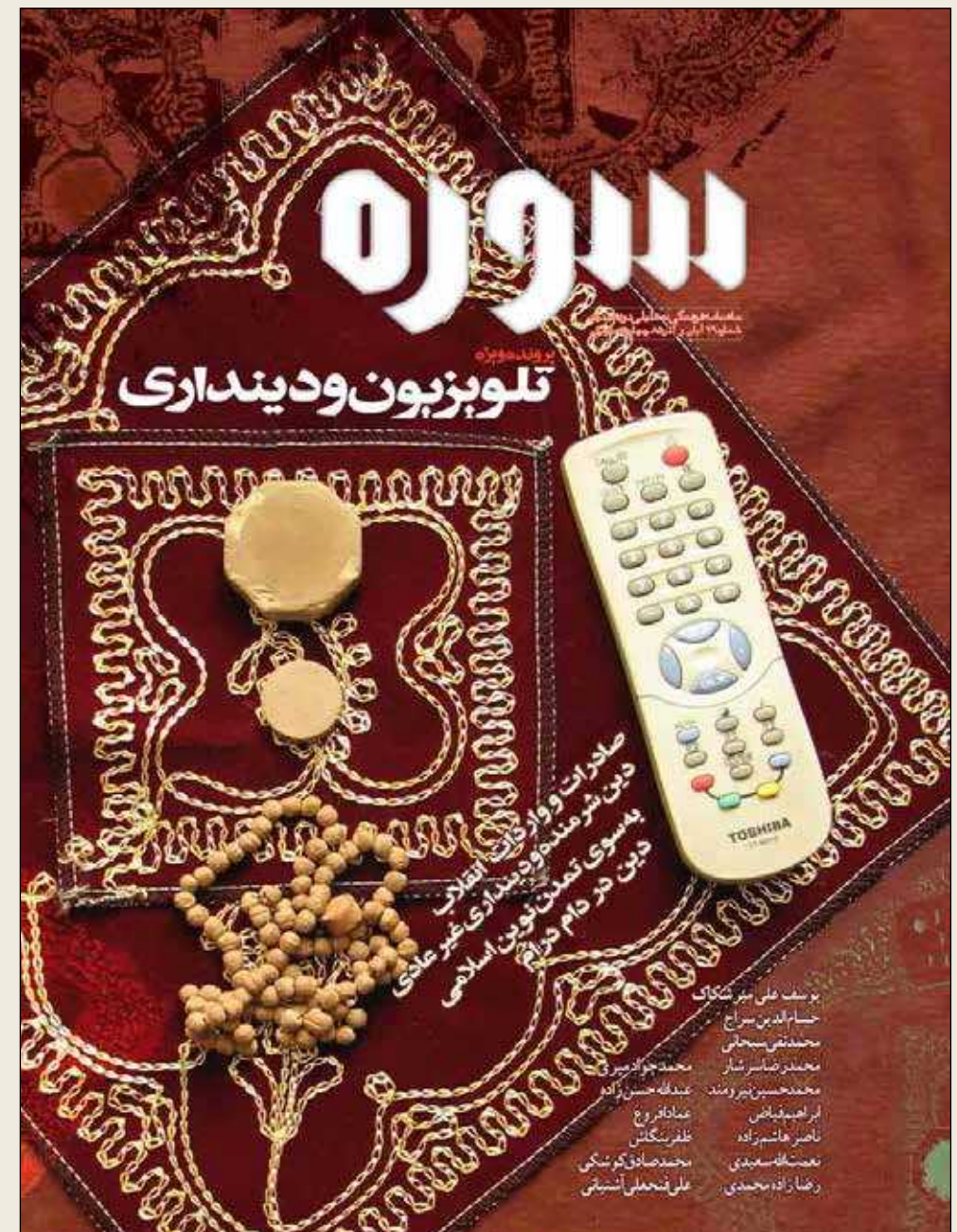


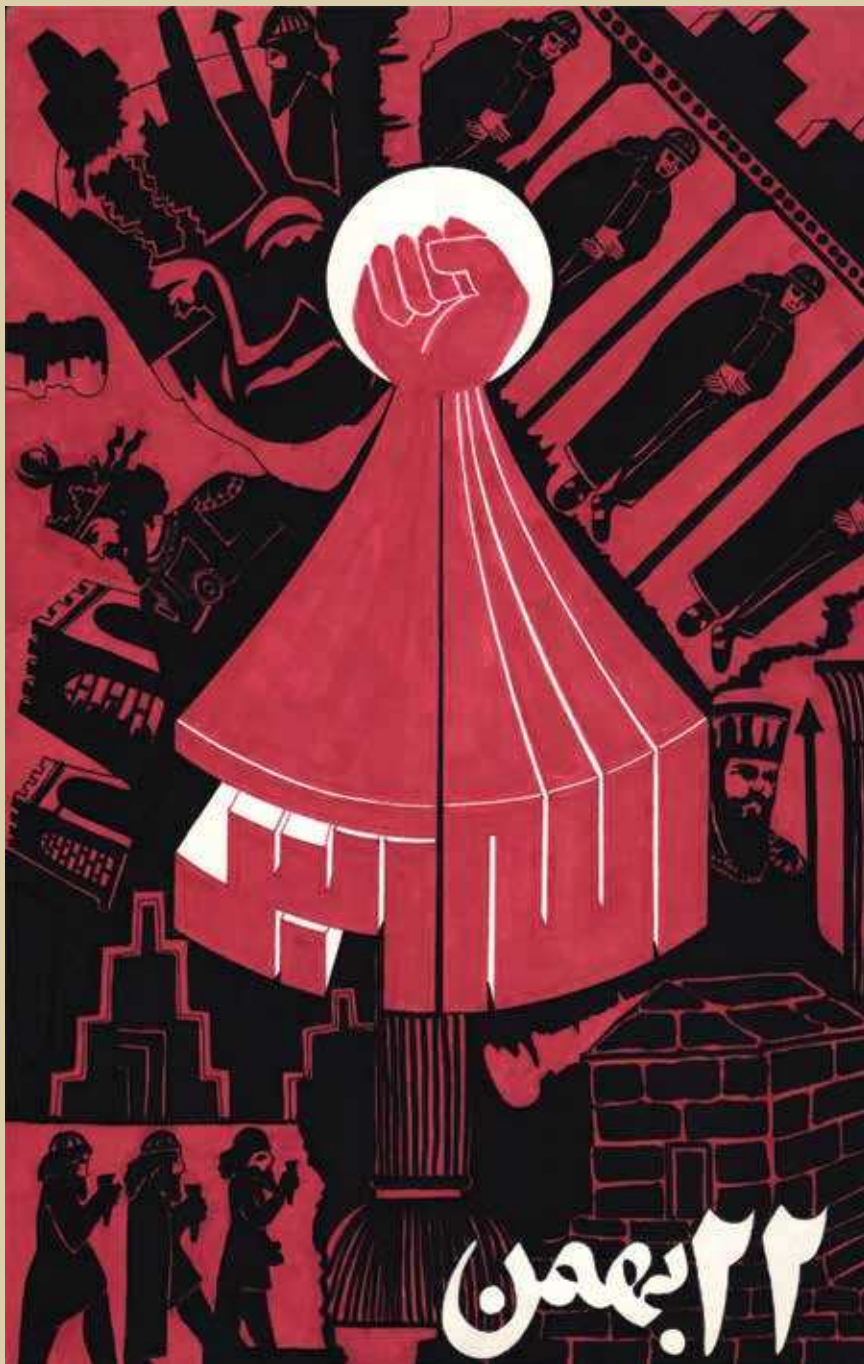
۱۴. جلد شماره ۲۳ سوره در دوره چهارم، بهمن ۱۳۸۴



۱۶. جلد شماره ۲۷ مجله سوره، ویژه نامه بیداری اسلامی و حزب الله لبنان، شهریور ۱۳۸۵







استاد محمد موحیدیان عطار

چهره ماندگار گرافیک ایران در پانزدهمین جشنواره تجسمی فجر / سال خلق ۱۳۶۰